مالیات سرانه

و تأثیر آن در گرایش به اسلام

نوشتهٔ دانیل دنت

ترجمهٔ
محمدعلی موحد

طرح حاشیهٔ روی جلد: نقش قالی شاه‌عباسی از محمود جوادی‌پور

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

مالیات سرانه

و تأثیر آن در گرایش به اسلام

نوشتهٔ دانیل دنت

ترجمهٔ محمدعلی موحد

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

دانیل دنت

Daniel C. Dennett, Jr.

مالیات سرانه و تأثیر آن درگرایش به‌اسلام

Conversion and the Poll tax in Ealry Islam

چاپ اول اسفندماه ۱۳۴۰ه. ش. تبریز

چاپ دوم : تیرماه ۱۳۵۴ ه. ش. تهران

چاپ : چاپخانهٔ بهمن

صحافی : شرکت افست (سهامی خاص)

تعداد نسخه ۲۲۰۰

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۵۹۸ به‌تاریخ ۵۳/۱۲/۱۴

فهرست

دیباجهٔ چاپ دوم	۵
مقدمهٔ مترجم	۹
مقدمه	۲۹
۱ـ بررسی مسائل اساسی	۳۱
۲ـ سواد	۴۵
۳ـ جزیره	۷۹
۴ـ سوریه	۸۵
۵ ـ مصر	۱۰۴
۶ ـ خراسان	۱۶۷
فهرست نامهای اشخاص و جایها و کتابها	۱۸۱

دیباجهٔ چاپ دوم

چاپ اول این کتاب زیرعنوان : « جزیه در اسلام » انتشاریافت و ازسالها پیش نایاب گردید . اینك چاپ دوم به‌نام « مالیات سرانه و تأثیرآن در گرایش به‌اسلام » ـ که باعنوان انگلیسی آن ، Conversion And The Poll Tax In Early Islam بیشترتطبیق می‌نماید ـ در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد.

مترجم درمقدمه‌ای که برای چاپ اول این کتاب نوشت ـ ودر صفحات بعد ملاحظه می‌فرمائید ـ اهمیت و ارزشی را که کار « دنت » از لحاظ توضیح وضع ایران در قرنهای نخستین اسلام دارد ، خاطرنشان کرد ، و اظهار امیدواری نمود که کسی از محققین ما دامن همت بکمر زند و تحقیقاتی را که « دنت » دربارهٔ سواد و خراسان کرده است دنبال کند و دامنه آن را تا نواحی دیگر ایران بگستراند و مبنای علمی قابل اطمینانی را برای مطالعه و بررسی تاریخ حقوق اداری و مالی ایران بعد از اسلام فراهم کند . متأسفانه این‌آرزو هنوز به تحقق نپیوسته است .

در مقدمهٔ چاپ اول این ترجمه‌کوشیدیم تااطلاعاتی‌کلی در زمینهٔ مقررات مالیاتی ساسانی ، و انتقال‌آن به‌دوران بعد ازاسلام بدهیم و اینك در دیباجه‌ای که برچاپ دوم می‌نویسیم می‌کوشیم تا روشنایی اندکی برزمینهٔ بحث مؤلف در فصل خراسان بیفکنیم. زیرا آنچه در دوران مورد بحث درخراسان گذشت ازنظرتحول مقررات جزیه وخراج در اسلام تأثیربسیاری داشته وشاید این یکی ازعواملی‌بوده است‌که طی یك صدسال ، انقلابی را دراین سرزمین پی‌افکندکه دامنه‌آن‌به‌سرعت همهٔ قلمرو عالم اسلامی را فراگرفت و رنگ خلافت و حکومت اسلامی را یکسره دگرگون ساخت .

تازیان برای تسخیرایران حملات خود را ازدو پایگاه نظامی‌بصره وکوفه آغازکردند. ابوموسی‌اشعری‌که فرماندهی‌قوای بصره را برعهده داشت‌به‌خوزستان وفارس وعراق عجم حمله برد ، عمار یاسر حاکم‌کوفه و جانشین او مغیرة‌بن شعبه نیز حمله بر ری و آذربایجان را رهبری می‌کردند. دراین‌هنگام یزدگرد پادشاه ساسانی به‌خراسان عقب نشسته‌بود و امیدواربودکه بااستفاده ازگرفتاریهای قوای عرب درصفحات غربی وجنوبی ایران ، نیروهای تازه‌ای را برای مقابله با آنان بسیج کند و امپراتوری محتضر خود را ازخطر مرگ نجات دهد. مساعی یزدگرد برائر قدرت طلبیها و رقابتها و ماجراجوئیهای مرزبانـان و امرای محلی مشرق خراسان به نتیجه نرسید بلکه به گفته طبری و یعقوبی و بلاذری کنارنگ طوس نامه‌هائی‌به‌حکام بصره وکوفه نوشت وآنان را تشویق کردکه به‌خراسان حمله‌برند.

درچنین وضعی بودکه خبرفتوحات اولیهٔ تازیان و غنایمی‌که به‌چنگ آنان افتاده بود درسرتاسر شبه‌جزیرهٔ عربستان پیچیده و قبایل تازه نفس عرب‌ازحجاز به کوفه و بصره ریخته بودنـد و برای اینکه از نمد غنایم کلاهی بدست آورند عثمان را برای بازکردن جبهه جدیدی درفشارگذاشته بودند. این جبهه سرانجام درخراسان گشوده شد.

سعیدبن‌عاص به‌فرماندهی قوائی‌که درکوفه گردآمده بودند از راه شمال و قومس وعبدالله‌بن‌عامر در رأس جنگجویان متمرکز درکوفه ازراه جنوب وکرمان روی به‌خراسان‌آوردند. نخستین‌شهربزرگ خراسان‌که‌به‌دست عربهاافتاد نیشابور بودکه پس‌از مقاومتی تسلیم گشت و پیمان بست که سالانه هفتصد هزار درهم باج به‌عربها بپردازد. شهرهای دیگرخراسان نیز یکی پس‌ازدیگری، سقوط‌کردند و به‌موجب پیمانهای جداگانه باجگزار عربها گردیدند. فهرست این‌شهرها و نیز مقدار باج سالانه آنهارا دنت در فصل خراسان همین‌کتاب آورده است.

زیادبن ابی‌سفیان ازنظر مالیاتی کوفه را به چهار جزء و بصره را به‌پنج جزء تقسیم کرد وهرجزء را در اختیار قبیله متنفذی ازعربها گذاشت وقبایلی‌را که سرشان بی‌کلاه مانده بود به خراسان کوچ داد. وی خراسان را هم به چهار منطقهٔ مالیاتی قسمت‌کرد، مرو ــ هرات ــ نیشابور ــ فاریاب.

درسال۵۶ هجری فرماندهی نیروهای عرب درخراسان ازمسئولیت ادارهٔ امورمالیاتی‌آن استان جداگردید. سعیدبن‌عثمان به‌عنوان امیرالحرب، فرماندهی قوا را برعهده‌گرفت و امر خراج برعهدهٔ اسحق‌بن طلحه واگذار گردید. علاوه بر باجی‌که ازشهرهای مختلف خراسان وصول می‌شد جنگ نیز درجبههٔ شرقی‌ادامه داشت و غنایم قابل‌توجهی از آن حاصل می‌آمد.

ازآغاز امر، حکومت بصره‌که ازلحاظاداری خراسان را نیززیرنظرداشت فشارمی‌آوردکه عواید حاصل‌ازخراج وغنایم‌خراسان، به‌عراق‌انتقال یابد. عربهای خراسان مخالف چنین وضعی‌بودند وعقیده داشتندکه چون خراسان مرز بین جهان اسلام و کفر (ثغر) است درآمد آن بایستی وقف مصرف محل و تقویت نیروهای جنگی (مقاتله) شود. معاویه بانرمش خاصی‌که داشت گاهی به‌نعل و گاهی به‌میخ می‌زد واز درافتادن باسران قبایل مستقر درخراسان و مخالفت آشکار با تمایلات آنان سخت می‌پرهیزید.

در سال ۷۸ هجری حجاج بن یوسف حاکم سختگیر و سنگـدل عراق که می‌خواست بصره وکوفه را از وجود مخالفان خود خالی‌سازد لشکری به‌فرماندهی عبدالرحمن‌بن‌اشعث به‌سیستان گسیل داشت. این‌لشکررا، شاید به‌مناسبت اینکه‌از رهبران متنفذ و وجیه‌الملة ودرنتیجه‌ازخودراضی‌عراق تشکیل‌یافته‌بود یا به‌مناسبت اینکه از سازوبرگ‌کامل‌وآراسته برخورداربود، سپاه طاووسان (جیش‌الطواویس) لقب دادند. سپاه طاووسان‌درزابلستان‌باحریفانی‌سرسخت‌وشرایط‌طبیعی‌دشوارروبرو بود. رهبران این سپاه بزودی دریافتندکه اعزام‌آنان به‌این‌جبهه حیله‌ای بود از سوی حجاج که می‌خواست آنـان را از عراق دور و با جنگ و ستیزی نافرجام درگیرنگاه دارد. این بودکه سران قوم برآن شدندکه به‌عراق بازگردند و دست

به‌مبارزهٔ آشکار با حجاج بزنند. گروهی از ایرانیان (موالی) نیز دراین عصیان با آنان همداستان بودند. دنت درفصل مربوط به سواد از ماجرای قیام ابن‌اشعث به‌اجمال سخن رانده است. این قیام پس از قیام عبدالله بن‌زبیر و نهضت مختار، سومین جنبشی‌بودکه درآن ایرانیان دست در دست عربهائی‌که ازحکومت بنی‌امیه ناراضی بودند سر به‌شورش مسلحانه برداشتند.

داستان نزدیکیها وهماوازیها ومبارزه‌ها ودرهم‌افتادگیهای دوعنصر ایرانی وعرب درصدراسلام، خود بحثی جداگانه وتحقیقی درخور اهمیت است. تاآنجاکه از تجزیه و تحلیل جریانهای آن عصر برمی‌آید درجامعهٔ طبقاتی ایران آن‌زمان اولین طبقه‌ای‌که باعربها نزدیك شدند و اسلام‌آوردند سپاهیان وجنگاوران‌بودند. این‌طبقه (کاست) که با درهم شکستن و فروریختن بنای دولت ساسانی راه درآمد و کار، یا به‌عبارت بهتر کارفرمای خودرا از دست داده بودند، در خدمت عربها درآمدند و به‌عنوان موالی در دیوان «عطا» ثبت نام کردند. مواجب جنگاوران (مقاتله) از دیوان عطا، از سه‌هزار تا سیصد درهم فرق می‌کرد. بالاترین‌مواجب مال پیشگامانی بود که در دور اول جنگهای بین عرب و ایران شرکت داشتند و دربصره وکوفه استقرار یافته بودند. مستمری برخی از سران ایرانی‌که با عربها همکاری می‌کردند درحدود رقمی‌بودکه‌به‌پیشگامان و اشراف عرب تعلق می‌گرفت. درهمان‌آغاز کار چهارهزارتن از گارد شخصی یزدگردکه سپاه «شاهنشاه» نامیده می‌شد، در قادسیه از رستم فرمانده‌سپاه‌ایران جدا شدند وخودرا دراختیار تازیان گذاشتند. درحمله به‌خراسان نیزگروهی ازجنگاوران ایرانی‌که در دیوان بصره ثبت نام کرده بودند و به نام «اساورهٔ بصره» خوانـده می‌شدند جزو لشکریان عبدالله بن‌عامر بودند.

دومین طبقه از ایرانیان که با تازیان نزدیك آمدند، طبقهٔ دبیران و مستوفیان (خواجگان) و کارمندان دیوانی بودندکه تخصص و مهارت خود را در امور اداری ومالیاتی در اختیارعربها گذاشتند. در درجهٔ سوم بازرگانان باعربها نزدیك آمدند وحتی در مواردی هزینهٔ لشکرکشیهای عرب به ماوراءالنهر توسط بازرگانان تأمین شد. کشاورزان بعد از همه و در آخرین مرحله باعربها ارتباط پیداکردند، زیرا این‌طبقه زیرنظردهقانان (مالکان) اداره می‌شد وتماس‌مستقیمی با تازیان نداشت.

به‌هرحال چنانکه‌اشاره‌کردیم مبلغ باجی‌که می‌بایست ازمراکزمهم‌خراسان وصول شود به‌موجب عهدنـامه‌ها معین بود. پرداخت باج در برابر عربها برعهدهٔ دهقانان بودکه خود دارای ملك وآب بودند ودرمیان رعایا وکشاورزان نفوذ و قدرت زیادی داشتند واز زمان ساسانیان رابط بین دولت و مؤدیان مالیاتی بودند و دهقانان مالیات سرانه (جزیه ــ گزیت) و مالیات اراضی (خراج) رعایا را طبق سنت قدیم وصول می‌کردند.

به‌گفتهٔ دنت ازنظر ایرانیان نظام مالیاتی همان نظام معهود زمان‌ساسانیان بودکه به‌صورت جزیه وخراج از مؤدیان وصول می‌شد. تنها تفاوت وضع خراسان باعراق آن بود که درعراق، عربهـا صورتهای سرشماری و ثبت اراضی را خود

بدست داشتند وجزیه وخراج را بەموجب آنها وصول می‌کردند ، حال آنکه در خراسان این سوابق و صورتها بەدست دهقانان بود و آنان باج مقطوع هرمحل را بەروشی‌که خود می‌خواستند گردآوری می‌کردند وبەعربها می‌پرداختند.

قبایل عرب دربعضی از مراکزخراسان سکونت جسته (تمصیر) و دربرخی دیگر درخارج شهرها اردو زده و خیمه و خرگاه برپا کرده بودند . دهقانها که وظیفهٔ جمع‌آوری مالیات را برعهده داشتند ازعربهائی‌که سکونت اختیارکرده و بەکشت و زرع پرداخته بودند ، خراج می‌طلبیدند . بدیهی‌است‌که این امر برای عربها که سرتاسر ممالك مفتوحه را غنیمت جنگی‌تلقی می‌کردند وخودرا ارباب و صاحب اختیارآن می‌پنداشتند ، خوشایند نبود . ازطرف دیگرگروه بسیاری از ایرانیان ،بەتدریج اسلام می‌پذیرفتند ومطابق حکم قرآن خود را از قید پرداخت جزیــه آزاد می‌دانستند . افزایش تعداد نومسلمانان از یك سو و افزایش تعداد عربهائی‌که بەخرید اراضی‌مزروعی از ایرانیان وکشت و زرع‌آنها پرداخته‌بودند، ازسوی دیگر، کار جمع‌آوری باج را بردهقانان دشوار می‌ساخت ، چه هردوگروه ازپرداخت مالیات(جزیه یا خراج بەاختلاف مورد) اکراه و ابا داشتند ودرنتیجه دهقان که بەهرحال ملتزم بود مبلغ مقطوع باج را بەوالی خراج بپردازد ، در بن‌بست گیرمی‌کرد. این‌است‌که درفصل مربوط بەخراسان ازقول طبری‌می‌خوانیم که، دهقانان بخارا نزد اشرس (حاکم خراسان) رفته گفتند، «حالا که همه عرب شده‌اند، خراج از که می‌خواهید بگیرید؟» و باز می‌خوانیم که اشرس به والی سمرقند می‌نویسد، «من اطلاع یافته‌ام‌که مردم سغد وامثال‌آنان نه از روی‌صداقت بلکه برای‌فرار ازجزیه، اسلام پذیرفته‌اند...» وهمچنین می‌خوانیم‌که سختگیری‌و ناسازگاری مأموران اشرس تابدانجا رسید،که هفت‌هزارتن ازمردم سغد مرتدشدند و بەدین پدران خود بازگشتند. ابوالصیدا نامی از ایرانیان‌که داعیهٔ تبلیغ ونشر اسلام‌را داشت به اعتراض برخاست و زنــدانی شد و هواداران او سر به شورش برداشتند و مأموران دولتی «بزرگان عجم را مورد اهانت قــرار دادند و جامهٔ دهقانان بردریدند وکمربندشان را بەعنوان اهانت وتمسخر برگردنشان انداختند واز نومسلمانان ضعیف‌الحال جزیه بستدند».

چنین بودکه موج عدم رضایت ومخالفت رفته‌رفته، هم دربین عربها وهم در میان ایرانیان نومسلمان وهم درمیان دهقانان. بالاگرفت ونطفهٔ انقلابی‌که چندی دیگر بەرهبری ابومسلم، زیرپرچمهای سیاه عباسیان تشکل یافت، منعقد گردید.

متأسفانه دنت تأثیر این عدم رضایتها را درایجاد انقلابی‌که اشاره کردیم دست‌کم گرفته‌است. شاید این دعوی‌که نابسامانیها ونارضائیهای اقتصادی را تنها انگیزهٔ بروز انقلاب جلوه دهندگزاف و ناروا باشد ، لیکن درهرحال نمی‌توان انکارکردکه این اوضاع زمینه را برای بروز انقلاب‌آماده ساخته بود.

محمدعلی موحد

مقدمهٔ مترجم

کتاب دانیل دنیت که ترجمهٔ آن به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد یکی از چند نوشتهٔ تحقیقی پرارزشی است که دربارهٔ وضع مالیاتی صدر اسلام انتشار یافته و از حیث دقت و روش تحقیق قابل توجه تمام است و می‌تواند سرمشق انتقاد علمی تاریخی قرار بگیرد. موضوع کتاب انتقاد و رد نظریه‌ای است که اول‌بار توسط ولهاوزن محقق دانشمند آلمانی مطرح شد و از آن پس مورد توجه و قبول دیگر شرق‌شناسان و متتبعین واقع گردید. نظریهٔ ولهاوزن را دنیت بطور خلاصه در آغاز کتاب خود آورده و جوهر و هستهٔ آن این است که وی می گوید عربها چون ممالك اطراف را گرفتند مفهومی از مالیات و انواع آن و طرز وصول آن نداشتند، پس هر شهری را که می گرفتند باجی بر آن می‌بستند و مقامات محلی (روحانیان و شاهزادگان و بزرگان) ملتزم می‌شدند که آن باج را به‌هر نحو و به‌هر ترتیب که مقتضی می‌دانند وصول کنند و به‌اعراب بپردازند. بنابراین گرچه مقامات محلی برای وصول باجی که تعهد آن را سپرده بودند از طریق نظام مالیاتی عمل می کردند یعنی قسمتی از باج به شکل مالیات ارضی و قسمت دیگر به‌شکل مالیات سرانه وصول می‌شد عربها مطلقاً مداخله‌ای در آن نداشتند و اصلاً فرق بین مالیات ارضی و مالیات سرانه را نمی‌دانستند. ولهاوزن مدعی است که آنچه فقها دربارهٔ وضع و انواع مالیات و تقسیم عمدهٔ آن به جزیه و خراج آورده و جزیه را عبارت از مالیات سرانه و خراج را عبارت از مالیات ارضی قلمداد کرده‌اند ساخته و پرداختهٔ قرون بعدی بوده است و حتی در این مقام تهمت قلب و تحریف تاریخ بر فقها می‌نهد که می‌خواسته‌اند روایات مربوط به صدر اسلام را به‌شکلی درآورند که با نظریات فقهی محصول قرون بعد وفق بدهد و از این عمل مقصودشان این بوده که جامهٔ قدس و حرمت بر اقوال خود بپوشانند. به نظر ولهاوزن تفاوت بین جزیه و خراج تا سال ۱۲۱ هجری مفهومی نداشت یعنی این دو

لفظ تا تاریخ مزبور مترادفاً به‌معنی باج (ونه به‌معنی مالیات) استعمال می‌شده است وبکاربردن «جزیه» در معنی مالیات سرانه و «خراج» درمعنی‌مالیات‌ارضی پس‌ازاین تاریخ شیوع پیدا کرده‌است . دنیت این نظررا نمی‌پسندد و با مطالعهٔ انتقادی و دقیق روایـات مربوط به فتح پنج ناحیهٔ مهم از امپراتوری عرب (سواد ـ الجزیره ـ سوریا ـ مصرـ خراسان) نشان می‌دهد که ادعای ولهاوزن بر اینکه عربهـا مفهومی از مالیات نداشتند و بر بـلاد مفتـوحه باج مقطوعی می‌بستند باحقائق تاریخی وفق نمی‌دهد. چه دربسیاری از موارد عربها برخلاف این‌نظر عمل‌کرده‌اند و باج یا بدهی مقطوع سالیانه فقط درمورد شهرهائی‌مقرر گردیده‌است که به‌موجب عهدنامه تسلیم‌شده وپرداخت مقطوع مزبورجزو شرایط مصالحه بوده‌است. دنیت روشن می‌سازد که عربها از آغاز کار خود را با مفهوم مالیات و انواع آن‌که در ممالك مفتوحه متداول و مرسوم بوده آشنا ساختند و حتی درمواردی تغییرات و اصلاحاتی هم در سیستم متداول ومعمول قبل از اسلام بعمل‌آوردند.

بحث دراین موضوع و اتخاذ نظر و عقیدهٔ روشنی درآن خصوص از نظر ما برای توضیح وضع ایران در دوقرن نخستین بعدازاسلام اهمیت فراوان دارد. متأسفانه فصل راجع به‌خراسان درکتاب دنیت خیلی‌کوتاه‌است لیکن‌آنچه راجع به سواد آمده در واقع مربوط به‌ایران هم می‌شود چه این نواحی مقارن ظهور اسلام جزو شاهنشاهی ایـران بشمـار می‌رفت و سیستم مالیـاتی مرسوم در آنجا کمابیش (البته نه عیناً) در دیگر نقـاط ایران نیز قابل تطبیق است. سواد که در میان نـویسندگان اسلامی معروف است به «سوادکسری» طولاً از موصل تا آبادان و عرضاً از حلوان تا آن سوی قادسیه را فرامی‌گرفت[۱]. به‌نظرما اگر کسی همت‌کند وبرزمینهٔ بحثی‌که دنیت آغاز نهاده (و با توجه به‌کتب ومقالات شرق شناسان دیگرکه بچاپ رسیده) وضع نـواحی دیگر ایران را هم از قبیل اصفهـان و آذربـایجان و فارس و غیره در زمان فتح و تا دو سه قرن پس از آن

۱. مراجعه شود به‌کتاب الاموال از ابوعبید وکتاب الاحکام‌السلطانیه از ماوردی.سواد به‌معنی‌سیاهی‌است. ماوردی‌توضیح می‌دهدکه‌چون‌تازیان ازبیابانهای خشك وخالی جزیرة‌العرب بیرون می‌شدند دراین‌ناحیه چشمشان به‌آبادی ودرخت وسبزه وکشت می‌افتادکه ازدور به‌سیاهی می‌زد وازاین روآن را سواد نامیدند.

خوب مطالعه کند و با مقایسه و تطبیق اطلاعاتی که در زوایای کتب تاریخ و رسائل فقها و مجموعه‌های اخبار و سیر نهفته وضع کلی مالیات ایران را درآن ادوار روشن گرداند خدمت بزرگی کرده و مبنای علمی قابل اطمینانی برای مطالعه و بررسی تاریخ حقوق اداری و مالی‌قرون بعد بجاگذاشته است.

نظر فقها دربارهٔ جزیه و خراج

برای اینکه خوانندگان گرامی با آمادگی ذهنی بیشتری در متن کتاب وارد شوند مناسب خواهد بودکه اجمالی از عقاید فقها را دربارهٔ جزیه وخراج بیاوریم وآنگاه جریان امررا با مراجعه به‌روایات، تاریخی بررسی‌کنیم ومبنای نظریات ولهاوزن و دنیت را روشنتر سازیم تا قضاوت درمیان این دو عالم متتبع آسان گردد.

اگر از اختلافات جزئی صرف‌نظر کنیم فقهای اسلام بطورکلی اراضی‌را برسه‌گروه تقسیم کرده‌اند:

۱. زمینی‌که سکنه و اهالی‌آن با قبول اسلام به‌مسلمانان پیوسته‌اند. این اراضی جزو دیار اسلام است و مالکیت آنها ازآن خود سکنه و اهالی می‌باشد.

۲. زمینی‌که در برابر تعهد پرداخت بدهی معین و معلومی به مصالحه تسخیر شده است (بدون‌آنکه قبول اسلام کرده باشند).

۳. زمینی‌که به‌قهر و غلبه و به زور شمشیر فتح شده است (ودر حال فتح عامر و آباد باشد).

دربارهٔ اراضی‌که جزو گروه اول باشند اشکالی متصور نیست ومردمی‌که درآن اراضی زیست می‌کنند نه جزیه می‌پردازند و نه خراج بلکه مطابق قانون مسلمانی زکوة می‌دهند. این زمینها را اراضی عشری گویند و تقریباً تمام شبه جزیرهٔ عربستان ازاین قبیل است.

اما اراضی‌گروه دوم نیز تکلیف‌آن روشن است چه این اراضی به‌موجب عهدنامهٔ معینی تسلیم شده و مواد عهدنامه حاکم بر روابط بین طرفین است و بنابراین مقدار بدهی سالیانهٔ آنها مقرر ومعلوم است وقابل تغییروتبدیل نیست. دراین باره هم اتفاق عقیده بین فقها دیده می‌شود لیکن باید متوجه بودکه اولاً تعداد این نوع اراضی بسیار کم و محدود به‌شهرهائی بوده که به‌موجب عهدنامه

تسلیم گشته‌اند و ثانیاً بسیاری ازاین شهرها نیز درمراحل بعدی پیمان خود را شکسته وسر به‌شورش برداشته و مجدداً به‌قهروغلبه تسخیرشده ومآلاً جزو اراضی گروه سوم درآمده‌اند وثالثاً باید توجه داشت که درمورد بعضی‌از بلادکه به‌صلح گشوده شد درعهدنامه تصریح گردیده که زمین ازآن مسلمانان‌است و مردم محل فقط حق سکنی‌دارند واین‌طبقه از اراضی‌را هم باید ملحق به گروه سوم[۱] دانست.

اما گروه سوم قسمت عمدهٔ اراضی مفتوحهٔ ایران و شام و مصر و غیره از این قبیل است و همهٔ اشکالات نیز مربوط به‌این اراضی می‌باشد.

فقها تقریباً متفق‌اند در این معنی که اختیار مطلق این اراضی با امام یا رئیس حکومت اسلامی‌است. او می‌تواند این اراضی را بین مسلمانان تقسیم کند (در این صورت اراضی مزبور تبدیل می‌شود به ارض عشر و جزو گروه اول درمی‌آید) و می‌تواند آنها را در دست متصرفین سابق بگذارد و خراج بگیرد.

آنچه فقها دربارهٔ جزیه گفته‌اند مبتنی‌است برآیه‌ای از قرآن‌کریم بدین مضمون : با کسانی از اهل‌کتاب که به‌خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده حرام خدا ورسول را حرام نمی‌دانند وگردن به‌دین حق نمی‌گذارند بجنگید تابه‌دست خود از سرخواری جزیه بپردازند[۲].

مسیحیان و یهودیان اهل‌کتاب‌اند و زردشتیان نیز به‌موجب سنت پیغمبر و عمل صحابه و خلفای او در شمار اهل‌کتاب می‌باشند. باپرداخت جزیه حمایت جان و مال این مردم برذمهٔ حکومت اسلام قرار می‌گیرد وبه‌همین مناسبت‌آنان را اهل ذمه یا «ذمی» می‌نامند. میزان جزیه در کتب فقهی نسبت به‌توانگران سالیانه ۴۸ درهم و نسبت به طبقهٔ متوسط ۲۴ درهم و نسبت به کشاورزان و کارگران از قبیل خیاط و رنگرز وکفاش و خراز ۱۲ درهم تعیین شده است.

---

۱. محقق در شرایع گوید: هذا لوصولحوا علی ان‌الارض‌لهم اما لوصولحوا علی‌ان‌الارض للمسلمین ولهم‌السکنی وعلی‌اعناقهم الجزیة‌کان حکمها حکم‌الارض المفتوحة‌عنوة...

و نیزمراجعه شود به کتاب الاحکام السلطانیه ماوردی ذیل عنوان «فیما یختلف احکامه من‌البلاد».

۲. قاتلوا الذین لایؤمنون باللّٰه‌ولا بالیوم‌الاخر ولایحرّمون ماحرّم‌اللّٰه ورسوله ولایدینون دین‌الحق من‌الذین‌اوتوا الکتاب‌حتی‌یعطوا الجزیة‌عن یدوهم صاغرون.

از زنان و کودکان و ناداران و کوران بیکار و اشخاص عاجز وزمین‌گیر و روحانیان بی‌بضاعت و پیرمردان از کارافتاده وکسانی‌که اختلال حواس دارند جزیه گرفته نمی‌شود؛ اغنام و احشام اهل ذمه ازپرداخت هرگونه بدهی دیوانی معاف می‌باشند و به‌محض‌اینکه شخص اسلام‌آورد جزیه ازاو ساقط می‌شود[۱].

آغاز کار فتوحات عرب

اینک‌که اصول عقاید فقها را دربارهٔ جزیه و خراج اجمالاً نقل کردیم می‌پردازیم به مطالعهٔ مدارك مربوط به دورهٔ اول اسلام و آغازکار فتوحات تا ببینیم‌که عملاً وضع از چه قرار بوده و معاملهٔ عربها با ملل مغلوبه برچه اساس بوده است :

دائرهٔ فتوحات عرب در عهد حضرت رسول بزحمت ازحدود شبه جزیرهٔ عربستان تجاوز می‌نمود. آنچه ازمدارك واسناد تاریخی برمی‌آید سیاست‌پیغمبر و خلفای او برایجاد وحدت‌کامل در شبه جزیرهٔ عربستان بود. بت‌پرستان عرب راهی جز قبول اسلام یا جنگ نداشتند درصورتی‌که اهل‌کتاب می‌توانستند راه سومی درپیش‌گیرند و با پرداخت جزیه زندگی خود را در داخل قلمرو اسلام ادامه دهند .

در روابط باجامعه‌های غیرمسلمان یهودی و مسیحی و زردشتی پیغمبر در بعضی موارد مبلغ معین مقطوعی (نقدی‌یا جنسی) برآنان مقررداشته و درموارد دیگر به طریق دیگری عمل کرده است. اراضی خیبر و فدك را در برابر تعهد پرداخت نیمی از محصول به سکنهٔ آن سپرده[۲] و دربارهٔ هجر (بحرین) بر زردشتیانی‌که اسلام نیاوردند جزیه مقررداشته است[۳].

از این قرار معلوم می‌شودکه برخلاف ادعای ولهاوزن و هواداران او مفهوم مالیات ولو بطور ساده و بسیط ازآغازکار درشبه جزیرهٔ عربستان شناخته بود. جزیه‌ای‌که برزردشتیان بحرین مقررگشت مالیات سرانه‌ای‌بودکه از تمام

---

۱. مراجعه شود به‌کتاب الخراج ازابویوسف،فصل «فیمن‌تجب‌علیه‌الجزیه» وسایر مراجع فقهی.

۲. ابویوسف؛ کتاب‌الخراج، فصل «ما ینبغی‌ان یعمل‌به‌فی‌السواد».

۳. ابویوسف؛ کتاب‌الخراج، فصل«فی‌المجوس‌وعبدة الاوثان واهل‌الرده».

افراد بالغ وصول می‌شد. مبلغی که از این بابت عاید می‌گشت قهراً دستخوش زیاده و نقصان بود و همچنین مالیاتی که براساس مقاسمه برخیبر و فدك مقرر شد، تابع مقدار محصول و خوبی و بدی‌آن بود. اما روی هم رفته از اطلاعات تاریخی که به دست ما رسیده باید قبول کرد که عربها از سازمانهای مالی و سیستمهای پیچیده‌ای که درامپراتوری ایران و روم برقرار بود معلومات روشنی نداشتند. اموالی که از بلاد مفتوحه می‌رسید از غنایم و باج و جزیه و غیره بین مسلمانان تقسیم می‌شد و خزانه و بیت‌المالی درکار نبود. مورخین آورده‌اند آخرین پولی که به‌دست پیغمبر رسید هشتصدهزاردرهم بودکه ازبحرین آوردند و «او از جای خود برنخاست تا همهٔ آن را تقسیم کرد[1]» گویا نخستین بار که بیت‌المال در اسلام ایجاد شده در زمان خلافت عمر بوده است. گفته‌اند در زمان این خلیفه یك‌بار وجوهی (پانصد هزار درهم) از بحرین رسید که به نظر عمر مبلغ گزافی بود و باورش نمی‌شد چنانکه از آورنده پرسید: درست می‌دانی که چه می‌گوئی؟ گفت بلی پنج بار صدهزار درهم، عمر به منبر رفت و گفت ای مردم مالی گزاف برای ما رسیده است، چه می‌گوئید؟ می‌خواهید به پیمانه‌آن را تقسیم کنم یا بشماره؟ مردی برخاست و گفت ای امیرالمؤمنین من دیده‌ام که عجمها دیوانی دارند تو نیز این‌کار را بکن.

از روایت دیگری برمی‌آید که فکر تأسیس دیوان را همان ایرانی‌معروف هرمزان در ذهن عمر تلقین کرده است. روایت چنین است که «عمر عده‌ای را به سوئی گسیل می‌داشت، هرمزان پیش او بود و گفت این پولهائی را که به‌این افراد می‌دهی اگر کسی نرفت وتخلف کرد تو ازکجا خواهی فهمید؟ بیا دیوانی برای این‌کار تأسیس کن. عمر پرسید دیوان چیست؟ هرمزان توضیح داد. عمر بامسلمانان به مشاوره پرداخت. علی گفت آنچه گرد می‌آید تقسیم کن و از سالی به سالی نگذار که دفتر و حسابی لازم آید. عثمان گفت مال گزافی است و باید مردم را شماره کرد و معلوم داشت که به کی رسیده و به کی نرسیده است. خالدبن ولید گفت من در شام که بودم پادشاهان آنجا دو چیز داشتند: دیوان و سپاه تو نیز این دو را ایجادکن[2]».

۱. مقریزی؛ المواعظ‌والاعتبارفی‌ذکرالخطط‌والاثار، جلداول صفحهٔ ۱۴۸.
۲. مقریزی؛ المواعظ والاعتبارفی‌ذکرالخطط‌والاثار جلد اول صفحهٔ۱۴۸. (ذکر دیوان العساکر والجیوش).

از این روایات برمی‌آید که فکر تأسیس دیوان و نیز فکر ایجاد سپاه منظمی در دورهٔ خلافت عمر درمیان مسلمانان پیدا شده و ارتباط باایران و روم اعراب را به‌آشنائی باسازمانهای مالی و اداری ولشکری و اقتباس‌آنها رهنمون گشته است. کلبی این وقایع را به سال ۱۵ هجرت ولی واقدی و زهری به‌سال بیستم نسبت داده‌اند[1]. به‌روایت بلاذری دیوان در سال بیستم هجرت براساس دیوانی که ایرانیها داشتند ایجاد شد و دخل و خرج کشور و هم شمارهٔ اهل عطا (مردمی که ازخزینه مقرری دریافت می‌کردند) درآن ثبت گردید. دراین زمینه اطلاعات بیشتری ضمن فصل راجع به سواد در متن‌کتاب به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید و نکتهٔ جالب توجه این است که چهار سال پیش از آنکه دیوانی درمرکزخلافت اسلامی بوجودآید یعنی درسال شانزدهم هجرت یکی‌از ایرانیان به نام زادان فرخ برای مغیره سردار عرب ، دیوانی در بصره تشکیل داد. و همین نکته نشان می‌دهد‌که مواجهه و ارتباط با ملل مفتوحه اعراب را ناچار می‌کردکه برای خود دفتر وحسابی ایجادکنند وابتکار این امور و ادارهٔ آنها به دست دبیران و حسابداران ملل مغلوبه بود.

دوران بسط فتوحات

بعداز رحلت پیغمبر خلیفهٔ اول تا مدتی تمام قوای خودرا مصروف درهم شکستن نهضت ارتداد و اعادهٔ وحدت اعراب‌کرد. سرداران عرب به‌محض‌اینکه ازگرفتاری مرتدان خلاص شدند ونیروهای‌آنان‌را تارومارکردند متوجه عراق شدند و در اینجا برخورد با سپاهیان ایران‌آغاز گردید. این برخورد علامت آمادگی عربها برحمله به ایران و عزم خلیفه برتسخیر آن سرزمین نبود بلکه قراین نشان می‌دهدکه اعراب از ایران سخت بیمناك بودند و در مرکز خلافت احتیاطی آمیخته به ترس و تردید حکمفرما بود. لیکن به هرتقدیر سرداران

---

۱. به‌نظر می‌رسدکه روایت دوم درست‌تراست. گذشته ازبلاذری، ماوردی وابن خلدون نیزبه این روایت اعتمادکرده وتأسیس دیوان را از وقایع سال‌بیستم هجرت دانسته‌اند. باید متذکر بودکه اسارت هرمزان درسال هفدهم بود واگرآن روایت صحیح باشدکه وی‌طرف مشورت دستگاه خلافت دراین‌باره قرارگرفته‌است تاریخ بیستم هجرت راباید قطعی تلقی‌کرد.

عرب که پایشان به عراق رسیده بود برای تحصیل غنایم پیش می‌رفتند و خواه‌ناخواه با سپاهیان ایران تصادم پیدا کردند . این تصادمها نشان دادکه نیروی واقعی نظامی ایران بسیارکمتر و ضعیف‌تر از آنست که در ظاهر بنظر می‌رسد و همین امر موجب تشجیع و تشویق اعراب گردید و در نتیجه اراضی سواد در مدت بسیارکمی و بآسانی که باور نکردنی بود در اختیار عربها قرارگرفت. نظر جنگجویان عرب این بودکه این اراضی را با رعایائی‌که دارند بین خود قسمت کنند، یعنی در حقیقت می‌خواستند جانشین اربابان سابق اراضی شده از ثمرهٔ دسترنج رعایا بهره‌مندگردند. به نظر آنان قلمرو مفتوحه اعم از ملك و مال و آدمیزادکه در آن واقع بود جزو غنائم جنگ بشمار می‌آمد و می‌بایستی به رسم معمول در میان جنگجـویان تقسیم شود . دنیت در فصل مربوط به سواد این مطلب را عنوان‌کرده و چون واقعاً توجه دقیق به‌آن‌کلید حل معما و مقدمهٔ فهم وضع مالیاتی است‌که متعاقب فتح اعراب در این اراضی برقرارگردیده ما متن روایت ابو یوسف راکه شاید معتبرترین و قابل اطمینان‌ترین مأخذ دراین باره باشد در اینجا نقل می‌کنیم :

«... عمر دربارهٔ تقسیم اراضی مفتوحهٔ عراق و شام به مشاوره پرداخت. جمعی گفتندکه باید همه را تقسیم‌کرد. عمر گفت شماکه اراضی و رعایا را بین خود تقسیم می‌کنید تکلیف مسلمانانی‌که از این پس می‌آیند چیست ؟ این رأی درست نیست. عبدالرحمن بن عوف گفت پس رأی درست چیست؟ این اراضی با رعایا جزو غنایم جنگ است. عمر گفت بلی اما عقیدهٔ من با تو یکی‌نیست. چه از این پس ولایاتی‌که به‌درد بخورد فتح نخواهد شد وآنچه فتح شود شاید مایهٔ دردسر بشود (که درآمد آن حتی‌کفاف نگهداری آن را ندهد) حال اگر من زمین و رعایای عراق و شام را تقسیم‌کنم مرزها را چگونه می‌توان حفظ کرد؟ و برای نسلهای آینده و خانواده‌های بی‌سرپرست‌که درسرتاسر این بلاد هستند چه تدبیری بایـد اندیشید؟ بحث درگرفت و آن‌گروه‌گفتند : غنائمی را که ما به‌زور شمشیر بجنگ‌آورده‌ایم نگه می‌داری تا به‌مردمی‌بدهی‌که درجنگ شرکت نکرده و سهمی درآن نداشته‌اند؟ تنها جواب عمر این بودکه می‌گفت رأی من چنین‌است. پس پیشنهادکردندکه عمر با بزرگان صحابه مشورت‌کند. وی‌نخست با مهاجرین به‌مشورت پرداخت. عبدالرحمن عوف طرفدارتقسیم بود. اما عثمان

و علی و طلحه و ابن عمر ازعقیدهٔ عمر جانبداری نمودند. آنگاه عمر ده تن از انصاررا به مشاوره خواند... وگفت این مردم می‌گویند که من درحق‌شان ستم روا داشته‌ام من‌کسی نیستم‌که حق احدی را از او بگیرم و به‌دیگری بدهم. اما می‌بینم که پس از فتح کشورکسری دیگر چیزی به‌جای نمانده است اینك اموال و اراضی و رعایای آنها جزو غنائم‌اند. من اموال را تقسیم‌کرده خمس آن را برداشتم تا به وجه مقرر مصرف‌کنم، لیکن دربارهٔ اراضی‌عقیده دارم‌که آنها را با رعایا به حال خود نگهدارم (حبس کنم) و رعایا را ملتزم سازم که برای اراضی، خراج و برای‌گردنهای خود، جزیه بپردازند و این درآمد از آن جنگجویان و نسلهای‌آینده باشد، زیرا این مرزها را عده‌ای باید نگه دارند و این شهرهای بزرگ مانند شام و جزیره و کوفه و بصره و مصر باید از سپاهی پرباشد، سپاهی را هم پول باید داد و اگرزمین و رعایا را تقسیم‌کنم این پولها ازکجا باید حاصل شود؟ همه‌گفتند رأی ما نیز همان است‌که تو می‌گویی[1].»

عمر پس از این مشاوره نامه‌ای به ابو عبیده سردار خود می‌نویسد و فرمولی راکه برای تطبیق این‌نظر باآیات قرآن پیداکرده است برای او شرح می‌دهد و از آن جمله عبارات زیر که معرف طرز فکر و سیاست اصولی او در کار مالیات است نقل می‌شود:

«... غنیمتی را که خدا نصیب‌کرده است در دست متصرفین آن بگذار و برآنان جزیه‌ای به اندازهٔ توانائی‌شان مقرر دارکه آن را پس از وصول بین مسلمانان تقسیم‌کنی وکار آبادکردن اراضی با خود آنان باشد چه آنان دراین کار ازهمه واردترند و بهتر می‌توانند از عهدهٔ آن برآیند و تو و مسلمانانی‌که با تواند حق نخواهید داشت‌که رعایارا جزو غنائم محسوب دارید یا دربین‌خود تقسیم‌کنید چه به این ترتیب مصالحه‌ای بین شما و آنان برقرار می‌شود و آنان متعهد می‌گردندکه به‌اندازهٔ توانائی خود جزیه بپردازند و حکم چنین موردی را خداوند برای ما بیان‌کرده‌که می‌گوید: «باکسانی از اهل‌کتاب‌که به خدا و روز بازپسین ایمان نیاورده حرام خدا و رسول را حرام نمی‌دانند وگردن

---

۱. ابویوسف، کتاب‌الخراج: فصل‌فی‌الفیء والخراج. این روایت راگذشته ازابویوسف، یحیی‌بن‌ادم‌درالخراج‌وابن‌سلام‌درالاموال‌و بلاذری‌درفتوح‌نیز آورده‌اند.

به‌دین‌حق نمی‌نهند بجنگید چندانکه به‌دست خود ازسرخواری جزیه بپردازند» وچون‌جزیه ازآنان بگیری حق‌نخواهی داشت‌که چیزدیگری مطالبه‌کنی...»[1]

چه طریقی برای وضع خراج در پیش‌گرفته شد؟

از این قرار عمر تصمیم‌گرفت‌که از تقسیم اراضی مفتوحه در میان عربها خودداری‌کند و آنها را باکشاورزان و سایر اصناف رعایا به حال خود بگذارد تا از طریق وصول جزیه و خراج عایدی ثابت ومستمری برای حکومت تأمین گردد. بدین‌ترتیب مبنای حقوقی‌که اساس سیاست عمر بوده در دوجمله خلاصه می‌تواند شد:

۱ـ اراضی مفتوحه جزو غنائم به حکومت اسلامی تعلق دارد.

۲ـ مالك اراضی (حکومت اسلامی) آنها را در مقابل تعهد خراج، به سکنه و اهالی واگذار می‌کند.

این مبنی حائز اهمیت فراوان است و نتیجهٔ آن در مباحث آینده روشن می‌شود. دو نتیجه‌ای‌که قهراً بردو اصل فوق مترتب می‌شود این است:

۱ـ خراج حکم مال الاجاره‌ای را پیدا می‌کندکه مالك از مستأجر بگیرد[2].

۲ـ تغییرمذهب مستأجر درروابط بین او و مالك تغییری‌نمی‌دهد به‌عبارت دیگراگرمتصرف اراضی خراجی اسلام بیاورد ازپرداخت خراج معاف نمی‌شود به خلاف جزیه‌که قبول اسلام سبب سقوط آن می‌گردد.

فضل‌بن روزبهان می‌گوید: «و اگر زمین خراجی برای صاحب آن مزروع نداد خراج از او ساقط نمی‌گرددکه او همچو اجرت مضروبه است بر زمین و به زراعت تعلق ندارد» و نیز مؤلف مزبور می‌گوید: «هرکس‌که مالك زمین خراجی است خراج ازاو می‌باید گرفت خواه مسلمان باشد و خواه‌کافر،

---

۱. دکتر محمد حمیدالله؛ مجموعة الوثائق‌السیاسیة للعهد النبوی والخلافة الراشده، صفحهٔ ۳۴۳.

۲. ابوعبید، الاموال؛ «ان‌ارض‌الخراج اذاکان اصلهاعنوةفهی فئی‌للمسلمین یؤدّی اهلها الی‌الامام خراجهـا کما یؤدّی مستأجرالارض والدارکراءها الی ربّها الذی یملکها».

خواه صغیر باشد و خواه کبیر؛ خواه آزاد و بندهٔ مکاتب یا بندهٔ ماذون، خواه زن باشد خواه مرد[۱]».

این دو اصل برای روشن گردانیدن مطالبی که در صفحات آینده طرح خواهد شد اهمیت فراوان دارد. اینك ببینیم که خراج به چه نحو و روی چه اصولی مقرر گردیده است. می‌دانیم که جزیه و خراج هردو در زمان ساسانیان معمول ومتداول بوده‌است. جزیه در امپراتوری‌ساسانی ارتباطی به‌مذهب نداشت لیکن باجی بود که طبقهٔ بالا از طبقهٔ پائین اجتماع می گرفت. طبقات ممتاز، اشراف و روحانیون و جنگاوران از پرداخت آن معاف بودند و در معنی این طبقات به عنوان حمایت و ادارهٔ طبقهٔ فرو دست اجتماع، این باج را از آنان می گرفتند. دراسلام هم مسلمانان جزیه نمی‌دهند بلکه جزیه از افراد غیر مسلمان و به‌عنوان حمایت‌آنان گرفته می‌شود. در هردومورد یعنی‌هم دراجتماع زردشتی پیش از اسلام و هم در اجتماع اسلامی پرداخت جزیه علامت خواری و زبونی و سرشکستگی است.

دربارهٔ خراج باید گفت اگرچه نویسندگان اسلامی اصل‌آن را یونانی دانسته‌اند[۲] تحقیقات اخیر مستشرقین روشن ساخته‌که آن کلمه‌ای آرامی است و از راه زبان پهلوی وارد عربی شده است[۳]. تفصیل این نکته از حوصلهٔ مقال ما بیرون است و قصد ما از تعرض بدان فقط تذکر سابقهٔ تاریخی و معمول بودن جزیه و خراج در امپراتوری ساسانی بود.

از این قرارخیلی طبیعی خواهد بودکه عمر دربرقراری خراج برسواد از مقرراتی‌که از سالها پیش در آنجا معمول و متداول بوده تبعیت نماید. فقها و مورخین نیز گفته‌اندکه عمرهمین‌کار راکرده است. ماوردی می گوید: «عمر در وضع خراج برسواد از رأی کسری پسر قباد تبعیت کرد چه کسری نخستین

۱. فضل بن روزبهان؛ سلوك الملوك نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا.

۲. خوارزمی؛ مفاتیح العلوم.

۳. به نقل دکترفوزی فهیم‌جادالله از مقالهٔ پروفسور هنینگ در مقدمه‌ای برترجمهٔ عربی‌کتاب دنیت‌نوشته است. مقالهٔ هنینگ درشمارهٔ ۴ مجله **Orientalia** درج شده و او معتقد است‌که اصل خراج کلمهٔ آرامی حلاك است‌که درفارسی قدیم به صورت حراك و حراگ درآمده است.

کسی بودکه سواد را مساحت کرد و خراج برآن گذاشت[۱]».

دربارهٔ مساحت بعدها سخن خواهیم گفت. نکتهٔ جالب آن است که عمر نه تنها در مورد مالیات ارضی (خراج) بلکه در مورد جزیه هم (که حکم کلی آن درقرآن آمده) از مقررات موضوعهٔ انوشیروان پیروی نموده است. وصاف می‌گوید انوشیروان «در جزیت اهل بیوتات و عظما و مقاتله و هرابده ومؤابده وکتاب و ملازمان خدمت ومتلبسان اعمال دیوان را مسلم داشت و هرکه را سن عمر از بیست کمتر و ازپنجاه زیادت بود داخل احصا نگشت و هرسال اداء آن به سه فصل لازم گردانیدند و عمربن الخطاب چون فتح بلاد فرس کرد بدین وضایع مقتدی شد و شرایط آن را ملغی و ضایع نساخت[۲]».

آنچه وصاف گفته تأیید مطالبی است که طبری و دیگران گفته‌اند ودنیت از قول آنان در این کتاب آورده است . اینك سخنی چند نیز دربارهٔ وضع مساحی و مقررات آن می‌افزائیم:

مساحت اراضی

ظاهراً پیش‌ازکسری انوشیروان مالیات ایران براساس اصول «مقاسمه» مستقر بود. مقاسمه عبارت است ازمالیات جنسی که طبق قاعدهٔ معینی ازمحصول گرفته می‌شود مثلاً پنج یك یا ده یك و غیره. آنچه پیغمبر بارعایای فدك وخیبر قرارگذاشت که نیمهٔ محصول از آن خودشان باشد و نیم دیگر را به او بدهند از این نوع مالیات است.

صاحب تاریخ قم گوید:«... ملوك عجم‌برغلات مزرعتها و ضیعتها حصه و نصیبی معلوم و معین مثل نصف وثلث و خمس تا به‌عشر به حسب مقاسمت‌نهاده‌اند و ستده بقدر قرب دیهها و مواضع به شهرها و آب...» از این بیان پیداست که عوامل مؤثر در تعیین میزان سهم دیوانی عبارت بوده از موقعیت جغرافیائی

---

۱. ان عمرحین وضع‌الخراج علی سواد العراق ضرب فی‌بعض نواحیه علی کل جریب قفیزاً و درهماً و اجری فی‌ذلك ما استوقفه من رأی‌کسری بن قبادفانه اول من مسح‌السواد و وضع‌الخراج...

۲. وصاف‌الحضرة، صفحهٔ ۴۴۱ جلد چهارم، چاپ عکسی تهران.

مانند قرب وبعد نسبت به بازار و وضع آب وسایر امور مشابه‌که درکشت وبذر مؤثر می‌باشد.

انوشیروان کوشیدکه به جای روش مقاسمه روش مساحی را تعمیم دهد[۱]. اصل‌مقاسمه موجب می‌شودکه محصول تا وصول مأمورین دیوانی وپایان‌بازرسی آنان روی زمین بماند و تلف بشود. برخورد دائم بین مؤدیان و مأمورین مایهٔ رنجش و شکایات و بی‌ترتیبیها می‌بود. انوشیروان اراضی سواد را مساحی کرد و مالیات را براساس مساحت قرار داد. استخری می‌گوید: غالب اراضی تابع نظام مساحت بوده ونرخ مالیات در نواحی مختلف و برای اراضی مختلف فرق می‌کرده است مثلاً در شیراز برای هرجریب محصول غیردیم ۱۹۰ درهم و برای هرجریب مشجر ۱۹۲ درهم و برای صیفی ۲۳۷ درهم و برای پنبه $\frac{۱}{۲}$ ۲۵۶ درهم مقرر بوده است.

مساحی اصول و قواعد خاصی داشته و انجام آن برعهدهٔ کارشناسان و مساحان‌که به آن قواعد و اصول وقوف و خبرویت داشتند محول بوده است. باز مؤلف تاریخ قم می‌گوید: «کتابی یافتم متضمن رسم و عادت مساح و من آن را ایراد می‌کنم تااصل ودستوری باشد مساح وزمین پیمای‌را...» این‌دستورات متضمن مقرراتی بوده راجع به‌کیفیت مساحی و اینکه کجاها را باید به حساب بیاورند وچه قسمتهائی را نباید بپیمایند.

وقتی زمینی را می‌پیمودند مشخصات آن را روی‌کاغذ می‌آوردند و آن‌را «مساحت‌نامه» می‌نامیدند. مؤلف تاریخ قم ترجمهٔ نسخه‌ای ازمساحت‌نامهٔ محمد

۱. تبدیل اصول مقاسمه به مساحی‌که به‌دست انوشیروان به‌انجام رسید در زمان پادشاهی‌قباد آغاز شد. این مطلب راکه مورخین اسلامی‌ذکر کرده‌اند فردوسی نیز تأیید می‌کند:

سه‌یك بود تا چاریك بهر شاه — قباد آمد و ده یك آورد راه
ز دهیك بر آن بدکه‌کمتر کند — بکوشدکه کهتر چه مهتر کند
زمانه ندادش بر آن بر درنگ — به‌دریا پس‌ایمن مشو از نهنگ
چو خسرو نشست‌از بر تخت‌عاج — ببخشید بر جای دهیك‌خراج ...

طبری می‌گویدکه به‌دستور انوشیروان مقررات مالیاتی‌هرمحل درسه نسخه تنظیم گردید نسخه‌ای را در دیوان نگاه داشتند و نسخه‌ای را به‌مأمورین مالیاتی تسلیم کردند وسومی‌رانزد قضات محل‌فرستادندتادرکار وصول مالیات نظارت‌کند.

بن مجمع را درکتاب خود آورده و از مضمون آن چنین برمی‌آیدکه مساحت نامه درحکم ثبت و سند مالکیت هم بوده است: «... یك جزو از هشت جزوکه عبارت ازمجموع این قریهٔ معروفهٔ مسماة است از.... و ایشان مالکند به‌تملیك صحیح شرعی و دردست ایشان جاری ونافذ به حقی ثابت وملکی صحیح وصریح در قدیم الدهر به تصرف ایشان و مساحت این حصه مرتفع و نامزد شده به نام ایشان...[1]»

پس از انجام مساحی بازرس مخصوصی از طرف دولت می‌آمد و اراضی مساحت شده را دوباره می‌دید. این شخص‌را «معابر» می‌نامیدند. «و معابر کسی راگویندکه عمال وولات بعدازآنکه مساحان‌وحزاران[2] مواضع پیموده ومساحت کرده باشند اورا بفرستند تا براین مواضع بگذرد و احتیاط کند و بازبیند که مساحان سهوی و میلی و محابائی نکرده‌اند...[3]»

مطالعهٔ این مطالب روشن می‌گرداندکه عربها وارث یك سیستم دقیق و تکامل یافتهٔ مالیاتی شده و وضعی راکه مجری و متداول بوده همچنان معمول داشته‌اند. این‌روایات جائی‌برای سوءظن ولهاوزن و دیگران‌که می‌گویند این سیستمها را فقها ساخته و برای اینکه جامهٔ قدس مذهبی برآن بپوشانند به‌صدر اسلام نسبت داده‌اند باقی نمی‌گذارد چه‌معلوم می‌شودکه این مطالب ساختهٔ فقها نبوده و فقهاکاری‌که‌کرده‌اندکوششی بوده‌که برای تطبیق این وضع با اصول و موازین قرآن و سنت پیغمبر از خود نشان داده‌اند.

تا مدت مدیدی (شاید برای همهٔ مدتی‌که عربها در ایران تسلط داشتند) مساحان ایرانی به‌کار مساحت ارضی می‌پرداختند. عده‌ای ازاین‌مساحان حتی‌تا قرن سوم هجرت زردشتی بودند. عمران بن هرون همدانی نسبت به مساحت املاك خود اعتراض‌کرد و مدعی شدکه در حق او ظلم‌کرده‌اند. متصدی دیوان گفت دوگواه عادل بردعوی خود بیار. وی جواب داد: «تو به‌دو مساح وزمین پیمای برمن حکم می‌کنی و ممکن‌که ایشان هردو از اهل ذمت باشند و اهل

۱. تاریخ قم، صفحهٔ۱۵۳.
۲. الحزر هوتقدیر غلات المزارع (برآورد حاصل‌کشت) «مفاتیح العلوم خوارزمی».
۳. تاریخ قم، صفحهٔ۱۵۶.

اسلام نباشند تا بدان‌چه رسد که عادل باشند و دربارهٔ من حکم نمی‌کنی الا به‌دو عادل... من دوعدل بر آنك برمن ظلم کرده‌اند در این مساحت نگذرانم ولیکن دو گواه بیارم که ایشان هردو از زمین پیمای تو عالم‌تر و خبیرتر باشند...[۱]»

بسیاری از اراضی ایران پیش از فتح اعراب مساحی شده و مالیات‌بندی آنها در دفاتر خاصی ثبت و ضبط گشته بود. صاحب تاریخ قم گوید: «خراج بیشترین شهرها مقرر و معین و موصوف و آن را قانونی و دستوری بوده که رجوع به آن کرده‌اند و اعتماد نموده...[۲]» خوارزمی در مفاتیح‌العلوم اصطلاح «قانون‌الخراج» را چنین معنی می‌کند: «اصله‌الذی یرجع الیه و تبنی الجبایة علیه» یعنی قانون خراج اصلی است که به‌آن مراجعه می‌کنند ومالیات را برآن اساس می‌گیرند. این دفاتر و اسناد پیش ازاسلام در تمام دورهٔ حکومت اعراب نیز ملاك عمل و مورد مراجعه و استناد بوده است[۳]. مؤلف تاریخ قم می‌گوید: «اهل همدان پیش حجاج بن یوسف رفتند و تظلم نمودند از بسیاری آفات و دواوین عجم به استشهاد و دستور آوردند...[۴]»

در اینجا مجال آن نیست که بیشتر در تفصیل وضع مالیاتی و طرق وصول و انواع و اقسام آن وارد شویم، عمده نظرما دراین مورد بیان این مطلب است که مالیات ارضی ایران بعد از اسلام برهمان اساس مالیات‌بندی پیش‌از اسلام که معین و مضبوط و معلوم بوده وصول می‌شد و این خلاف قول ولهاوزن است که می‌گوید عربها باج مقطوعی از رؤسا وشاهزادگان محلی‌می‌گرفتند وکاری نداشتند که آنها خود به‌چه وسیله وچگونه از رعایا وصول می‌کنند. گفتیم دیوان مدینه به‌سال بیستم هجرت تشکیل شد، نویسنده ازوضع این‌دیوان اطلاع مفصلی ندارد لیکن مورخین گفته‌اند که دیوان شام به‌زبان رومی(یونانی) ودیوان عراق

۱. تاریخ قم، صفحهٔ ۱۵۶ .

۲. تاریخ قم، صفحهٔ ۱۴۲ .

۳. طبری گوید که به‌فرمان انوشیروان دستورمالیاتی هرمحل درسه نسخه تنظیم شد. نسخه‌ای رادر مرکز نگاه داشتند ونسخه‌ای‌را به‌مأمورین مالیاتی تسلیم کردند و سومی را نزد قاضی محل فرستادند تا در کار وصول مالیات نظارت کند.

۴. ایضاً صفحهٔ ۱۱۱ .

به زبان فارسی و دیوان مصر به‌زبان قبطی نگه داشته می‌شد[1].

دیوان مصر درخلافت ولیدبن عبدالملك به‌سال ۸۷ هجری و دیوان‌عراق درهمان اوان یا درعهد امارت حجاج بن یوسف ازفارسی به عربی برگردانیده شد. می‌گویند ترجمهٔ دیوان ازفارسی به‌دست‌کاتب حجاج صالح‌بن عبدالرحمن صورت‌گرفت واین‌کار برایرانیها سخت‌گران‌آمد و صدهزار درهم به‌او پیشنهاد کردندکه ازاین‌کار دست بردارد و مردانشاه پسر زادان فرخ به او گفت: «خدا ریشه‌ات‌را براندازد چنانکه ریشهٔ زبان فارسی‌را برانداختی».دیوان شام را نیز درزمان عبدالملك مروان یا هشام پسر او به‌عربی برگردانیدند. اما درخراسان دفاتر ومحاسبات دیوانی تا اواخر روزگار امویان به‌فارسی بود و بیشتردبیران دیوان نیز همچنان زردشتی بودند. ترجمه دیـوان خراسان به عربی در اواسط دوران والیگری نصربن سیار یعنی پس از سال۱۳۴ هجری انجام گرفت و در همین سالها بودکه مقدمات قیام ابومسلم فراهم می‌شد[2].

نتیجهٔ بحث :

پس ازکلیهٔ این روایات و شواهد وقرائن تاریخی معلوم می‌شودکه ضبط و ثبت دواوین و مساحی اراضی و مالیات‌بندی و امر وصول تا نزدیك صد سال به‌دست مأمورین و مستوفیان محلی وحتی به زبان محلی اداره می‌شد. این‌وضع کمابیش پس از تسخیر ایران در زمان مغولها نیز تکرارشد و دفاتر و اطلاعات مالیاتی نزد مستوفیان ایرانی بودکه به ترتیب قدیم آنها را اداره می‌کردند.

خلاصه آنکه مقررات مالی چیزی نبودکه پس از سلطهٔ اعراب به‌تدریج و به‌مقتضای شرایط زمانی بوجودآمده باشد تا تهمت ولهاوزن و بکر و کایتانی براینکه فقها سازمانهای زمان خود را به‌ادوار اولیهٔ اسلام نسبت داده‌اند صادق آید. این سازمانها در همان ادوار اولیهٔ اسلام معمول و متداول بوده و عربها

۱. مدارك پاپیروسی موجود نشان‌می‌دهدکه درمواردی اسناد مالیاتی مصر به‌سه زبان یونانی وقبطی وعربی تنظیم گردیده است. زبان حکومتی پیش‌از اسلام درمصر یونانی‌بوده ولی عربهازبان قبطی راهم‌که زبان مردم‌آن‌سامان بود رسمیت دادند.

۲. جهشیاری، الوزراء والکتاب، صفحهٔ۴۳.

همان اصول را مجری داشتند و فقها نیزکاری نکرده‌اند جزاینکه وضع موجود ومعمول را باموازین فقهی تطبیق نمایند و چهارچوبهٔ حقوقی برای آنها پیدا کنند مانند فورمولی‌که عمر برای خراج پیدا کرد و در نامهٔ او منعکس است و مانند این‌قول فقها که گفته‌اند خراج اراضی‌مفتوحه به‌شمشیر درحکم مال‌الاجاره این اراضی است ولذا از مسلم و غیرمسلم می‌توان آن را وصول کرد.

حقیقت این است که تسلیم به‌نظریهٔ ولهاوزن و هواداران وی کار تحقیق درتاریخ صدراسلام را بسیارمشکل می‌گرداند. اگراقوال فقها ومورخین‌اسلامی منسوب به‌غرض و خودآنان متهم به‌سندسازی و تحریف و تقلیب حقائق تاریخی شناخته شوند به هیچ اصل و روایت اسلامی نمی‌توان اعتماد نمود و کار بجائی می‌رسد که مانند ولهاوزن هرکس باید از خود فرضیه‌ای بتراشد وآن قسمت از روایات را که بافرضیهٔ خود مطابق می‌یابد بپذیرد و باقی را طردکند. چنانکه دنیت نشان داده‌است ولهاوزن ودیگران این‌روش‌را حتی درمورد تك‌تك روایات بکار برده‌اند مثلاً ازیك روایت‌که منطقاً باید همهٔ آن قبول ویاهمهٔ آن رد شود اول و آخر را مردود می‌دانند و عبارتی را از وسط که مؤید نظریات آنهاست صحیح و سالم تلقی می‌کنند.

واضح است که چنین روش بااصول انتقاد علمی موافق نمی‌باشد و مساعی دنیت در تخطئهٔ آن و نشان دادن اینکه فقها و مورخین مسلمان حتی‌الامکان صادقانه وبدون شائبهٔ اغراضی‌که ولهاوزن به‌آنان نسبت داده روایات مختلف را ضبط ونقل‌کرده‌اند ارزش فراوان دارد.

البته معنی‌معتبربودن اقوال فقها و دوربودن ساحت‌آنان ازتهمت تحریف وتقلیب‌این‌نیست‌که‌آنچه درکتب فقهی‌آمده طابق‌النعل‌بالنعل درهمهٔ اقطاراسلامی معمول و مجری بوده باشد. دنیت تصریح‌کرده که بیشتر نوشته‌های فقها ناظر به‌وضع سواد و عراق بوده است و ما می‌توانیم اضافه‌کنیم‌که همیشه ودر همه جا فرق فاحشی بین‌آنچه به‌صورت تئوری درکتابهای حقوقی ذکر شده با آنچه در عالم واقع خارج معمول و مجری است موجود می‌باشد.

مثلاً در خود ایران علاوه برمالیات ارضی (خراج) که براساس مساحی معین و مقرر بوده انواع و اقسام عوارض گوناگون وصول می‌شد. با نظری اجمالی به فهرست اصطلاحات مالی در مفاتیح‌العلوم خوارزمی یا به تاریخ قم

تعداد زیادی ازاین عوارض بچشم می‌خورد. درتاریخ قم شاید درحدود سی نوع ازعوارض ذکرشده که با کم وبیش اختلافی درقرون بعدی وحتی برخی تازمان حاضر نیز مرسوم و متداول مانده است.

درکتاب الخراج ابویوسف شواهدی هست که چگونه عمال مالیاتی درکار وصول مالیات باخشونت وشدت رفتار می‌کردند. این‌خشونتها برخلاف موازین فقهی است وکسی‌که فقط به‌متون فقهی توجه داشته باشد خیال می‌کندکه عمال حکومت اسلامی مانند پدری مهربان و غمخوار با رعایا رفتار می‌نمودند . این خشونتها دربرخی‌نقاط مانند قم وغیره منجر به‌شورش‌مکرر می‌گردید وشدیدترین انواع آنان را در ایران در دوره‌های سلجوقی و مغول می‌بینیم.

و نیز می‌دانیم که به موجب نوشتهٔ فقها هرکس اسلام بپذیرد ازپرداخت جزیه معاف می‌گردد در صورتی‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهدکه عملاً این قاعده در بسیاری از موارد اجرا نمی‌شد یعنی مردم با وجود قبول اسلام ملزم به پرداخت جزیه هم بودند. دستورهائی‌که از طرف خلفای صالح مانند عمربن عبدالعزیز در مورد منع وصول جزیه از نومسلمانان صادر شده روشنگر این حقیقت است. چه مأمورین وصول همچنانکه گفته‌ایم غالباً از اهل محل و غیر مسلمان بوده‌اند مثلاً مالیات مسیحیها توسط رؤسای مذهبی و مالیات یهود و زردشتیها نیز به‌همان قرارووصول می‌شد و این مأمورین درعمل تبعیض می‌کردند و به نفع همکیشان خود بر نومسلمانان سختگیریها می‌نمودندکه اگر نصوص تاریخی دراین باره دردست نبود باور کردنی بنظر نمی‌آمد . نتیجه چنان است که می‌بینیم در زمان نصربن سیار یکی از عاملین مالیات به نام بهرامسیس از سی‌هزار مسلمان جزیه می‌گرفت و هشتاد هزار زردشتی را معاف داشته‌بود.

این اختلاف بین‌آنچه درکتابهای فقهی است‌باآنچه درعمل جریان داشته بسیار مهم است ولی بهیچ وجه خدشه‌ای براعتبار قول فقها وارد نمی‌آورد و نتایجی ازآن قبیل‌که ولهاوزن ودیگران خواسته‌اند بگیرند برآن بارنمی‌شود.

خلاصه

اینك سخن خود را در مقدمهٔ‌کتاب به پایان می‌رسانیم و خوانندگان را با دنیت ومحاکمات دقیق وجالب وی باز می‌گذاریم لیکن برای‌آنکه خواننده

بتواند خلاصه‌ای ازآنچه در باب مالیات گفتیم بیاد بیاورد در اینجا فهرستی از اصول مطالب گذشته را ذکر می‌کنیم :

۱. بموجب احکام قرآن از همهٔ مسلمانان زکوة گرفته می‌شود.

۲. اراضی جزیرةالعرب (و بطورکلی مطابق نظر فقها هر زمینی که در نتیجهٔ اسلام آوردن مردم آن تسلیم و به دیار اسلام ملحق گردیده) جز زکوة چیزی نمی‌پردازد.

۳. ازاهل‌کتاب (ذمیان) جزیه گرفته می‌شود. جزیه‌عبارت بود ازمبلغی که افراد بالغ ذکور برحسب استطاعت می‌پرداختند.

۴. اراضی که از طریق صلح فتح شده بود تابع شرایط صلح‌نامه بود و سکنهٔ آنها غالباً مبلغ مقطوعی باج می‌پرداختند.

۵. اراضی دیگر که به‌قهر وغلبه تسخیرشده‌بود جزو غنائم جنگ محسوب می‌شد و ملك مسلمین تحت نظر حکومت اسلامی تلقی می‌گردید.

۶. این اراضی بموجب رأی عمر در اختیار متصرفین سابق گذاشته شد و آنان ملزم به پرداخت خراج گردیدند.

۷. خراج عبارت بود از همان مالیات ارضی که براساس اصول مساحی توسط ایرانیان معلوم و مقرر گردیده بود و فقها درتوجیه آن گفته‌اندکه خراج در معنی مال‌الاجارهٔ زمین است‌که از طرف حکومت اسلامی در اختیار متصرفین گذارده می‌شود.

۸. مطابق این تعریف چون مال‌الاجاره ارتباطی به‌دین وآئین مستأجر ندارد متصرف اراضی خراجی برفرض قبول اسلام هم از پرداخت خراج معاف نمی‌شد مگر اینکه زمینی راکه در تصرفش داشت رها کند.

۹. اما در مورد جزیه چنان نبود و جزیه‌گزار به محض قبول اسلام از پرداخت جزیه معاف می‌شد.

۱۰. عمل مساحی و ضبط و ثبت دفاتر و وصول و ایصال خراج در دست مأمورین محلی و رؤسای مذهبی بودکه مطابق رسوم جاریه عمل می‌کردند.

۱۱. در مواردی با اینکه مردم نومسلمان می‌بایستی از پرداخت جزیه معاف باشند مأمورین وصول‌که غیرمسلمان بودند در حق آنان ظلم می‌کردند

یعنی به اخذ جزیه از آنان ادامه داده در مقابل هم‌مذهبان خود را از پرداخت جزیه معاف می‌داشتند و این دلیل تسلط کامل مأمورین وصول درحوزهٔ مأموریت خود و ضعف دستگاه کنترل اعراب می‌باشد.

۱۲. با این تفاصیل فرضیه‌های ولهاوزن وکایتانی و بکر مشعر براینکه «خراج وجزیه مترادفاً به معنی باج بوده» ویا «فقها خواسته‌اند نظامات‌جدیدی راکه به تدریج برقرار گردیده و درزمان خودآنها موجود بود به ابتدای اسلام نسبت دهند» و یا «قبول اسلام شخص را از پرداخت جزیه و خراج هردو معاف می‌داشت» سست و بی‌پایه است.

محمد علی موحد

مقدمه

راجع به موضوع مالیاتهائی که عربها در دو قرن اول اسلام برمردم بلاد مفتوحه مقرر داشتند مطـالعات انتقادی دامنه‌داری صورت گرفته است چنانکه مشکل بنظر می‌رسد سخن تازه‌ای بر آن بتوان افزود . مسائلی که از نظر متتبعین تاریخ اسلام مطرح است مشابهت جالب‌توجهی دارد با آنچه برای محققین‌تاریخ امپراتوری روم شرقی مطرح می‌باشد. همچنانکه محققین تاریخ بیزانس دربارهٔ iugun و caput ـ مالیات ارضی و مالیات سرانـه ، doninus و colonus ، فراریـان و «Agrideserti» بحث و مطـالعه می‌کنند محققین تـاریخ عرب هم با مسائلی نظیـر مالیات ثابت و مالیات نسبی ، خراج و جزیـه ، اقطاعات ، اراضی‌متروکه، اراضی عهدی و اراضی مفتوحه به‌شمشیر، فراریان، نومسلمانان وبالجمله اصول ممیزی مالیات و روشی که درجمع‌آوری‌آن در پیش گرفته شده بود سروکار دارند. در هردو رشته از این تحقیقات اشکال مهم عبارت است از عدم وحدت و ناهماهنگی روشها درداخلهٔ ایالات مختلف هریك ازدو امپراتوری مذکور. اگر درمورد تحقیق ازتاریخ روم مواجه بامحدودیت وکمبود مستندات هستیم در مـورد تاریخ عرب اشکال کار، کثرت مآخذ و مستندات است که غالباً مخالف و معارض هم می‌باشند. از این رو درهیچیك از دو رشتهٔ مذکور نمی‌شود قانع شد که مطالعهٔ شخص به نتیجهٔ قطعی ونهائی منتهی شده و به همین جهت من هم مدعی نیستم که در این کتاب راه حل قاطعی برای مشکلات پیدا کرده باشم.

معذلك باید متذکر بود که درمورد مالیاتهای اسلامی آنچه طی چهل سال اخیر بحث شده ، ناظر به یك جنبهٔ خـاص یا مربـوط به یك ایالت از قلمرو امپراتوری عرب بوده است و از این روکتابی نیست که دانشجـوئی که موضوع را بطورکلی و از جنبهٔ عمومی آن مطالعه می‌کند بتواند به آن مراجعه کند و

درمطالعات بعدی با اطلاعات وعقاید متناقض ومتعارض برخورد ننماید و به‌جای حل اشکال برحیرتش نیفزاید. هدف این کتاب به‌دست دادن یك نظریهٔ کلی است راجع به سیستم مالی موجود در شرق و غرب امپراتوری اسلامی یعنی ممالکی که سابقاً به‌ایران و روم تعلق داشت ومبنای این مطالب برشواهد و مدارکی‌است که مؤلف بدان دسترس داشته ولیکن‌نبایدآن را به عنوان ترکیب و فراورده‌ای ازتازه‌ترین نظریات محققین تلقی‌نمود بلکه بطوری‌که خواننده خود درخواهد یافت من نظریات و آراء خاص دارم‌که در این‌کتاب بیان کرده‌ام و بطورکلی راجع به‌پیدایش وتحولات سازمان مالی‌دولت‌عرب بااصول استنباطاتی‌که مدتها مورد قبول محققین بود موافقت نداشته‌ام .

در اینجا می‌خواهم تذکر لازمی هم بدهم و آن این است‌که من موضوع را ازنظرگاه یك مورخ مطالعه‌کرده‌ام ولذا سیستم مالیاتی بذاته برای من‌حائز اهمیت نبوده بلکــه نتایج سیاسی و اقتصادی مترتب برآن مورد توجه من بوده است. عربها در ممالك مفتوحه چه نظاماتی مقرر داشتند؟ و تأثیر این نظامات درنقشه‌های سیاسی‌خلفا چه بود؟ و تا چه‌اندازه اسلام‌آوردن مسیحیان ویهودیان و زردشتیان دولت عربی را به افلاس و ورشکستگی تهدید می‌کرد؟ وآیا سیستم مالیاتی‌عامل مهمی درعدم ثبات اجتماعی‌عراق وتوفیق نهضت عباسیان بوده‌است؟ درمواردی‌که مآخذ موجود نمی‌توانست‌اینگونه مسائل‌را کاملاً روشن‌کند ناچار به اختصار پرداخته‌ام . و نیز این کتاب چنانکـه از عنوان آن پیداست اهتمام خاصی به موضوع خراج و جزیه مقصورداشته‌که‌آیا هردو به معنی مطلق «باج» بوده‌اند یا اولی به‌معنی مالیات ارضی و دومی به معنی مالیات سرانه بوده است و شاید نتیجه‌ای‌که از همین بحث گرفته شده در برابر وقت و زحمتی‌که صرف آن‌گردیده است ارزش داشته باشد.

۱

بررسی مسائل اساسی

افتخار طرح نخستین تئوری دربارهٔ سقوط امپراتوری عرب با ژولیوس ولهاوزن است که هنوز اصول آن مورد قبول محققین می‌باشد؛ وی در تألیف خود به نام «دولت عرب و سقوط آن[1]» مطالب زیر را مطرح کرده است:

۱. اعراب در فتوحات خود برمردمی که دست می‌یافتند باج می‌بستند و آن عبارت بود از مبلغ مقطوعی نقد و مقدار معینی محصول زراعتی.

۲. ممیزی و جمع‌آوری باج توسط مأمورین محلی ومتصدیان مذهبی که قبل از فتح نیز همین وظیفه را برعهده داشتند انجام می‌شد.

۳. این باج تا آنجا که می‌توان مسلم داشت ازدو جزء مالیات اراضی و مالیات سرانه تشکیل می‌شد اما عربها کاری نداشتند به اینکه مأمورین ممیزی چه روشی در جمع آوردن مالیات بکار می‌بندند و آیا مراعات عدالت می‌کنند یا نه.

۴ . بنابراین دو کلمهٔ «خراج » و «جزیه» که به معنی مالیات ارضی و مالیات سرانه است بیش از یک قرن مترادفاً به معنی باج tribute استعمال می‌شد . تا سال ۱۲۱ هجری عربها فرق بین مالیات ارضی و مالیات سرانه را نمی‌دانستند .

۵ . وقتی کسی اسلام می‌پذیرفت نه تنها از مالیات سرانه بلکه بطور کلی از هر نوع مالیات معاف می‌شد .

۶ . زمینی که در تصرف غیر مسلم بود به محض انتقال به مسلمانان یا به محض اینکه مالك آن اسلام می‌پذیرفت از مالیات معاف می‌شد .

---

1. J. Wellhausen, Das Arabische Reich und sein Sturz (Berlin, 1902).

۷ . بنابراین عامل اقتصادی مهمی مردم را به ترك دین خود و قبول اسلام سوق می‌داد و این امر سه نتیجه داشت :

الف ـ تنزل قهری میزان درآمد مالیاتی اعراب .

ب ـ وقتی در یك آبادی عده‌ای مسلمان می‌شدند سهم مالیاتی آنان به ناچار بر عهدهٔ دیگران که بر مذهب و آئین خود وفادار مانده بودند می‌افتاد و بار آنان غیر قابل تحمل می‌شد .

ج ـ بسیاری از نومسلمانان زمین و آبادی خود را رها کردند و به شهرهای عربی رفتند و به عنوان موالی خود را به اعراب وابستند . و چون موالی از لحاظ اجتماعی و بالخصوص در برخورداری از عطایای دولت کاملاً در طراز اربابان خود نبودند این امر موجب بروز عدم رضایت سیاسی شد و خطری دائمی از این جهت ثبات و استقرار دولت را تهدید می کرد .

۸. والی عراق حجاج بن یوسف برای جلوگیری از نکث درآمد دولت ، برخلاف موازین شرعی ، نومسلمانان را نیز مشمول باج قرار داد و مجبورشان کردکه شهرها را ترك گفته بر سر مزارع خود بازگردند .

۹ . عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ پارسای اموی در سال صد هجری مقرر داشت که قبول اسلام موجب معافیت از باج است اما برای جدا نگهداشتن اراضی خراجی از اراضی معافه ، فروش اراضی را به مسلمانان ممنوع نمود و نیز مقرر کردکه اراضی خراجی بعد از تاریخ مزبور (صد هجری) با مسلمان شدن مالك از عداد اراضی مشمول مالیات خارج نشود . بنابراین نومسلمانان دو راه در پیش داشتند : اینکه در زمین خود بمانند و حق‌الارضی معادل میزان باج بپردازند، یا زمین را به دیگران بازگذارند و خود به شهر بکوچند ، و اغلب راه دوم را برمی گزیدند .

۱۰ . بالاخره به سال ۱۲۱ هجری والی خراسان نصر بن سیار مقرر داشت که از آن پس تمام مردم ـ مسلمان و غیر مسلمان ـ باید مالیات ارضی بپردازند ، اما مالیات سرانه به عنوان نشان زبونی و فرودستی بود که فقط غیر مسلمانان آن را می‌پرداختند .

۱۱ . چون اقوال بیشتر حقوقدانان و مورخان اسلامی با نکات ده

گانهٔ فوق مباینت دارد باید چنین نتیجه گرفت که آنان عمداً دروغ‌پردازی نموده و خواسته‌اند که سازمانهای اقتصادی زمان خود را به دوران فتوحات منسوب دارند : « رویهٔ حقوقدانان اسلام این است که برای نظاماتی کـه بتدریج و با گذشت زمان در سایهٔ احتیاجات و مقتضیات صورت پذیرفته جائی در آغازاسلام پیدا کنند و آنها را به پیغمبر و خلـفای راشدین مستند سازند و از ایـن راه جنبهٔ مذهبی و تقدس به آنها بخشند[1] » .

بکر با حرارت‌ترین هواداران نظریهٔ ولهاوزن است که این نظریه او را در مورد کشور مصر تطبیق می‌کند . وی می‌گوید : « بیشتر روایات عربی از جنبهٔ بیطرفـی خارج است و نظـامات جدید را بـه دورهٔ اول اسلام نسبت می‌دهد[2] » :

آنگاه می‌گوید : عربها از مصریان مبلغی باج نقدینه مطالبه می‌نمودند که میزان آن بر حسب تعـداد افراد ذکور ضرب در دو دینار احتساب می‌شد به‌اضافه مقداری باج جنسی که باآنچه رومیان تحت عنوان رسوم گندم cembolé می‌گرفتند مطابقت داشت . باج مـزبور را خود مصریان به همان روش مـقرر زمان رومیان جمع‌آوری می‌کردند . آنچه مسلم است جزئی از این باج اساساً همان مالیات سرانهٔ بیزانس قدیم بود ، اما این مالیات سرانه واقـعاً ارتباطی با آنچه عربها «جزیه» می‌نامیدند نداشت همچنانکـه با مالیات نفری دو دینار نیز که «جزیه» خوانده می‌شد بهیچ‌وجه مرتبط نبود. این‌مالیات نفری دو دینار اگرچه به شکل مالیات سرانه Kopfsteuerartig بود لیکن با مالیات سرانـه به صورت بالفعل Kopfsteuer فرق داشت و چون اعراب عامل وصول بودند نه عامل ممیزی و جمع‌آوری ؛ فرقی بین مالیات ارضی و مالیات سرانـه قائل نبودند . با قبول اسلام هم خود شخص و هم دارائی او از باج معاف مـی‌شد . نخستین تخلف از این اصل وقتی تحقق یافت که عبدالعزیز بن مروان مـالیات سرانه‌ای به قرار نفری یك دینار بر کشیشها بست و آن اضافه بر باجـی بود

---

۱ . ولهاوزن صفحهٔ ۱۷۷ و نیز صفحات ۱۶۹ تا ۱۸۷ و ۱۵۱ تا ۱۵۳ و ۲۹۷ تا ۳۰۰.

۲ . جلد دوم ، صفحهٔ ۸۲ C. H . Becker Beiträge.

که توسط مأمورین محلی جمع‌آوری می‌شد . بعد از سرشماری که در سال ۱۰۶ و ۱۰۷ هجری توسط عبیدالله بن الحبحاب انجام شد نظام واقعی مالیات ارضی و مالیات سرانه تحت عنوان خراج و جزیه برقرار گردید و از این تاریخ به بعد همهٔ مردم مالیات ارضی می‌پرداختند اما جزیه فقط بر عهدهٔ غیر مسلمانان بود [۱].

بکر در تأیید نظریهٔ خود متذکر می‌شود که کلمهٔ خراج در هیچیك از اوراق پاپیروس مربوط به نخستین قرن فرمانروائی مسلمانان در مصر دیده نمی‌شود [۲] آنچه را که بکر در کتاب خود Beiträge مطرح کرده طی مقالات متعددی جزو مجموعهٔ مطالعات اسلامی Islamstudien (چاپ لیپزیك ۱۹۲۴) جلد اول صفحهٔ ۲۰۱ الی ۲۶۳ و نیز در مجموعهٔ « مطالعاتی در اوراق پاپیروس» Papyrusstudien, Z. AXXII (چاپ ۱۹۰۸ صفحهٔ ۱۳۷ - ۱۵۴) به شرح و تفصیل آورده است .

جامع‌ترین تحقیق دربارهٔ مالیات را در کتاب لئون کایتانی [۳] به نام «سالنامهٔ اسلام» Annali dell Islam (چاپ میلان ۱۹۱۲) جزء پنجم صفحات ۲۸۰– ۵۳۲ می‌توان یافت.

کایتانی بیش از هرکس دیگر انتقادات خود را مبتنی براین اصل کرده است که مراجع ومصادری که در تاریخ اسلام به دست ما رسیده غیر قابل اعتماد و ناموثق می‌باشد . وی می‌گوید : « در این مدارس (مقصود مدارس فقهی در قرون دوم و سوم هجرت است) علما و طلاب دین که با روحیهٔ حماسه آمیزی به مطالعهٔ نصوص قرآن و سیرهٔ مکتوب یا شفاهی پیغمبر می‌پرداختند مجموعه‌ای از اصول کلی ترتیب دادند و بعد از دویست سال کار و کوشش ، نظامی اسلامی طرح‌ریزی کردند که با نظر خود آنان و هم با روح حقیقی اسلام که پیغمبر مبلغ آن بود وفق می‌داد . پیدایش و نشو و نمای این نظام ایده‌آلی در خارج از حوزهٔ واقعیات بود و شالودهٔ آن بر روی مطالعات و مباحثات مدرسی قرار داشت و فقط به وجهی ناقص و ناتمام با آنچه عملاً و

۱ . ایضاً بکر صفحهٔ ۸۱ ــ ۱۱۲ .

۲ . بکر ، Papyri Schott – Reinhardt جلد سوم ، صفحهٔ ۳۹.

3 . Leone Caetani.

بالفعل در جامعهٔ اسلامی جاری بود وفق می‌داد . فقها و ایده‌آلیستها که دست به تدوین قوانین و مقررات زدند از آنچه محصول تطورات تاریخی بود قسمتی را که با مبادی و عقاید و تمایلات خود موافق می‌یافتند گرفتند و باقی را رد کردند یا عالماً و عامداً از نظر دور داشتند . فقهای نخستین عمداً آنچه را از اصول و نظامات صدر اسلام به دستشان رسیده بود تحریف کردند و قهرمانان روایات اسلامی را به صورتهائی کلیشه‌وار که با مبادی ایده‌آلی خودشان مطابقت داشت درآوردند و بدین ترتیب خواستند ثابت کنند که امور دولتی و جریان آن در زمان پیغمبر و خلفای اول و مخصوصاً عمر به شکلی بود که‌آنها تصور کرده و خواسته بودند [1]».

روی این فرض کایتانی توانسته است بسیاری از احادیث و فتاوای نویسندگان مسلمان را در معرض انتقاد قرار داده رد کند و با سهولت تمام به نقاط خاصی که برای اثبات نظریهٔ خود منظور داشت دست بنهد . بنابراین او در کلیات با بکر و ولهاوزن موافق است ، اگر چه در مسائل خاصی با آنان مخالفت دارد مانند مسئلهٔ دو دینار جزیه که صریحاً آن را جعل و دروغ می‌داند [2].

بعد از کایتانی مهمترین کاری که در این باب شده از ادلف گروهمان بوده‌که شواهد و دلائل مندرج در اسناد پاپیروسی یونانی و عربی را طی مقالاتی که اهم آنها به قرار زیر است توضیح داده است :

1-«Zum Steuerwesen im Arabischen Ägypten», Actes du Ve Congrès International de Papyrologie .

چاپ بروکسل ۱۹۳۸ صفحهٔ ۱۲۲ ـ ۱۳۴.

2-«Aperçu de Papyrologis Arabe»

قاهره ۱۹۳۲ انجمن پادشاهی مصری مطالعات پاپیروسی ، ج اول صفحهٔ ۲۳ـ ۹۵.

3- «Probleme der Arabischen Papyrusforschung» Archiv orientàlni

جزء ۳ (۱۹۳۱) ص ۳۸۱ ـ ۳۹۴

ایضاً جزء ۵ (۱۹۳۳) ص ۲۷۳ ـ ۲۸۳

---

۱ . کایتانی جزء ۵ صفحهٔ ۲۸۲ ـ ۲۸۳.
۲ . ایضاً صفحهٔ ۴۵۰.

ایضاً جزء ۶ (۱۹۳۴) ص ۱۲۵ - ۱۴۹ و ص ۳۷۷ - ۳۹۸

4- «Arabic Papyri in the Egyptian Library»

قاهره (۱۹۳۴ - ۱۹۳۸)

5- «Edizione di Testi Arabi , in Achille Vogliano» ed ; Papiri della R . Università di Milano

(میلان ۱۹۳۷) جزء اول صفحهٔ ۲۴۱ - ۲۶۹

بطور کلی گروهمان چیزی بر مطالب بکر نیفزود. مخصوصاً کارهای اولیهٔ او شرح و بسط معلوماتی بود کـه همه از آن اطلاع داشتند . اما وی در آخرین اثر خود اظهار می‌کند که اضافه بر جزیه ، مالیات سرانهٔ مخصـوص دیگری هم برقرار بوده است . او در بارهٔ خراج می‌گوید که این کلـمه در اول به معنی مالیات زمین بود و بعد معنی باج و بالاخره معنی مالیات ارضی را پیدا کرد ولی در عین حال به معنی مطلق مالیـات نیز استعمال می‌شد[1]. وی با این بیان ، نکتهٔ مهمـی را کـه ما بعدها به شرح و تفصیل باز خواهیم نمود مطرح می‌کند بی‌آنکه به آثار و نتایج آن بپردازد .

هانری لمنس Henri Lammens گرچه جدائی مالیات سرانه از مالیات ارضی را مسبوق به دوران پیشتری می‌داند کارهای بکر و کایتانی[2] را به دیدهٔ تکریم می‌نگرد . لمنس می‌گویـد در نظر بنی‌امیه پـرداخت خراج توسط مسلمانان امر قابل ایرادی نبود ولی آنان از پرداخت مالیات سرانه مـعافیت داشتند[3] .

از نقطه نظر تاریخ مصر یادداشتهای بل H. I. Bell در اثر مهم او :

«The Aphrodito Papyri, Greek Papyri in the British Museum»

(جزء ۴ سال ۱۹۱۰ مقدمه و صفحات ۸۱ - ۸۷ - ۱۶۶ - ۱۷۷) حائـز اهمیت فراوانی است . همچنین مقالهٔ مهم وی دربارهٔ وضـع اداری مصر در دوران خلافت امویان

---

۱ . گروهمان Zum Steuerwesen صفحهٔ ۱۲۴ تا ۱۲۵.

۲ . لمنس «Le Califat de Yazidper» در Mèlanges de la Facultè Orientale نشریهٔ دانشکدهٔ سن ژوزف بیروت شمارهٔ ۵ سال ۱۹۱۱ صفحهٔ ۷۱۲ الی ۷۲۴.

۳. ایضاً شمارهٔ ۶ سال ۱۹۱۳ صفحهٔ ۴۱۵.

«The Administration of Egypt under the Umayyad Khalifs» Byz Zeit.,[1]
(جزء ۲۸ سال ۱۹۲۸ صفحهٔ ۲۷۸ - ۲۸۶)

متأسفانه بل عرب‌شناس نبود و ناچار در مطالبی که محتاج مراجعه به منابع عربی بود به اطلاعاتی که در کتابهـای بکر منعکس است تکیه می‌کرد بالنتیجه می‌کوشید به هر زحمتی که بود مطالب پاپیروسها را با نظریات بکر تطبیق دهد و مفاد آنها را به نفع این نظریات توجیه نماید .

برای اطلاع از تحقیقات مهم دیگری که در این باره شده است مراجعه شود به مارتن هارتمان (Martin Hartmann)

«Zur Wirtschaftgeschichte des ältesten Islams» Orientalische Litteratur-Zeitung

برلن (۱۹۰۴) شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۴۱۴ – ۴۶۵

و ا. س . تریتون (A . S . Tritton) در کتاب

The Caliphs and thier non Muslim Subjects

« خلفا و اتباع غیر مسلمان آنان » اکسفورد ۱۹۳۰

و مقالهٔ نبیههٔ عبود

«The Kurrah Papyri from Aphrodito in the Oriental Institute»

(شیکاگو ۱۹۳۸) صفحهٔ ۶۷ ، ۷۵ - ۷۶ – ۹۴ - ۹۵

و مارتن اشپرنگلینگ (Martin Sprengling)

«From Persian to Arabic »

در مجلهٔ امریکائی زبانهـا و ادبیـات سامی (AJSL)[2] جزء ۵۶ (۱۹۳۹) صفحه ۱۵۷ – ۲۲۴ و ۳۲۵ - ۳۳۶

ومقالهٔ پولیاك(AN. Poliak)در همان مجله تحت عنوان: طبقه‌بندی‌اراضی در حقوق اسلام و اصطلاحات مربوطهٔ آن

«Classification of Lands in the Islamic LaW and its Technical Terms »

جزء ۵۷ (۱۹۴۰) صفحهٔ ۵۰ - ۶۲

---

۱ . علامت اختصاری نشریهٔ Byzantinische Zeitschrift که درلیپزیك چاپ می‌شد .

۲ . علامت اختصاری نشریهٔ شیکاگو :

« American Journal of Semitic Lancuage and Literatures »

و کتاب نیکولاغنیدس (Nicolas P. Aghnides) به عنوان « تئوری مالی اسلام » .
(نیویورك ۱۹۱۶) « Muhammedan Theories of Finance »
و نیز مراجعه به آثار معروف فن کریمر ، ویل ، فن برچم و دوزی [1] در این باره مفید خواهد بود . سه نکتهٔ اساسی نظریه‌ای که نخستین بار توسط ولهاوزن بیان شد در هیچ یك از کتابهائی که بعد از او نوشته شده مورد ایراد و اعتراض واقع نگردیده است . این سه نکته عبارت است از :

۱ . تمایل منابع اسلامی بر اینکه سازمانهای حقوقی ادوار متأخر را با ادوار سابق مربوط سازند .

۲ . مترادف بودن معانی کلمات خراج و جزیه که هر دو به معنی باج است .

۳. اینکه با قبول اسلام شخص از پرداخت هرگونه باجی معاف می‌شد.

قبول این نکات موجب مطرح شدن اشکالات شش گانهٔ زیر است :

۱ . اشکال روش

ولهاوزن نخست فرضیه‌ای را مطرح می‌کند ، بعد شواهدی برای اثبات آن می‌آورد و آنگاه کلیهٔ شواهد دیگر را که مخالف فرضیهٔ وی است مجعول می‌خواند و بدون هیچ دلیلی طرد می‌کند . این که محققی سرتاسر مطالبی را که از منبع خاصی رسیده باشد رد بکند و همه را مجعول بداند قابل توجیه است . اما اینکه چند جمله از یك عبارت را صحیح و باقی آن را مجعول تلقی کنند بی‌آنکه دلیلی در این باره بیاورند ، قابل توجیه نخواهد بود . مثلاً ولهاوزن جمله‌ای را از ابن عساکر در تأیید قول خود نقل می‌کند [2] و حال آنکه قسمت اعظم عبارت ابن عساکر بر خلاف قول ولهاوزن می‌باشد منتها او قسمتهای ناسازگار را حذف کرده است .

« مادام که اقوال او (یعنی ابن عساکر) تحت تأثیر این نظریه واقع نشده باشد (که ولهاوزن قبول ندارد) علتی برای تردید در قطعیت و صحت

۱ . Von Kremer , Weil , Van Berchem and Dozy

۲ . ولهاوزن صفحهٔ ۱۷۹ ــ ۱۸۱.

انتساب اقوال مزبور به منابع قدیم در میان نخواهد بود . دقت و استحکام این اقوال چندان است که مجعول بودن آن بعید می‌نماید[1] . »

و نیز کایتانی برای اثبات اینکه مالکیت مطلق اراضی به رعایا و اهالی بلاد مفتوحه تفویض می‌شده‌است مطالبی را از ابویوسف(صفحهٔ۳۵) نقل می‌کند ولی با وجود اینکه نتیجه‌گیری وی درست بنظر می‌رسد عبارت مورد استشهاد وی یکسره مربوط است به فرق بین اراضی مفتوحه به شمشیر و اراضی مفتوحه به صلح ؛ و این فرقی است که به عقیدهٔ کایتانی هرگز وجود نداشته است [2] .

اعتبار چنین روش تاریخی قابل تردید است و بـه نظر من اگر بشود فرضیه‌ای مطرح کرد که با روایات تاریخی بطور عموم قابل تطبیق باشد بیشتر درخور اطمینان خواهد بود تا نظریه‌ای که فقط بر اجزائی از روایات مزبور مبتنی باشد .

۲ . ضد و نقیص گوئیها

در متون موجود با عباراتی نظیر : « جزیه بر اراضی » و « خـراج بر رؤس » مواجه می‌شویم و از این تعبیرات چنین استدلال شده است که جزیه و خراج در معنی مترادف بـکار رفته است ، این استدلال البته قـابل توجه است اما آیا از همین مطلب نمی‌شود استنباط نمود که مقصود از « جزیه بر اراضی» مالیات اراضی و مقصود از « خراج بر رؤس » مالیات سرانه بـوده است ؟ در این مقام ما دنبال بحث تاریخی هستیم نه بحث لغوی و آنچه باید مورد توجـه قرار گیرد این است که مالیاتها چه بوده‌اند نه اینکه چه نام داشته‌اند. مثلاً اگر قبول کنیم که عبدالحکم جزیه را قطعاً به معنی مالیات سرانه می‌دانست چرا آن را در این جمله : « جزیه از زمین من [3] » استعمال کرده است . بدیهی است که جمله مذکور در مأخذی که او از آن نقل کرده است به همین صورت بوده است . بلی ، جزیه در این مأخذ گاهی به معنی باج هم استعمال شده اما آیا جزیه به معنی باج عیناً همان بوده که از عبارت «جزیه بر زمین» مفهوم است ؟ !

۱ . ولهاوزن صفحهٔ ۱۸۱ ــ ۱۸۲.

۲ . کایتانی جزء ۵ صفحهٔ ۴۲۸.

۳ . (جزیة من اراضی) ابن‌عبدالحکم ، صفحهٔ ۱۵۵.

۳ . اشکال مربوط به نواحی باجگزار بعد از مسلمان شدن افرادآنها .

اگر بگوئیم میزان باجی که می‌بایستی وصول شود ثابت بود نتیجه این خواهد بود که با مسلمان شدن عده‌ای از مردم تکالیف مالیاتی عده‌ای دیگر که مسلمان نشده بودند افزایش یابد و اگر چنین بود عربها چیزی گم نمی‌کردند چون مبلغ ثابت مالیاتی به هر حال وصول می‌شد . ولهاوزن و بکر از طرفی نکث درآمد مالیاتی را که در نتیجهٔ مسلمان شدن مردم پیش آمده تنها علت و سبب احکام و مقرراتی می‌دانند که از طرف حجاج و عمر بن عبدالعزیز صادر شده است ، و از طرف دیگر تحمیلات سخت و روزافزون مالیاتی را که برای وصول مبلغ ثابت باج بر افراد وارد می‌شد علت العلل آشفتگی سیاسی در انحاء مختلفهٔ امپراتوری عرب معرفی می‌کنند . به هرحال نمی‌شود گفت که هم عربها در این امر متضرر می‌شدند و هم مؤدیان مالیاتی، بلکه منطقاً خسارت می‌بایستی متوجه یکی از آنها بشود . و البته این در صورتی است که نظریهٔ غیر متغیر بودن مالیاتها را قطعی تلقی کنیم .

۴. اهمیت مالیات سرانه

ولهاوزن چنین می‌انگارد که میزان مالیات سرانه چندان ناچیز بود که معافیت ازآن نمی‌توانست موجب تشویق مردم بر تغییر مذهب خود باشد[۱]. این فرضیه بر پایه مقایسه میزان مالیاتهـای ارضی و سرانه که در اوراق پاپیروسی آمده است استوار نیست. اگر این مطلب صحیح باشد معنی فرمانی‌که از طرف خلیفهٔ اول عباسی صادر شده است چیست ؟ به موجب این فرمان مقـرر شده : « هرکس‌که به‌دین او گرود و نماز او را بخواند از جزیه معاف خواهد بود» و نیز دربارهٔ این فرمان قید شده‌که : « به‌واسطهٔ سنگینی «خراج» و تحمیلات شدید ، بسیاری از توانگران و درویشان از دین مسیح تبری جستند[۲]». کلمه‌ای که در این عبارت برای مالیات سرانه استعمال شده همان « جزیه » است. این کلمه به تصدیق ولهاوزن و بکر باید در متن مورد بحث «مالیات سرانه» معنی شود. چه عبارت مربوط به تاریخی است که جزیه در معنی خاص خود شناخته شده بود. حالا اگرقبول‌کنیم‌که مسیحیان در سال۱۳۳ تحت فشارمالیات سرانه

۱. ولهاوزن صفحهٔ ۱۷۹ــ۱۸۱.
۲. ساویرس صفحهٔ ۱۸۹ــ۱۹۵.

به‌اسلام رو می‌آوردند چه دلیلی هست که بگوئیم که در سال ۳۳ هجری چنین نبوده است ؟

۵. اشکال تاریخی

اشکال مهم این است که تعیین کنیم در چه تاریخی خراج از جزیه جدا شده و هر کدام معنی علیحده‌ای پیدا کرده است ؟ ولهاوزن استدلال می‌کند که این امر در خراسان به‌سال ۱۲۱ اتفاق افتاد. بکر می‌گوید این در سال ۱۰۶ و ۱۰۷ در مصر اتفاق افتاد و به نظر گروهمان « در اواسط سدهٔ دوم» و به‌نظر لمنس « مقارن روزگار بنی امیه یا کمی دیرتر از آن ». اما هیچ مدرکی از منابع مسیحی یا اسلامی که مستقیماً به‌موضوع ارتباط داشته باشد ارائه نگردیده است . پاپیروسها هم راه حلی در این باره نشان نمی‌دهند. ابویوسف (۶۹۵– ۷۳۱ میلادی) مؤلف « کتاب الخراج » که مهمترین منابع مربوط به موضوع مورد بحث است در سال ۱۲۱ هجری کودك بوده‌است. آیا خودداری این عالم بزرگ از تعرض به این موضوع غریب نمی‌نماید ؟ آیا عجیب نیست که همچو انقلاب بزرگی در روش مالی ـ چنانکه تاکنون شهرت داشته است ـ فقط در نتیجهٔ ابتکار دو نفر از حکام صورت گرفته باشد ؟ و حال آنکه تا آنجا که می‌دانیم این حکام بکلی مستقل از خلیفه حکومت می‌راندند. و آیا عجیب نیست که انقلاب مزبور در مصر چهارده سال پیش از آنکه در جای دیگری به ذهن احدی خطور کند صورت گرفته باشد ؟

۶. منابع و مآخذ

در نتیجهٔ اتخاذ این نظریه ناگزیر باید باور کنیم که فقهای قرن دوم برای توجیه وضع موجود، سازمانهای حقوقی جدید را به‌یکی از خلفای سلف نسبت می‌دادند. اگر این مطلب صحیح باشد اشکال دیگری پیش می‌آید . چون همین فقها مقرراتی را هم به خلفای سلف نسبت داده‌اند که در زمانهای مؤخر موجود نبوده‌است. مانند داستان دو دینار جزیه‌که در زمان فتح برای هریك از مصریان مقرر شده بود و کایتانی آن را قبول ندارد . مسلم است که در زمان عبدالحکم این مالیات وجود نداشته و چنین مالیاتی از مصریان گرفته نمی‌شده است. پس چرا عبدالحکم این امررا به عمر نسبت می‌دهد ؟ همچنین بلاذری می‌گوید که عمر مال سواد را بر اساس خراج ثابت معین نمود ، در صورتی که

مهدی خلیفه نظام خراج نسبی (مقاسمه) را مقــرر داشت [۱]. پس حالا که نظام خراج نسبی(مقاسمه) در زمان بلاذری موجود بود چرا وی این‌امررا به‌عمربن خطاب نسبت نمی‌دهد؟ اگر فقها می‌خواستند یك قانون مذهبی ثابتی را درست کنند سبب این همه اختلاف در روایات آنها چیست؟ اگر کسی کتاب بلاذری را باز کند و هرجای آن را که پیش آید بگیرد با پانزده دقیقه مطالعه دست‌کم به یك یا چند مورد برخورد خواهد کردکه نشان می‌دهد مقررات زمان فتح، بعدها در عصر خلفای اموی یا دوران اولیهٔ عباسی دستخوش تغییر گردیده‌است. با کمال تعجب کایتانی در مقام بیان اینکه مورخین اسلام صحنه‌های اصلی درام بزرگ اسلامی را جعل‌کرده‌اندکلمهٔ نامناسب «کلیشه» را استعمال نموده‌است: «به صورتهائی کلیشه‌وار که با مبادی ایده‌آلی خودشان مطابقت داشت...[۲]».

هیچ‌کس از مطالعهٔ آثار مورخین اسلامی معروف به‌این نتیجه نمی‌رسد که آنان در صدد ارائهٔ شواهد کلیشه‌وار بوده‌اند. بلکه واضح است‌که مورخین مزبور بسیاری از حقایق را با بسیاری از روایات متعارض ذکر کرده‌اند.

این مطلب در تمام منابع اسلامی صریحاً منعکس است که عربها در مصر و شام و عراق و خوزستان روشهای مختلفی بکار بسته‌اند. روایت مربوط به دو دینار جزیه که عموماً دربارهٔ مصر آورده‌اند دربارهٔ هیچ یك از ایالات دیگرذکر نشده است. در مورد سوادگفته شده‌که «عمر اراضی را مساحت‌کرد و برآنها مال خراج و برمردم جزیه مقرر نمود».

راجع به خراسان و ماوراءالنهر شواهدی به دست است‌که نشان می‌دهد که شهرهای مختلف دربرابر پرداخت مبلغ معینی باج تسلیم شده بودند، و نظام جزیه یا خراج در این جاها معمول نبوده است. ممکن نیست حتی یك فقیه یا یك مورخ اسلامی را یاد کرد که بطور قطع موضوع وحدت روش در سرتاسر امپراتوری عرب را مطرح کرده باشد. بلکه کلیهٔ شواهد برخلاف این مطلب دلالت دارنـد. علمـای اسلام بی‌آنکه بخواهند موضوع وحدت روش را پیش بکشند بـا زحمت زیاد می‌کوشیدنـد تا روشی را که عملاً در ایالات مختلف جریان داشت بیان کنند.

---

۱. بلاذری صفحهٔ ۲۷۲.
۲. کایتانی جلد ۵ صفحهٔ ۲۸۳.

حقیقت این است که قبول نظریهٔ ولهاوزن و اتباع او موجب بروز اشکالاتی می‌شود که محتاج بررسی دقیقی می‌باشد. نظریه‌ای که در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد اجمالاً به‌شرح زیر است:

۱. شرایط قراردادهائی که در دوران فتوحات نسبت به‌بلاد مختلف مقرر گردید یکسان نبود و این امر را علمای اسلام تصریح کرده‌اند.

۲. علیهذا درهرمورد اگر معلوم بکنیم که اولاً بحث ما مربوط به‌کدام قسمت از امپراتوری است و ثانیاً چه مقررات مالی خاصی درآن قسمت برقرار بوده، بسیاری از اشکالات مربوط به‌اختلاف روایات خود بخود از میان خواهد رفت. جای تردید نیست که وضع درخراسان باآنچه در سواد یا مصر بود تفاوت داشت. بنابراین مقرراتی که نصر بن سیار در خراسان گذاشته فقط «از لحاظ ایالت مزبور» باید مورد بحث قرار گیرد و کمکی برای روشن کردن وضع ایالات دیگر نخواهد کرد. فی‌المثل باید به این نکتهٔ اساسی توجه کرد که مبنای بحثهای فقهای عراق برمقرراتی بود که نه در حوزهٔ مصر بلکه در عراق جریان داشت.

۳. خراج و جزیه اصطلاحاتی مترادف بودند لیکن نه به معنی باج بلکه به‌معنی مطلق «مالیات». منظور از مالیات البته کل مبلغ نقدی است که از ولایتی حاصل می‌شد، لیکن این مطلب دلیل آن نیست که عربها فقط مفهوم باج را در ذهن خود داشته‌اند بلکه مفهوم عام مالیات در ادوار اولیه و نیز در قرون بعدی وجود داشت. بنابراین وقتی ابویوسف (چاپ بولاق ۱۳۰۲ صفحهٔ ۷۰) می‌گوید «خراج سرهای‌آنان[۱]» ماآن را مالیات سرانه ترجمه می‌کنیم و همچنین جملهٔ بلاذری «زمینی که جزیه برآن مقرر است از اراضی ایران[۲]» (صفحه ۳۵۱ سطر ۱۳،۱۲) را ما ترجمه می‌کنیم: زمینی که مشمول مالیات ارضی ایرانی بود وهمچنین است عبارت «جزیه از زمین[۳]» در عبدالحکم (۱۵۵ سطر ۷) و غیره. این چند مورد که از میان امثال بیشمار خود انتخاب شده‌اند نشان می‌دهند که اصطلاح جزیه و خراج تا صدها سال به‌معنی عام مالیات بود که

۱. خراج رؤسهم
۲. ارضاً علیها الجزیة من ارض الاعاجم
۳. جزیة من ارض

از مفهوم « باج » جداست و ممکـن بود که هر کدام از دو اصطلاح مزبور به اقتضای مقام که سخن از مالیات زمین یا سر یا گردن می‌رود به مفهوم مالیات سرانه یا مالیات ارضی بکار رفته باشد.

قطع نظر از معنی عام ، هرکدام از این دوکلمه معنی خاصی هم داشت. از این نظر خراج به معنی مالیات ارضی بود و جزیه به معنی مالیات سرانه . این معنی خاص، هم در قرون اول و هم در قرون بعدی وجود داشت. نظیر این امر در پاپیروسهـا کلمهٔ یونانی $\partial\eta\mu o\sigma\iota\alpha$ است که « بل » می‌گوید معنی اعم آن مالیات نقدی و معنی اخص آن مالیات ارضی[۱] بود . در سواد ، مالیات را خراج و جزیه می‌نامیدنـد ولی در مصر از آن به عنوان « جزیه برزمین » و « جزیه برسر[۲]» یاد می‌کردند. با توجه به‌این نکات ترجمهٔ درست‌آثارمورخین اسلامی‌آسان خواهد شد زیرا سیاق عبارت غالباً نشان می‌دهدکه مراد کدام‌یك از این دو معنی است : عام یا خاص.

---

۱. بل صفحهٔ ۱۷۵

۲. برای ملاحظهٔ نمونه‌های متون و پاپیروسهـا مراجعه شود به نوشته‌های گروهمان :

«Aperçu» p. 71 , note 1,

« Archiv Orientàlni» VI (1934), p. 130, note 2.

۲

سواد

همه می‌دانندکه چون امپراتوری ساسانی قطعه قطعه به‌دست اعراب افتاد آنان نظام اداری معمول را با مختصر تغییراتی همچنان حفظ کردند .

اعراب نه تنها نظام اداری بلکه زبانی راهم‌که دفاتر به آن تنظیم می‌شد محافظت نمودند وحتی تا حدامکان متصدیان امور را نیزکه برای دولت ساسانی کار می‌کردند در مناصب خود نگـاه داشتند . عملاً هم غیر از این معقول نبود و این مطلب را خود عربهـا قبول دارنـد [1] . در سواد عمـالی که از طرف اعراب به کار جمع‌آوری مالیات می‌پرداختند ظاهراً همان بقایای اشراف سابق و مخصوصاً طبقه دهاقین یا رؤسای دهات ومالکین عمده بودند[2]. این عده که یکی دو نفرشان شهرت یافته‌اند کمك بزرگی برای تشکیل دیوان نمودند و نه تنها در امر جمع آوری عواید بلکه در تنظیم طرح مخارج و برقراری مواجب جنگجویان نقش مهمی داشتند . سهم عمده‌ای که از این لحاظ اعراب به آنان بدهکاراند تـوسط اشپرنگلینگ به خوبی بیـان شده است [3] . چون نظام مالیاتی اعراب در واقع همان نظام ایران بود مطالعه و روشن کردن این یك برای روشن‌شدن وضع آن دیگر کمك خواهدکرد. پیش‌از زمان خسرو اول انوشیروان ۵۳۱-۵۷۹ مالیات ارضی به نسبت محصول گرفته می‌شد. این‌روش اگر چه ظاهراً منصفانه به نظر می‌رسد در عمل غیر عادلانه از آب درآمد .

---

۱. طبری جلد اول صفحهٔ ۹۶۲ سطر ۱۶ ، صفحهٔ ۹۶۳ سطر۴ ؛ نولدکه ص ۲۴۶-۲۴۷ ابویوسف ص ۲۱

۲. طبری ج ۱ ص ۲۴۷۰

۳. اشپرنگلینگ(۱۹۳۹) From Persian to Arabic «A J S L» LXVI PP. 175 - 224

چون در موارد زیادی محصول روستائیان در انتظار رسیدن بازرسان ومأمورین تشخیص مالیات ضایع می‌شد و از میان می‌رفت . خسرو برای رفع این اشکال اراضی را مساحی کرد و آنها را بر واحد جریب (۲۴۰۰ متر مربع) منقسم ساخت و به هر جریب از کشت حبوبات یك درهم و به هر جریب از تاکستان هشت درهم و به هر جریب یونجه هفت درهم مقرر فرمود و نیز برای هرچهار نخل وهرشش درخت زیتون یك درهم مالیات مقررداشت، لیکن سایرمحصولات زراعتی و تك‌درختان میوهٔ خارج باغات از مالیات معاف بودند[۱] .

همچنین خسرو در زمینهٔ مالیات سرانه اصلاحاتی کرد . این مالیات سابقاً مبلغ ثابتی بود که ممیزان و مستوفیان به ترتیبی که می‌توانستند بین مردم آبادیها تقسیم کرده بودند[۲] .

در نتیجهٔ این اصلاح کلیهٔ افراد ذکور بین بیست و پنجاه سال مشمول مالیات سرانه بودند وآن به‌نسبت درآمد سالانهٔ افراد ۱۲ یا ۸ یا ۶ درهم بود. اکثریت مردم طبعاً مشمول همان نرخ کمتر بودنـد . مالیات سرانه عمومیت نداشت ، اعضای خانواده‌های هفتگـانه که خانوادهٔ سلطنتی هم جزو آنها بود از پرداخت مالیات معاف بودند ، اعیان دولت (العظما ــ وزرگان) نیز معافیت داشتند[۳] و بالاخره رؤسای اداری و سپاهیان و روحانیون و دبیران و افرادی که در خدمت شاه بودند مالیات مزبور را نمی‌پرداختند[۴]. بنابراین بین طبقهٔ ممتازه که عبارت ازطبقهٔ حاکم ، سپاهیان ، روحانیان ، واشراف درس‌خوانده بودند با طبقهٔ محکومه تفاوت مهمی موجود بود . مالیات سرانه که از طبقهٔ پائین گرفته می‌شد از لحاظ تئوری در عوض وظایف حکومتی و روحانی بود که انجام آن از طبقهٔ مزبور ساخته نبود اما عملاً این مالیات نشانهٔ پستی و حقارت اجتماعی به شمار می‌آمد[۵].

۱. طبری ج ۱ ص ۹۶۱ سطر ۱۴ ــ ص ۹۶۲ سطر ۹ نـولـدکه ص ۲۴۳ــ۲۴۵ کریستن‌سن ص ۳۶۱
۲. کریستن‌سن ص ۱۱۸ و ۳۶۲
۳. کریستن سن ص ۹۸-۱۰۵
۴. ایضاً ص ۳۶۲
۵. نولدکه ص ۲۴۶ حاشیهٔ ۱

این مطالب کلاً در طبری مسطور است و آنها را از سالنامه‌های رسمی (خداینامك) گرفته است که ترجمه‌های متعدد عربی آن موجود بود و مشهور-ترین آنها ترجمهٔ ابن‌المقفع بود پیش از سال ۶۷۰ میلادی [۱]. آنچه طبری دربارهٔ مالیات سرانه گفته با قول هیوئن‌تسانگ چینی مطابق است که می‌گوید: «در ایران هر خانواده ، مالیاتی به قرارسرانه چهار پول نقره می‌پردازند[۲]».

تفصیل فتح سواد و توضیح اینکه چگونه اعراب سیستم مالی ساسانی را گرفتند حائز اهمیت زیادی است . اولین حملهٔ مسلمانان مانند اغلب فتوحات دیگر آنان به صورت تاخت و تازی بود که به موفقیتی غیر منتظر انجامید . قهرمان جنگهای رده ، مثنی‌بن حارث شیبانی بود که نخست بامرتدین عربستان شرقی جنگید و پس از آنکه موفق شد که آنان را به دین اسلام بازگرداند در مصب دجله و فرات به تاخت و تاز پرداخت و بی آنکه با مقاومتی چندان روبرو گردد غنائم زیادی نصیبش شد . چون خبر این فتوحات به ابوبکررسید خالد بن ولید را با سپاهی به یاری او فرستاد . بطوری که کایتانی هم متوجه شده است منظور اعراب در آن زمان بجنگ آوردن غنائم بود و شاید مسلمان کردن قبائل مسیحی عرب‌نژاد آن منطقه ؛ نه برانداختن امپراتوری ایران[۳].

تا زمانی که خالد به صوب شام مأموریت یافت (۱۳ هجری) چند شهر مهم که بزرگترین آنها حیره بود به دست عربها افتاده بود. روایات مورخین دربارهٔ تسلیم حیره و شرایط آن متفق است اگر چه راجع به میزان باجی که

---

۱. کریستن سن ص ۵۴–۵۶

۲. Hiouen – Thsang : «Mémoires sur les Contrées Occidentales » (Paris 1858) vol II P. 179 '

و نیز مراجعه شود به :

Samuel Beal : «Buddhist Records of the western world» (London 1884) Vol. II P. 278.

Noeldeke P. 246 , note 2 .

و نیز برای اطلاع از وضع مالیات سرانه در ازمنهٔ مقدمتر مراجعه شودبه کتاب لازاروس‌گلدشمیت :

«Der Babylonische Talmud». Vol . VI , fol. 55a ,

P. 1086 ، چاپ لایپزیك (سال ۱۹۰۶)

۳. کایتانی ج ۲ ص ۹۱۵ فقرهٔ ۱۵۳

مقرر شده اختلاف در میان است . ایاس بن قبیصه که از طرف ایرانیهاحکومت این ناحیه را داشت پیشنهاد مذاکره داد و خالد او را به یکی از سه امرمخیر نمود : قبول اسلام ، پرداخت جزیه یا جنگ . ایاس دومی را پذیرفت و باجی به مبلغ نود هزار درهم مقرر گردید[1] در روایت دیگر مبلغ باج را به‌اختلاف، صد یا هشتاد یا هفتاد هزار درهم نوشته‌اند[2].

در روایت مفصل دیگری گفته شده است که باج بر این اساس مقرر شد که هر یك از ۶،۰۰۰ نفر مردم شهر بطور متوسط ۱۴ درهم پنج قیراطی (مجموعاً ۸۴ هزار درهم معادل ۶۰ هزار درهم هفت قیراطی) بپردازند[3].

ابویوسف که مفصل‌ترین روایت را دربارۀ جنگهـای خالد آورده است می‌گوید : در حیره هفت هزار کس بودند که هزار نفر آنها به علت بیماری یا ناتوانی قادر به پرداخت مالیات نبودند لذا خالد به مأخذ شش هزار نفر شصت هزار درهم مطالبه کرد . او مقرر داشت که اشخاص ناتوان و فقرا که زندگی‌شان با اعانۀ دیگران اداره می‌شد از مالیات معاف باشند . جمع‌آوری مالیات بر عهدۀ اشخاصی بود که ازطرف خود اهالی برگزیده شده بودند ودر مواردی که احتیاج به کمك یکی از مأمورین مسلمان بود مسلمانان چنین مأموری را در اختیار آنان می‌گذاشتند و مواجب وی از بیت‌المال پرداخته می‌شد . خالد فرمان داد که اهالی در پرستش و اجرای مراسم مذهبی خـود آزاد باشند و در مقابل ، مردم حیره هم موافقت کردند که از هرگونه اقدام خصمانه و دادن کمك به ایرانیها خودداری نمایند[4]. با مردم شهر الیس[5] و بانقیا[6] نیز عهدنامه‌های مشابهی بسته شد . مذاکرۀ راجع به عهدنامۀ بانقیا و مضافات آن را دهقانی به نام «ابن صلوبا[7]» بر عهده داشت . مع ذلك بعضی از شهرها طریق جنگ را برگزیدند و به روز شمشیرگشوده شدند . از جمله

۱. طبری ج ۱ ص ۲۰۱۷ سطر ۹ ، ص ۲۰۱۸
۲. بلاذری ص ۲۴۳ سطر ۵ـ۶ ؛ یعقوبی ج ۲ ص ۱۴۷ سطر ۱۶ـ۱۷
۳. بلاذری ص ۲۴۳ سطر ۱۸ـ۲۰
۴. ابویوسف ص ۸۴ سطر ۱۲ـ۲۱
۵. بلاذری ص ۲۴۲ سطر ۲۰
۶. ایضاً ص ۲۴۵ سطر ۸ـ۹
۷. ایضاً ص ۲۴۴ سطر۱۹ـ۲۰، طبری ج۱ ص ۲۰۱۹ سطر۱۷ـ۱۸

عین‌التمر بودکه چون برافتاد خالد عده‌ای از سکنهٔ آن را کشت و برخی را به غلامی فروخت و بر باقی آنان باجی معین کرد [۱].

بلافاصله پس از سقوط عین‌التمر خالد مأمورشد که به شام رود وحملات وی در جبههٔ سواد پایان پذیرفت. این حملات صرفاً صورت تاخت و تازداشت. عربها در فکر برقرار کردن نظام اداری مستمری نبودند و برای روستائیان‌و املاك واقعه در بیرون شهرها نقشه‌ای نداشتند . آنهـا امور خود را بالتمام توسط تشکیلات محلی حکومتهای بلدی و به‌کمك یکی دو نفر ازطبقهٔ «دهقان» اداره می‌کردند و این دهاقین در برابر حمایت اعراب پرداخت مبلغی رامتعهد بودند . حیره مرکز عملیات عربها بود اما صورت پایتخت و یا اقامتگاه دائمی آنها را نداشت . چه حکومت عرب با شخص خالد و مثنی در حرکت بود و از جائی به جائی می‌رفت . روش خالد بر دو مبنی استوار بود یکی عملی و دیگر حقوقی . سپـاه او انـدك بود و مقصد او بچنگ آوردن غنایم . معلومات او دربارهٔ فن حکومت ابتدائی و تصورات وی در این‌باره محدود بود . بنابراین راه حلهائی که در پیش می‌گرفت واقع بینانه و عملی بـود . خالد از لحاظ حقوقی مقررات سورهٔ نهم قرآن [۲] و رویهٔ خود پیغمبر را در عهدنامه‌ای که با یوحنا بن رؤبه رئیس ایله بسته بود در نظرداشت. پیغمبر به‌موجب این عهدنامه مقرر داشت‌که ایله سالانه سیصددینار(براساس یك‌دینار برای هریك ازسیصد تن افراد ذکوربالغ) بپردازد. عهدنامه‌هائی‌که محمد با تبوك ، اذرح و مقنا[۳] بست نیز برهمین اساس بود، اما از بنی‌قریظه‌که سر موافقت درپیش نیاوردند عده‌ای کشته وعده‌ای اسیر گرفت . خالد نیز در عین‌التمر چنان کرد [۴] .

حملات خالد بیش از آنچه بر علیه ایرانیان باشد بر علیه سکنهٔ سامی ایالت سرحدی قدیمی حیره بود . ایرانیها طبعاً از این حملات متوجه خطر

۱. طبری ج ۱ ص ۲۰۷۷ سطر ۳ـ۵ ، بلاذری ص ۲۴۷ ، ابویوسف ص ۸۶ سطر ۵ـ۹

۲. Cf. Martin Hartmann : «Zur Wirtschaftsgeschichte des ältesten Islam,» (OLZ) VII (1904) P. 422

۳. بلاذری ص ۵۹

۴. بلاذری ص ۲۱

شدند وبرای مقابله شروع به‌جمع‌آوری قوا کردند . مثنی موفق شدکه در طول مدت تابستان سال ۱۳ هجری جلو ایرانیان را بگیرد اما وضع او بقدری مخاطره‌آمیز بود که مجبور به استمداد شد . ابوبکر وصیت کرد که قوای تازه‌نفس بسرکردگی ابوعبید به این جبهه فرستاده شود . مأموریت کوتاه ابوعبید با قتل وی در جنگ جسر به پایان رسید و عربها مجبور شدند که از آن سرزمین عقب‌نشینی کنند [1] . در این شرایط ایرانیان قاعدةً می‌بایستی دنبالهٔ پیروزی خود را بگیرند لیکن آشوب داخلی از یك طرف و عدم توجه به اهمیت خطر از طرف دیگر آنها را از این اقدام بازداشت . معذلك حیره به دست ایرانیان افتاد . در پائیز سال ۱۴ (۶۳۵) میلادی مثنی دوباره دست به‌حمله زد و بعد از موفقیتی‌که در بویب نصیب اوگشت حیره را مجدداً بچنگ آورد . ایرانیها در نتیجهٔ این شکست تکانی خورده اختلافات داخلی را کنار گذاشتند و یزدگرد سوم را به شاهی برداشتند و چون در تابستان دیگر لشکریان دشمن دیرین آنها هراکلیوس (هرقل) در یرموك به دست اعراب تار و مار شدند ایرانیها عظمت خطر را دریافتند . بنابراین از هر دوسو به آمادگی برخاستند .

عمر در اگست سال ۶۳۶ سعد بن ابی وقاص را با سپاهی گران به‌شرق فرستاد . چون مقاومت رومیان در شام در هم شکسته بود سپاهیان عرب در آن سامان آزاد بودند و اعزام آن به جبههٔ شرقی اشکالی نداشت . در این اثنا ایرانیان نظر به موقعیت سوق الجیشی حیره که کلید عراق بود این شهر را با بعضی نقاط دیگر که در تصرف عربها بود مجدداً اشغال کردند و به ساختن استحکامات‌پرداختند. سرنوشت طرفین درجنگ بزرگی‌که در قادسیه چند میلی غرب حیره در ژوئن ۶۳۷ اتفاق افتاد تعیین گردید . گرچه جنگ قادسیه به بزرگی‌جنگ یرموك نبود ولی نتیجهٔ‌آن در قاطعیت همانند نتیجهٔ جنگ یرموك بود . عربها برای بار سوم بر حیره دست یافتند در ماه ژوئیه مداین (تیسفون) پایتخت ایران تسخیر شد و اندکی پس‌ازآن عربها بقیةالسیف سپاهیان یزدگرد را در جلولا که منطقهٔ مرزی بین ارتفاعات ایران وعراق بود درهم شکستند[2] .

۱. کایتانی ج ۳ ص ۱۷۱
۲. کایتانی ج ۳ ص ۷۰۵ـ۷۱۶

با این فتح ، ایرانیان از درهٔ دجله و فرات یعنی منطقهٔ جنوبی جزیره بطور قطع بیرون رانده شدند . حالا دیگر عربها خواه و ناخواه ناچار بودند که یك حکومت مستقری در مناطق مفتوحه بوجود آورند . اولین قدم عمر انتخاب یك پایتخت بود . او اطلاع یافت که هوای تیسفون نامناسب و خود شهر ویران است و چون بهترین نقطه برای این منظور جائی بود که باعناصر غیرمسلمان آلوده نباشد شهر کوفه را بنا نهاد .

قدم دوم که عمر می‌بایست بردارد ایجاد یك دستگاه اداری بود ، چه به موجب قراردادهائی که خالد بسته بود ادارهٔ بلاد مفتوحه برعهدهٔ رؤسای محلی واگذار شده بود و اعراب هیچگونه مباشرت و نظارت مستقیمی در این امر نداشتند . سعد بن ابی وقاص ایرانیان را به هزیمت واداشت ولی سکنهٔ محلی و بومیان همچنان بر جای بودند و نتیجهٔ این امر پیدایش مناطق وسیعی بود که هیچگونه حکومتی در آنها وجود نداشت . مطالبهٔ باج از دشمن مغلوب که موضوع نداشت چون دشمنی بجا نمانده‌بود. آنان یاکشته شده بودند ویاگریخته بودند. بلی‌کشاورزان برسر اراضی خود باقی بودند ولی در غیاب مالك قانونی نه قراردادی می‌توانستند ببندند ونه می‌توانستند از خودشان مالیات جمع‌کنند. در چنین شرایطی عربها ناچار بودند که خود مداخله نمایند . نسبت به اصول اساسی که عربها در این مورد اتخاذ کردند بین مورخین اختلاف نظر موجود است .

تمایل و توقع عربها در آغاز کار براین بود که بعد ازتقسیم غنائم‌منقول و ارسال خمس آن به مکه [1] اراضی را خودشان تملك کنند. جنگجویان عرب نمی‌خواستند که به کشاورزی بپردازند بلکه می‌خواستند که در اراضی مفتوحه مقام مالك را بگیرند و از دسترنج رعایا (علوج) بهره‌برداری و ارتزاق کنند[2] درصورتی‌که این نقشه عملی می‌شد برای هریك‌ازاعراب دست‌کم سه‌نفر کشاورز می‌رسید [3]. سابقه‌ای هم در این باره موجود بود چه پس از جنگ قادسیه قبیله

۱. ظاهراً مؤلف در اینجا اشتباه کرده و به جای «مکه» کلمهٔ «مدینه» باید قید شود .

۲. ابویوسف ص ۱۴ سطر ۱۳ به بعد

۳. بلاذری ص ۲۶۶ سطر ۱۵ ؛ کایتانی ج ۵ ص ۳۵۴-۳۵۶

بجیله که ربع قرن قوای عرب را درآن جنگ تشکیل می‌دادند طبق قرار قبلی ربع اراضی سواد را اشغال کرده بودند[۱]. اگر چه به‌نظر می‌رسید که قصد عمر درآغاز کار همان تقسیم اراضی بین جنگجویان بود لیکن وی بعدها ازاین‌خیال منصرف شد و ظاهراً چنانکه ابویوسف گفته است ملاحظات نظامی دراین تغییر عقیده دخیل بود. چه تعیین ساخلو برای شهرهای‌بزرگ، استوارساختن ودفاع دژها و نگهداری سپاه ملازمه باوجود افراد داشت واگر عدهٔ زیادی‌از جنگیان وظایف مالك را که ملازمه با سکونت در محل داشت برعهده می‌گرفتند این منظور حاصل نمی‌شد[۲].

در این باره روایات زیادی‌آمده است. سرانجام عمر با موافقت عثمان، علی، طلحه و ابن عمر مجمعی از ده تن از بزرگان صحابه فراهم آورد. این مجمع رأی عمر را تأیید کرد. وی در توضیح رأی خود چنین‌گفت: «بعد از وضع خمس که باید در مواضع‌آن مصرف شود غنائم را در میان مردمی که‌آن را به‌چنگ‌آورده بودند قسمت‌کردم اما تصمیم‌گرفتم که زمین را با اهالی‌آن حبس کنم و آنـان را مکلف سازم که برای زمین «خراج» و برای گردن خود «جزیه»(جزیه دراینجا صریحاً به‌معنی مالیات سرانه‌است) بپردازند. این‌جزیه (در اینجا جزیه شامل مالیات سرانـه و مالیات ارضی هردواست) فیء (غنیمتی) است که باید به نفع جنگجویان مسلمانان و نسلهای آینده مورد استفاده قرار گیرد»[۳].

عمر برای توجیه نظریهٔ خود از سورهٔ ۵۹ (آیه های ۶ تا ۱۰) قرآن استشهاد کرد: «آنچه از مردم شهرها که خداوند فیء (غنیمت) پیغمبر خود قرار دهد از آن خدا و پیغمبر وخویشاوندان ویتیمان و فقرا و ابن‌السبیل می‌باشد و نباید در میان توانگران دست بدست بگردد» و آنها که از پس آیند (نسلهای‌آینده) گویند خدایا ببخش ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما

۱. بلاذری ص ۲۶۷ سطر ۱۱ به بعد

۲. ابویوسف ص ۱۴ سطر ۳۱، ص ۱۵ سطر ۲

۳. ابویوسف ص ۱۴ سطر ۲۵ ـ ۳۰

پیشی جستند و در دل ما کینه‌ای از برای مؤمنان مگذار ۱ » .

عمر استدلال کرد که تقسیم زمین بین غازیان مانع از وصول درآمد لازم برای بیت‌المال جهت مسلمین، فقرا ، ایتام ونسلهای آینده خواهد بود وبرای اثبات نظر خود به آیهٔ قرآن استناد ورزید .

هارتمن بسختی از این مطلب انتقاد کرده است . بنظر او فعل «افاء» در آیهٔ مورد استناد عمر مربوط به «فیء» به معنی اصطلاحی فقها (درآمد حاصله از زمین و مالیات سرانه) نیست بلکه مقصود غنائمی است از نوع مال منقول که در جنگ تحصیل می‌شود . از این گذشته اگرچه آیه های ۶ و ۸ مربوط به غنیمت است آیه‌های ۹ و ۱۰ ناظر به موضوع بکلی جداگانه‌ای‌است که عبارت باشد از روابط بین انصار و مهاجرین در مدینه ، بنابراین معلوم نیست که آیا عمر به عمد یا از روی اشتباه به این استدلال غلط از قرآن توسل جسته و یا اصولاً روایت ، مجعول و محصول زمانهای متأخر است ۲ .

مسلم است که موضوع آیه های ۹ و ۱۰ از موضوع آیه های ۶ و ۸ جداست لیکن مسلم نیست که معنی « فیء » فقط غنائم منقول باشد بلکه بطوری که برچم Berchem نیز توضیح داده این کلمه در مفهوم اعم به معنی هرنوع غنیمتی که از دشمن گرفته شود ــ اعم از منقول و غیرمنقول ــ اطلاق می گردد۳.

اینکه عمر به آیات مزبور استشهاد کرده یا نه حائز اهمیت زیادی‌نیست مهم این است که او به هر دلیلی که بوده تصمیم گرفته است که به استنادمصلحت مسلمین اراضی سواد را ملك غیر قابل انتقال دولت اعلام کند . شواهد کامل و

۱. ایضاً ص ۱۵ سطر ۱۵ به بعد ، متن آیات مورد استناد عمر بدینقرار است: «ما افاء الله علی‌رسوله من اهل القری فلّله وللّرسول‌ولذی‌القربی والیتامی والمساکین و ابن‌السّبیل کی لایکون دولة بین‌الاغنیاء منکم» و نیز « والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفرلنا ولاُخواننا الذین سبقونا بالایمان ولاتجعل فی قلوبنا غلّاللذین آمنوا . . .»

2. Hartmann «zur Wirtschaftsgeschichte» OLZ , VII. (1604)PP 419

3. Max Van Berchem «La propriété territoriale et l,Impôt foncier» ژنو سال ۱۸۸۶ ، صفحهٔ ۹

قطعی و متعددی برای این امر موجود است و هارتمن هم منکر آن نیست[۱].

چون این نکته کاملا ثابت شد، که عمر زمین سواد را ملك وقف غیر- قابل هبه و انتقال کرده است، حال این‌مسئله مطرح می‌شود که مالیات این اراضی چگونه بوده است؟ عمر در سواد با چهار نوع مختلف از اراضی سر و کار داشت:

۱- حیره و شهرهای دیگری که عهدنامه‌های صلح داشتند.

۲- املاك وآبادیهائی که هنوز درتصرف مالکین سابق بود. این مالکین معمولاً از طبقهٔ دهقان بودند.

۳- املاك و آبادیهائی که درروزگار ساسانیان متعلق به خانوادهٔ‌سلطنتی یا اشراف بود ولی در آن زمان مالك خاصی نداشت.

۴- اراضی متروکه و لم یزرع.

در مورد حیره شواهد نشان می‌دهد که اگر چه این شهر دوبار توسط ایرانیها اشغال شد و مجدداً به دست اعراب افتاد عهدنامهٔ خالد همچنان به اعتبار خود باقی ماند. یحیی بن آدم می‌گوید: حیره مالیات ثابتی می‌پرداخت که سکنه بین خود تقسیم کرده بودند «ولی چیزی به سرهای مردم تعلق نمی‌گرفت[۲]».

علاوه بر این در حیره مردم حق داشتند ملك خود را بفروشند واین حق فقط در مورد بلادی شناخته شده بود که دربرابر قبول پرداخت باج معینی‌تسلیم شده و مالکیت خود را نسبت به اراضی حفظ کرده بودند[۳].

عهدنامه با الیس نیز به قوت خود باقی ماند وهمچنین بود عهدنامهٔ ابن- صلوبای دهقان بر اساس موافقت وی با فرمان خالد که: «هم مالیات خویش و هم مالیات مردم را از پیش خود بپردازد[۴]».

۱. هارتمن ص ۴۶۵؛ بلاذری ص ۲۶۵-۲۶۶؛ ماوردی ص ۳۰۲ سطر ۱۳ به بعد؛ طبری ج ۱ ص ۲۴۶۹-۲۴۷۰

۲. یحیی‌بن‌آدم، چاپ‌جونبول، ص۳۶سطر۱۰ونیزمراجعه شود به‌گروهمان «Probleme Archiv Oriéntalni» V, P. 276, note 2

۳. بلاذری ص ۲۴۵ سطر ۱۱-۱۲؛ ابویوسف ص ۱۶ سطر ۹

۴. طبری ج ۱ ص ۲۰۱۷ سطر ۳-۹

ولهاوزن و کایتانی صحت روایت مربوط به عهدنامهٔ ابن صلوبا را قبول دارند ۱ بنابراین مردمی کـه به موجب عهدنامه ، تعهد پرداخت مبلغ ثابتی را داشتند بدهی خود را به هر وسیله که خود مایل بودند جمع و پرداخت می‌کردند و با پرداخت آن از هرگونه مداخله اعراب مصون بودند .

نوع دوم اراضی از حیث مساحت و اهمیت قابل توجه‌تر بود . از این نوع بود اراضی مزروعهٔ املاك بزرگ و آبادیهائی کـه توسط دهقانهـا یعنی اشراف محلی اداره می‌شد . امور قضائی محل و جمع‌آوری مالیات در زمـان ساسانیان بر عهدهٔ دهقانان بود و عمر تصمیم گرفت که در این امور همچنان از آنان استفاده شود . شواهدی به دست نیست که وفاداری قابل ملاحظه‌ای از دهقانـان نسبت به دولت ساسانی نشان دهد . عدهٔ زیادی از اینها در زمـان حکومت عربها موجودیت خود را حفظ کردند . عربها با این دهقانان عهد- نامه‌ای نداشتند و تعهدی در برابر آنان به گردن نگرفته بودند بلکه از نظر حقوقی چنین تلقی می‌شد که آنان در برابر اسلام مقاومت کرده‌اند و بنابراین مالکیت قانونی اراضی آنان با دولت بود. اما عمر اجازه داد که اراضی همچنان در تصرف آنان بماند به شرط اینکه مالیات بپردازند و مالیاتی که مقرر کرد همان بود که سابقاً به کسری می‌پرداختند . برای اطـلاع از میزان مـالیات مزبور عمر به نمایندگان خـود دستور داد چند تن از دهقـانان را پیش او بفرستند تا از آنان تحقیق کند ۲ ؛ سپس هیئتی به ریاست عثمان بن حنیف به سواد و هیئت دیگر به ریاست حذیفة بن الیمان به منطقهٔ شرقی دجله فرستاد تا اطلاعات و آمار لازم را راجع به مساحت و تعداد املاك گرد آورند ۳ لیکن این هیئت اراضی را جریب به جریب مساحی نکردند چـون این کار پیشتر توسط ایرانیها انجام شده بود .

عمر بعد از جمع‌آوری این اطلاعات مالیاتی برای زمین مقرر کرد که دربارهٔ میزان آن اختلاف هست . مطابق یکی از روایات ، عمـر مقرر داشت که از هر جریب زمین یك درهم نقد و یك قفیز غله برای تأمین مصرف

۱. ولهاوزن «Skizzen und Vorarbeiten» برلن ۱۸۹۹ ، ج ۶ ص ۵۵
کایتانی ج ۲ ص ۹۳۵ حاشیه ۴ و ۵
۲. ابویوسف ص۲۱ سطر۲۶–۲۸ و ص۴۹ سطر۵
۳. بلاذری، ص۲۶۹ سطر۲ و۲۵

سپاهیان بستانند و بین حبوباتی که کشت می‌شد فرق نگذارند [۱] . ماوردی این روایت را تأیید می‌کند ولی نشان می‌دهد که در قسمتهای دیگر عراق (خارج از سواد) مالیات زمین بر حسب اختلاف محصول فرق می‌کرد [۲] .

روایت دیگر می‌گوید که عمر مالیات را بر اساس نوع محصول مقرر نمود . اجماع مورخین این است که برای هر جریب تاکستان ده درهم مقرر بود [۳] لیکن ماوردی می‌گوید که در نواحی دیگر عراق مالیات تاکستان شش درهم بود [۴] ، مالیات نخل ده یا هشت درهم بود ، مالیات نیشکر شش درهم و مالیات سبزی وشبدر پنج یا ده درهم و مالیات گندم چهار و جو دو درهم در هر جریب بود [۵] .

طبری بطور کلی می‌گوید که عمر از نرخهای مالیاتی که توسط خسرو انوشیروان مقرر شده بود تبعیت نمود بجز اینکه وی برای اراضی لم‌یزرع هم مالیات مقرر کرد و نیز از هر جریب گندم به جای یک قفیز دو قفیز دریافت داشت [۶] .

حالا چطور می‌شود این دو روایت را با هم توفیق داد ؟ کایتانی همانطور که از او انتظار می‌رود روایت دوم را طرد کرده می‌گوید : « لازم است این ارقام دقیق را به‌عنوان نوعی سابقه یا صورت ریز تلقی کنیم که احتمالاً مقررات و نرخهای مالیاتی زمانهای سابق را منعکس می‌سازد [۷] » .

حل این اشکال را یحیی بن آدم کرده است آنجا که می‌گوید ؛

مغیرة بن شعبه که حاکم سواد بود به خلیفه نوشت که بجز گندم و جو اقسام دیگر محصولات زراعتی در سواد بعمل می‌آید . او از ماش ، انگور ،

۱ . بلاذری ص ۲۶۹ سطر ۱ــ۳ و ۶ــ۷ و ۲۰ ؛ ابویوسف ص۲۱ سطر ماقبل آخر.

۲ . ماوردی ص ۲۵۶ سطر ۱۹ و ص ۲۵۷

۳ . بلاذری ص ۲۶۹ سطر ۱۶ و ص ۲۷۰ سطر ۱۰ و ۱۷ ؛ ابو یوسف ص ۲۰ ــ ۲۱

۴ . ماوردی ص ۲۵۷

۵ . ابو یوسف ص ۲۱ سطر ۲۶ ــ ۲۸ و ص ۴۹ سطر۵

۶ . طبری ، ج ۱ ص ۹۶۲ سطر ۱۶ و ص ۹۶۳ سطر ۴

۷ . کایتانی ، ج ۵ ص ۲۶۹ فقرهٔ ۳۶۱ حاشیهٔ ۱

سبزی ، شبدر ، و کنجد نام برد و برای هر جریب از این محصولات هشت درهم مالیات معین کرد [۱] .

مغیره برای مدت کمی حاکم بصره بود سپس به علت تهمتی در سال ۱۶ هجری از کار برکنار گشت و در سال ۲۲ به حکومت کوفه گماشته شد ظاهراً مطلب از این قرار بود که مالیات اصلی اراضی غله‌خیز به موجب قوانین ایرانی جریبی یك درهم بود . انگور ، یونجه ، زیتون و نخل نیز مشمول مالیات بودند اما از اراضی دیگر مالیات گرفته نمی‌شد « تا مردم بتوانند قوت خود را از آنها تحصیل کنند [۲] » . طبری می گوید : محصولاتی را که ایرانیها از مالیات معاف کرده بودند عمر نیز معاف داشت [۳] ، بنابراین احتمال می‌رود که بر طبق گفتهٔ طبری ، عمر در آغاز کار همان اصل جریبی یك درهم معمول زمان ساسانیان را نسبت به کلیهٔ اراضی مجری داشته است به اضافهٔ مالیات اضافی یك قفیز که به جنس گرفته می‌شد . لیکن چند سال بعد یعنی در سال ۲۲ هجری مغیره او را متوجه کرده که قسمت بزرگی از اراضی که محصولات دیگری در آنها بعمل می‌آید مالیات نمی‌دهند . واقعاً هم مقرراتی که عمر وضع کرده بود موجب می‌شد که کشاورزان به‌کشت محصولاتی بپردازند که برای آنان ارزنده‌تر از غله بود . در نتیجهٔ این اوضاع عمر مقررات جدیدی برای محصولات مختلف وضع کرد . اشکال روایات اینجاست که دو موضوع فوق را با هم خلط کرده و هر دو اقدام عمر را به زمان واحدی نسبت داده‌اند و بنابراین مسئله به صورت اختلاف جلوه‌کرده است و حال آنکه اگر این دو از هم تفکیك گردند اختلاف از میان بر خواهد خاست بلکه واقعاً این دو روایت یکی مکمل دیگری خواهد بود . این که ماوردی در دو جا تصریح کرده که وضع در «باقی عراق» صورت دیگری داشت مؤید این نظر است . اما روایت مربوط به نرخ ثابت قفیزی یك درهم چیزی نیست که بتوان نادیده‌اش گرفت . از طرف دیگر معلوم است که در عراق مالیات به واحد جریب برحسب محصول آن مرتبط بود ، نظام ممیزی مالیاتی پس از سواد

---

۱ . بلاذری ، ص ۲۷۰ سطر ۱ ــ ۴

۲ . نولدکه ص ۲۴۵

۳ . طبری ج ۱ ص ۹۶۲ ــ ۹۶۳

در بقیهٔ عراق نیز معمول گشت و در این باره از نظام ساسانی تبعیت کردند. بنابراین اقدام مغیره موجب وحدت و یکنواخت شدن سیستم مالی گشت. و نیز باید بیاد داشت که چون این اراضی بدون عهدنامهٔ صلح به تصرف درآمده بود عربها التزامی نداشتند که نرخ مالیاتی ثابتی را حفظ کنند. بلکه می‌توانستند آن را تغییر دهند همچنانکه عملاً هم از این حق استفاده کردند. از نقطهٔ نظر عدالت صحیح نبود که از اراضی کم‌حاصل همان مالیات گرفته شود که از اراضی حاصلخیز گرفته می‌شد. علی فرمان داد که ممیزی اراضی گندم‌خیزخوب براساس جریبی یك‌دوم درهم وممیزی اراضی کم‌حاصل براساس جریبی یك سوم درهم بعمل آید. و نیز مقرر فرمودکه از تاکستانها فقط در صورتی مالیات گرفته شودکه تاك آنها لااقل سه ساله باشد[۱]. گذشته ازاین نرخ ممیزی به نسبت دوری و نزدیکی زمین از رودخانه و از بازار فروش نیز تغییر می‌کرد[۲].

مالیات ارضی درسواد عنوان خراج برمساحت زمین (خراج علی مساحة الارض) را داشت، یعنی مالیات زمین براساس مساحی آن. این طرز با آنچه مالیات‌را براساس سهمی ازمحصول سالانه معین می‌کردند (خراج علی‌المقاسمه) فرق داشت. باز نوع دیگری از مالیات بود به نام (خراج علی‌المقاطعه) که عبارت بود از مبلغ مقطوعی که شهرهائی مثل حیره طبق عهدنامه پرداخت آن را ملتزم بودند[۳]. باید متوجه بودکه در دو عنوان اول «خراج» بهمعنی مالیات ارضی و در عنوان سوم به معنی مطلق باج استعمال شده است.

نوع سوم وچهارم اراضی که عمر می‌بایستی‌تکلیف آن‌را تعیین کند عبارت بود ازاملاك سابق پادشاه وخانوادهٔ او، و اراضی‌موات و لم‌یزرع. دراین‌موارد مالك سابقی موجود نبودکه اراضی را به دست او بسپارند گرچه در املاك سلطنتی، روستائیان همچنان برجا بودند. خلیفه مالکیت این اراضی را به نام

۱. بلاذری ص ۲۷۱ سطر ۴ــ ۱۱
۲. ایضاً ص ۲۷۱ سطر ۱۸ـ۱۹
۳. بلاذری، مراجعه شود به مجموعهٔ شروح صفحهٔ ۸۶ زیر عنوان «قسم»؛ کایتانی ج ۵ ص۳۷۴ فقرهٔ ۶۴۳حاشیهٔ ۱؛ ونیز وان برجم «Prop. Ter.»ص۴۵ ودوزی «Supplément aux lexicons arabes» ج ۲ ص ۳۴۵

دولت اسلامی به خود اختصاص داد. بنابراین وی اختیار داشت که این اراضی را هرطور بخواهد اداره کند. وی می‌توانست زمینها را به حساب بیت‌المال زراعت کند و هرچه بخواهد از کشاورزان بگیرد و می‌توانست که کشاورزان را بیرون کند و زمینها را بفروشد. ویا آنها را به صورت اقطاع به اشخاصی که از لحاظ سیاسی مناسب می‌داند ببخشد و در این صورت می‌توانست مقرر کند که دارندهٔ اقطاع خراج کامل بپردازد یا فقط «عشر» بدهد[1]. «عمر بن خطاب آن قسمت از اراضی سواد را که مالکین آنها درجنگ کشته شده، و یا گریخته بودند، و همچنین املاک کسری و خانوادهٔ او، و کلیهٔ اراضی که آب آنها را فرا گرفته بود، وتمام اراضی دیر یزید و نیز کلیهٔ اموال‌خالصهٔ کسری را به‌خود اختصاص داد[2].»

عمر این املاک‌را دراختیار خودگرفت اما جانشین او عثمان این اراضی را که «صوافی[3]» نامیده می‌شد برای ارضاء هواداران خود به شکل «قطائع» به آنان واگذار کرد[4].

به هرحال مالیاتی‌که خلیفه درمورد این اراضی از روستائیان می‌گرفت عملاً همان‌بودکه‌از اراضی‌خراجی‌گرفته می‌شد اما مطلب قابل‌توجه این‌است‌که درمورد این‌اراضی خلیفه حق واختیارمطلق داشت‌که هرطوربخواهد عمل‌کند.

دربارهٔ مالیات ارضی همینقدرکافی است. آیا مالیات سرانه‌ای هم درمیان بود؟ روایات در اینجا اتفاق دارند که کلیهٔ افراد غیر مسلمان مالیات سرانه می‌پرداختند جز آنکه شهرهائی مثل حیره که عهدنامه داشتند این مالیات را بترتیبی‌که رؤسای خودشان ممیزی می‌کردند می‌پرداختند. مخصوصاً فقرا و

---

۱. ابویوسف ص ۳۳ سطر ۱ به‌بعد

۲. بلاذری، ص ۲۷۳ سطر ۳ـ۷ وص ۲۷۲سطر ۱۶ـ۱۹؛ ابویوسف ص ۳۲ سطر ۲۲ـ۲۴؛ وان برچم ص ۴۱ـ۴۴؛ بکر Islamstudien ج۱ ص۲۲۱ـ۲۲۴ و ص ۲۳۸ـ۲۴۰

۳. صوافی دراصل به‌معنی غنیمتی است‌که برای رئیس کنار گذارده می‌شود و در این مورد خلیفه درمقام رئیس دولت است.

۴. بلاذری، ص ۲۷۳ سطر ۸ وص ۴۷۴ سطر ۳؛ ابویوسف ص ۳۲ سطر ۱۶ و ص ۲۰ سطر ۲۲ وص ۲۵ سطر آخر وص ۲۲ سطر ۶ وص ۷۳ سطر۱۴.

بیکاران وکوران و بیماران و محجوران و گدایان و راهبان وکشیشان و دیر-نشینیان که گذران آنان از اعانهٔ دیگران تأمین می‌شد، و نیز کلیهٔ زنان در هر سن و سال، وکلیهٔ افراد ذکور که به حد بلوغ نرسیده بودند از پرداخت این مالیات معاف بودند[1]، بقیهٔ مردم مالیات سرانه‌ای می‌پرداختند که بر اساس توانگری ودرآمد افراد در سه درجه (سالانه ۴۸ درهم، ۲۴ درهم و ۱۲ درهم) مقرر شده بود. درمراجع اسلامی هیچ مدرکی برخلاف این مطلب (چه راجع به‌اصل مالیات سرانه وچه راجع به‌نرخهای‌آن) دردست نیست[2] بااین‌همه اتفاق روایات، کایتانی‌این‌مطلب راکه عثمان‌بن‌حنیف به‌فرمان عمرهم مالیات‌ارضی‌وهم مالیات سرانه‌جمع‌آوری‌کرده باشد مردود می‌داند و می‌گوید: «واضح است‌که کلمهٔ خراج به‌معنی‌اجمالی مالیات است و هیچ دلالت مخصوصی نداردکه ازچه گرفته شود و نیز واضح است که در زمان عثمان بن حنیف تمیز خراج و جزیه به‌عنوان دونوع جداگانه‌ازمالیات‌که بعدها در اذهان مسلمانان راه یافت وجود نداشت ولی این‌جدائی درزمان حیات مؤلف (یعنی یعقوبی) درهرنقطه از جهان اسلام شناخته شده و رسوخ یافته بود[3]».

خلاصهٔ دلیل وی این است‌که چون این اصطلاحات دارای معنی مترادف می‌باشند هردو یکی هستند و نمی‌توان‌گفت‌که عربها دو نوع مالیات (ارضی و سرانه) مقرر داشته بودند. شگفت است‌که‌کایتانی این ادعا را به صورت حاشیه برمطلبی از یعقوبی طرح کرده است ، (جلد دوم صفحهٔ ۱۷۳-۱۷۵) و حال آنکه در مراجعه به متن یعقوبی (صفحهٔ ۱۷۴ سطر ۱۲ به بعد) درمی‌یابیم که اصلاً نه‌کلمهٔ خراج درآن بکاربرده شده‌است و نه‌کلمهٔ جزیه. یعقوبی در مورد مالیات سرانه فقط همینقدر گفته است‌که: «مالیاتی برگردن آنها مقررکرد[4]»

---

۱. ابویوسف، ص ۷۰ سطر ۱ به‌بعد

۲. بلاذری، ص ۲۶۹ سطر ۹-۱۰ وص ۲۷۱ سطر ۱۳-۱۶، ابویوسف، ص ۵۶ و۵۷ و۶۰و۱۹۷؛ ماوردی، ص۲۴۹ سطر۷-۱۰؛ یعقوبی، ج ۲ ص۱۷۴ سطر ۱۲-۱۴.

۳. کایتانی ، ج ۵ ص ۳۷۶ فقرهٔ ۶۴۸ حاشیهٔ ۱

۴. وضع علی رقابهم

همچنین بلاذری به‌جای استعمال کلمهٔ جزیه می‌گوید (صفحهٔ ۲۶۹) که مالیات «برسرهای مردم[1]» مقرر شد همین نویسنده در صفحهٔ ۲۷۱ عبارت مالیات «بردهاقین[2]» ودر صفحهٔ ۲۷۱ مالیات «برسرهرکس[3]» را بکار می‌برد.

ابویوسف نیز کلمهٔ جزیه را بکار نمی‌برد[4].

درواقع همهٔ منابع مورد استشهاد ما که برای اثبات وجود مالیات سرانه درسواد اقوال آنها را نقل کردیم جمله‌ای که بکاربرده‌اند «مالیات برگردنها» یا «مالیات برسرها» یا «مالیات برمردم» بوده و این مطلب نظریهٔ ما را ثابت می‌کند که صرف نظر ازآنکه معنی خراج و جزیه چه بوده عملاً دونوع مالیات مرسوم بود و این دونوع مالیات را هرجا که لازم بوده باقید «برزمین»، «برسرها» یا «برگردنها» دقیقاً از هم تفکیک کرده‌اند.

نیز کایتانی می‌گوید که نرخ ۴۸ و ۲۴ و ۱۲ درهم، نه به وسیلهٔ عمر بلکه به وسیلهٔ خلفای بعدی مقرر گردیده است[5].

از طرف دیگر کایتانی می‌گوید که عربها نظام موجود زمان ساسانی را گرفتند و حفظ کردند[6]، دراین صورت اگر عمر نظام ساسانی را گرفته، جزئی از آن را هم که مالیات سرانه بود می‌بایستی گرفته باشد و این همان مالیات سرانه‌ای بود که به شرح سابق‌الذکر شامل زنان وکودکان نمی‌شد و به نسبت درآمد مؤدیان طبقه‌بندی شده بود. اگر عربها نظام ساسانی را گرفتند مسلماً می‌بایستی ملتفت این امر نیزشده باشند که مالیات بردونوع بوده است. بهترین و موجزترین بیانی که در این باره شده سخن یحیی بن‌آدم است (ص۷ـ۸): «چنین شنیدیم که سواد وقتی به‌دست نبطیها بود، بعد ایرانیان برآنان پیروزشدند و نبطیها به ایرانیان خراج می‌دادند (اینجا خراج در معنی عام خود استعمال

---

۱. علی رؤوس الرجال

۲. علی الدهاقین

۳. علی رأس کل رجل

۴. ابویوسف ص ۷۳ سطر ۱۲ـ۱۶

۵. کایتانی ج ۵ ص ۳۸۱ فقرهٔ ۹۹ حاشیهٔ ۱

۶. کایتانی ص ۳۶۹ـ۳۷۰ فقرهٔ ۶۳۳ حاشیهٔ ۲

شده) و چون مسلمانان بر ایرانیان غلبه کردند نبطیها و دهقانها و همهٔ مردم سواد را به‌همان وضع که بودند رها کردند و برسرمردان جزیه نهادند و اراضی آنها را مساحت کرده بر آن خراج مقرر داشتند (اینجا خراج درمعنی خاص مالیات ارضی بکار رفته) وکلیهٔ اراضی بلامالك را تصرف کردند و این اراضی جزو «صوافی امام» درآمد[1] نه‌نظام مالیاتی ساسانی ونه‌آنچه عربها بکار بستند شباهتی به پرداخت یکجای مبلغی به عنوان باج نداشت. قبول فرضیهٔ کایتانی و ولهاوزن مستلزم ردکلیهٔ نوشته‌های منابع اسلامی دربارهٔ سواد است.

بنابراین مسلم است که سکنهٔ سواد مالیاتی برزمین می‌پرداختندکه نرخ ثابتی داشت و به هرجریب ازمحصول تعلق می گرفت ومالیاتی سرانه‌که برحسب درآمد مؤدیان طبقه‌بندی شده بود. همچنین مسلم است که جمع‌آوری مالیات غالباً برعهدهٔ کدخدایان و دهقانان بود. اینك جالب توجه خواهد بودکه ببینیم در این میان ادارهٔ مالیات یا دیوان عملاً چگونه‌کار می کرد.

متأسفانه اطلاعات ما در این باره ناچیز است. شاید به این علت که نویسندگان اسلامی بیشترتوجه به اصول ومبانی مالیات داشتند و فکرمی کردند که جنبه‌های اجرائی آن را همه می‌دانند. بهترین مطالعهٔ این موضوع مقاله‌ای به قلم پروفسور اشپرنگلینگ است که در موارد متعددی از آن نام برده‌ایم[2].

معلومات ما تا این حدود است که بعداز جنگ قادسیه همهٔ دهقانان سواد با سعدبن ابی وقاص صلح کردند[3]. در سال ۱۶ هجری مغیرة بن شعبه نخستین دیوان را برای پرداخت مخارج سپاهیان به کمك پدر وزیرمعروف دارائی،

---

۱. کایتانی ص ۳۵۷ فقرهٔ ۶۰۳

متن عربی عبارت یحیی بن آدم به‌شرح زیر است: « واما سوادنا هذا فانا سمعنا انه کان فی ایدی النبط فظهرعلیهم اهل فارس فکانوا یؤدون الیهم الخراج، فلما ظهرالمسلمون علی‌اهل فارس ترکواالسواد ومن یقاتلهم من النبط و الدهاقین علی‌حالهم ووضعواالجزیة علی‌رؤوس‌الرجال‌ومسحوا علیهم‌ما کان فی‌ایدیهم‌من‌الارض و وضعوا علیها الخراج وقبضوا علی کل‌ارض لیست‌فی‌ید احدفکانت صوافی‌الامام».

۲. اشپرنگلینگ «From Persian to Arabic» (سال ۱۹۳۹) «AJSL» LXVI (175-224)

۳. ابو حنیفهٔ دینوری چاپ‌گویرگاس ص ۱۳۳ سطر ۷-۸ ؛ طبری ج ۱ ص ۲۴۲۷ سطر ۴-۶

«زادان فرخ» تشکیل داد. نام این شخص در منابع مختلف به اشکال مختلف فیروزان، بیرواز، بیروان و برواز معرفی شده که ظاهراً تصحیفی از نام فارسی پیروز یا پیروزان است[۱].

اسامی چندتن دیگر نیز که مأمور وصول مالیات بودند به دست ما رسیده است[۲]. درسال ۲۰ هجری عمر دیوان حقیقی را براساس دواوین ایرانی طرح ریزی کرد که «درآن کلیهٔ دخل و خرجها ثبت شد بی آنکه چیزی فروگذارشود ومردمی که مقرری می گرفتند به گروههائی تقسیم شدند تا بی ترتیبی در میان نیاید[۳].»

برخلاف دیوان بصره که فقط برای پرداخت (دیوان خرج) بود سازمان جدید عمر ظاهراً مداخل را هم ثبت می کرد[۴]. درزمان معاویه نیز اصلاحی کلی در این زمینه بعمل آمد. یعقوبی می گوید که عبدالله بن دراج از «موالی» خلیفه به سمت عامل خراج در عراق معین شد (سال ۴۱ هجری). عبدالله به معاویه نوشت که: «دهاقین» اطلاعاتی راجع به اراضی «صوافی» که متعلق به خسرو و خانواده‌اش بوده به او داده‌اند، این اراضی از پرداخت خراج معاف بودند ولی چیزی به دهاقین می‌پرداختند و دفاتر ثبت آنها در حلوان نگهداری می‌شد. معاویه به ابن دراج دستور داد که فهرست این اراضی را مرتب کند و سدها در آن اراضی بسازد. ابن‌دراج این فرمان راکار بست و در نتیجه عواید تا ۵۰ میلیون درهم افزایش یافت[۵] و نیز یعقوبی می گوید زیاد که در سال ۴۵ تا ۵۰ حاکم شهر بصره و از ۵۰ تا ۵۳ حاکم کل ایالت بود نخستین کسی بود که دیوان بنا نهاد . او از دفاتر ثبت نسخه برداشت و دبیرانی چیره‌دست از عرب و موالی برای مکاتبات برگماشت[۶].

۱. بلاذری ص ۳۴۳ سطر ۱۳ــ۱۴ ؛ اشپرنگلینگ ص ۱۷۶ــ۱۸۶

۲. بلاذری ص ۲۶۹ سطر ۱۲ــ۱۳ ؛ طبری ج ۱ ص ۲۴۵۵ سطر ۱۶ و ص ۲۴۵۶ سطر ۴

۳. ابن الطقطقی چاپ الوارت ص ۱۰۱ سطر ۴ و ص ۱۰۲ سطر ۳؛ طبری ج ۱ ص ۲۴۱۱ سطر ۱۵ و ص ۲۵۹۵ سطر ۴؛ بلاذری ص ۴۵۳ سطر ۶ــ۱۸ «جمیع دخلهم وخرجهم مضبوط فیه لایشذ منه شییء، واهل العطاء مرتبون فیه مراتب لایتطرق علیها خلل».

۴. کایتانی ج ۴ ص ۳۶۹ فقره ۲۴۷ ؛ اشپرنگلینگ ص ۱۸۰

۵. یعقوبی ج ۲ ص ۲۵۸ سطر ۱۳ و ص ۲۵۹ سطر ۲

۶. ایضاً ص ۲۷۹ سطر ۱ــ۸

این دو روایت ازیعقوبی نشان می‌دهدکه اگر چه عمر صوافی را به نفع کشور مصادره کرده بود جانشینان او اطلاع درستی از حدود و میزان محصول آنها نداشتند و با اینکه نخستین دیوان را عمر در سال ۲۰ هجرت تشکیل داده بود دیوان به معنی واقعی تا ۲۵ سال بعداز آن وجود نداشته است. چند اشکال دیگر نیز دراینجا ممکن است مطرح شود مثلاً چطورشدکه دهاقین وجود صوافی را ــ که ظاهراً منبع استفاده‌ای از برای خود آنان بود ــ به ابن‌دراج خبر دادند؟ اشپرنگلینگ معتقد است که دهاقین می‌خواستند بار جمع آوری مالیات را از دوش خود بردارند و برعهدهٔ عربها بگذارند[۱]. بلاذری توضیحی در این باره بدست می‌دهد آنجا که می‌گوید: ابن‌دراج چند قطعه زمین موات را احیا کرد، این اراضی عبارت بود از اراضی فرورفته در آب و نیزارها که سدآنها در نتیجهٔ طغیان بزرگ سال ششم یا هفتم هجری خراب شده بود و ابن دراج دوباره آنها را بنا کرد[۲].

بنابراین احتمال می‌رودکه وقتی معاویه ابن دراج را به این مأموریت فرستاد صوافی مورد بحث عبارت بود از اراضی پوشیده ازآب نه املاك مصادره شدهٔ اشراف ایرانی که عمر تحت‌کنترل مستقیم خود درآورده بود. با این تقدیر دهاقین در مراجعه به ابن دراج هرگز درصدد نبودندکه از وظیفهٔ جمع‌آوری مالیات‌شانه خالی‌کنند بلکه می‌خواستند این اراضی معمورشود و دوباره به‌آنان واگذارگردد و مؤید این مطلب داستانی است‌که می‌گوید چون سدها مجدداً در زمان حجاج فرو شکست وی از تعمیر آن خودداری‌کرد و مقصود حجاج از این امر ضرر رسانیدن به دهاقین بود چون او به دهقانان سوءظن داشت وآنان را به همدستی در شورش ابن‌الاشعث متهم می‌کرد[۳].

اینکه دیوان استیفا قبل از معاویه چگونه‌کار می‌کرد اطلاعی نداریم. مسلماً تشکیلاتی برای اطمینان از درستکاری و صحت عمل عمال محلی در میان بوده وضبط صحیحی برای این‌منظورداشته‌اند. اسناد پاپیروسی اجمالاً و روایات

۱. اشپرنگلینگ ص ۱۸۴
۲. بلاذری ص ۲۹۲ سطر۵ و ص ۲۹۳ سطر۴
۳. بلاذری ص ۲۹۳ سطر ۱۷ـ۲۰

موجود به‌تفصیلی بیشتر نشان می‌دهد که درمصر نظام اداری بسیار کاملی پیش از مرگ عمر وجود داشته و بنظر نمی‌رسد که نظام موجود درعراق ناقص‌تر از آن بوده باشد. معذلك معاویه را باید به عنوان نخستین سازمان‌دهنده و موجد بوروکراسی عرب نام برد. وی به کمك «زیاد» در مشرق و «سرجون بن منصور» در مغرب، وزارت دارائی به معنی امروزی آن ایجاد کرد. پیش از وی عواید حاصله از اراضی خراجی و صوافی تفکیك نمی‌شد، هردو یکجا و به یك صندوق پرداخته می‌شد و مستقیماً بین عربها تقسیم می گردید. عمر در اعطای اقطاعات ازصوافی اکراه داشت ولی عثمان و علی گشاده‌دستی زیادتری در این باره نشان دادند. معاویه عواید حاصله از خراج را از عواید صوافی بالمره جدا کرد[1]. درآمد صوافی بالـغ بریکصد میلیون درهم می‌شد، معاویه بعضی از این اراضی را به اعضای خاندان خود بخشید و این قاعده را بنا نهاد که اراضی صوافی عموماً به خانواده‌ای تعلق دارد که حکومت را در دست دارد[2].

چون معاویه به خلافت رسید معمول براین بود که قسمت اعظم عواید هر بلد در همانجا صرف شود بطوری که بعضی قسمتهای عراق از لحاظ مالی کاملاً مستقل بودند وخود معاویه تنها روی درآمد شام می‌توانست حساب کند بنابراین وی فرمان داد که هرولایتی سهمی به خزانهٔ دمشق بفرستد. همانطـور که لمنس گفته است با این امرتصور خزانه به عنوان «خانهٔ خدا» (بیت‌الله) که موجودی آن بر وفق احـکام شرع می‌بایستی بین مؤمنین تقسیم شود تبدیل شد به تصور خزانهٔ امپراتوری که روی اصول بوروکراسی تشکیل گردیده بود و وجوه آن درراه مقاصد امپراتوری وسیاست آن ــ که حتماً لازم نبود جنبهٔ دینی داشته باشد ــ بکار می‌رفت[3].

این است کارهـای معاویه کـه یعقوبی وصف آن راکرده است. به درستی نمی‌توان گفت که چه چیزهائی دردیوان عراق ابتکار معاویه بود و چه قسمتهائی

---

۱. یعقوبی ج۲ ص۲۷۷ سطر ۱۲ــ۱۶

۲. ایضاً ص ۲۷۸ سطر ۷ــ۱۰

۳. لمنس «Mélanges de la Faculté Orientale» vol. VI (1913) pp. 403-406, Vol. II (1907) p. 129 ff. چاپ بیروت

پیش از او وجود داشت ولی آنچه مسلم است این دیوان بعداز معاویه تشکیلات کاملی پیدا کرد.

مسئلهٔ دیگر که دربارهٔ سواد باید بحث شود مسئلهٔ تغییر دین است. وقتی یکی از اهل بلد اسلام می‌پذیرفت آیا همانطور که منابع اسلامی می‌گویند واقعاً از مالیات سرانه معاف می‌شد؟ آیا ارض خراج که به‌دست او بود به ارض عشر تبدیل می‌یافت؟ و همانطور که ولهاوزن وکایتانی معتقدند از پرداخت هرگونه باجی معاف می‌گشت؟

می‌دانیم که در زمان فتح، بسیاری از قبائل که با مهاجمین خویشاوندی داشتند اسلام پذیرفتند و اینان از هرگونه پرداختی، مگر حقوقی که به موجب مقررات دین اسلام واجب بود، معاف بودند. راجع به روستائیان مدارکی در دست نداریم که حاکی از تغییر مذهب دادن آنان پیش از دورهٔ بنی‌امیه باشد اما مسئله از لحاظ طبقات بالاتر وضع دیگری داشت.

۱. بعد از جنگ جلولا چند تن از دهاقین که نامهایشان را داریم اسلام آوردند. عمر اراضی آنان را نگرفت اما «جزیه را از گردن آنان» برداشت[۱].

جملهٔ «از گردن آنان» کاملاً نشان می‌دهد که این عده از مالیات سرانه معاف گشته‌اند اما روایات مزبور دلالتی ندارد براینکه معافیت شامل مالیات ارضی هم بوده است. کسی به‌نام ابن‌الرفیل اسلام آورد، عمر سالانه ۷۰۰ درهم مقرری برای او تعیین کرد و نام او را در دیوان خثعم واردکرد اما او را ملزم ساخت که اگر بخواهد زمین خود را داشته باشد باید خراج آن را بپردازد[۲]. همهٔ دهقانان از جمله فیروز هرمزان از بیت‌المال مقرری می‌گرفتند[۳]. روایت مزبور صریحاً نشان می‌دهد که لااقل یك نفر از دهقانان ــ یعنی شخصی که‌روایت دربارهٔ او است ــ مشمول مالیات ارضی بوده و به همین قیاس می‌توان استدلال کرد که دیگر دهقانان نیز این مالیات را می‌پرداخته‌اند.

۲. بعضی از دهقانان اصفهان که محافظت قلاع نظامی را برعهده داشتند

---

۱. بلاذری ص۲۶۵ سطر ۱۱ــ۱۴، عین عبارت بلاذری چنین‌است ، «ولم یعرض لهم عمربن‌الخطاب ولم‌یخرج الارض‌من‌ایدیهم و ازال الجزیة عن رقابهم».

۲. یحیی بن آدم ص ۴۲ سطر ۱۴ــ۱۹

۳. بلاذری ص ۴۵۷ سطر آخر و ص ۴۵۸

نخست به شرط پرداخت خراج سر به اطاعت عربها فرودآوردند. اما بعدها چون از التزام به مالیات سرانه احساس شرم و حقارت می‌کردند اسلام پذیرفتند[۱]. این روایت بسیار جالب‌است چه نشان می‌دهد که طبقات ممتازه در زمان ساسانیان مالیات سرانه نمی‌پرداخته‌اند وپرداخت این مالیات دلیل پستی و حقارت اجتماعی بوده و چون اشراف اصفهان در زمان ساسانیان ازپرداخت این مالیات معاف بوده‌اند این اهانت را در زمان عربها برخود هموار نداشته و قبول اسلام را ترجیح داده‌اند.

۳. دهقانی در عین‌التمر در زمان علی‌اسلام آورد. علی به او گفت «اما جزیهٔ سر؛ شما را ازآن معاف خواهیم داشت اما زمین شما ازآن مسلمانان‌است لکن اگر بخواهی ترا مبلغی «مقرری معین می‌کنم واز طرف خود ترا به‌عنوان ناظرمنصوب می‌سازم[۲]». ولهاوزن یك نیم این روایت را می‌پذیرد ولی‌این‌مطلب را که جزیه همان مالیات سرانه بوده است قبول ندارد[۳].

۴. عمر وعلی درزمان خلافت خود مردمی را که اسلام‌آوردند درزمینهای خود باقی گذاشتند ولی آنان را موظف‌کردند که خراج آن راکمافی‌السابق بپردازند[۴].

این بود وضع سواد؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد بیشتر آنهائی‌که در زمان ایرانیها از مالیات سرانه معاف بودند در زمان عربها برای ادامهٔ معافیت مزبور به دین اسلام گرویدند ولی آنانی‌که قبل از عربها نیز مالیات سرانه می‌پرداختند با ادامهٔ پرداخت آن به دین خود باقی ماندند. درمورد شهرهائی مثل حیره و الیس که مبلغی یکجا می‌پرداخته‌اند دو حکایت جالب توجه به دست ما رسیده است:

---

۱. ایضاً ص ۳۱۳ سطر ۲۰ و ص ۳۱۴ سطر ۳

۲. یحیی‌بن آدم ص ۴۳ سطر ۱۵ـ۱۸؛ کایتانی ج ۵ ص ۴۲۲ فقرهٔ ۷۴۶ باید متذکر بود که ترجمهٔ دنیت از متن این روایت کامل و دقیق نیست. روایت چنین است: «اما جزیهٔ سر شما را ازآن معاف خواهیم داشت. اما زمین شما از آن مسلمانان است اگر بخواهی خراجی بر آن مقرر می‌داریم و اگر بخواهی می‌توانی که از طرف ما به‌عنوان مباشر (قهرمان) عمل کنی.»

۳. ولهاوزن ص ۱۸۳ حاشیهٔ ۲

۴. یحیی‌بن آدم ص ۴۳ سطر ۸ـ۹؛ کایتانی ج ۵ ص ۴۲۲ فقرهٔ ۷۴۷

۱. دو نفر از مردم الیس مسلمان شدند. عمر جزیهٔ آنان را ازخراجی (در معنی عام کلمه) که از الیس می‌بایستی وصول شود کسر گذاشت. و سبب این امر آن بود که الیس به واسطهٔ عهدنامه تسلیم شده بود[1].

۲. مردی پیش عمر آمد و شکایت کرد خراجی که برفلان زمین مقرر داشته‌اند بیش از آن است که تاکنون می‌پرداخت. عمر گفت من کاری نمی‌توانم کرد زیرا مردم آن محل به موجب عهدنامه تسلیم شده‌اند[2].

روایات مزبور نشان می‌دهد که عمر داش می‌خواست که در میزان باج شهرهائی که به موجب عهدنامه تسلیم شده بودند به سبب مسلمان شدن عده‌ای ازاهالی آنها تخفیف دهد ولی مایل نبود ممیزین چنین شهرهائی را مجبور کند که مالیات آنها را براساس مالیات اراضی خراجی که بدون عهدنامه تسلیم شده بودند جمع و وصول نمایند.

اینك آراء فقها را مورد توجه قرار می‌دهیم: آنان در مقالات خود دو واقعه از وقایع تاریخی ایام فتح را یاد می‌کنند. اول آنکه در مورد مناطقی که به موجب عهدنامه به دست عربها افتاده بود شرایط پیمانها با هم اختلاف داشت ولی اساس کلیهٔ آنها پرداخت مبلغی مقرر سالانه بود. اشتباه ولهاوزن وکایتانی اینجاست که خیال کرده‌اند که این تنها شکل توافقی بود که میان عربها و مردم بلاد مفتوحه وجود داشته است. مطلب دوم آنکه درموارد زیادی عربها بادشمنی طرف بودند که سرتسلیم نداشت بنابراین فتح نهائی موقوف بود به کشته شدن امیر محل ویا فرار او؛ دراینگونه جاها، کسی نبود که عربها با او پیمان ببندند و قراری بگذارند، و ناچار بودند که کارها را خود سامان دهند، پس آنجا که مالکین سابق اراضی زنده بودند اجازه یافتند که اراضی را همچنان در تصرف خود نگاه دارند به شرط آنکه مالیات ارضی به اعراب بپردازند. میزان این

---

۱. یحیی‌بن‌آدم ص ۷ سطر ۱۳–۱۵؛ کایتانی ج ۵ ص ۴۲۳ فقرهٔ ۷۵۱

۲. یحیی بن آدم ص ۳۶ سطر ۲۱ و ص ۳۷ سطر ۱ ؛ کایتانی ج ۵ ص ۴۲۵ فقرهٔ ۷۵۷

ترجمهٔ دنیت از عبارت یحیی‌بن آدم دقیق و کامل نیست. ترجمه صحیح متن عربی چنین است: «مردی پیش عمر آمد و گفت فلان قطعه زمین می‌تواند خراجی بیش از آنچه مقرر است بپردازد...»

مالیات را خود عربهـا معین می‌کردند. آیا این اشخاص از حق مالکیت مطلق برخوردار بودنـد یا تنها حق تصرف داشتند و مالـکیت قانونی با عربها بود؟ کایتانی طرفدار جدی شق نخست است[۱]. صحیح است که معمولاً مالکین سابق از حقوق کامل برخوردار بودند، کسی نمی‌توانست ملك را از دست آنان درآورد و املاك آنان به ارث قابل انتقال بود و نیز خریـد و فروش این املاك مجاز بود ولی دو شرط وقید برای آنان وجود داشت: اول آنکه متصرفین این املاك می‌بایستی خراجی را که مقرر شده بود وگاه و بیگاه هم از طرف خلیفه مورد تجدید نظر قرار می‌گرفت بپردازند دوم آنکـه آنـان زمین را در وضعی نمی‌توانستند قرار دهند که قانوناً از خراج معاف گردد، یعنی نمی‌توانستند این امـلاك را به مسلمانان بفروشند و یا با قبول اسلام از پرداخت مالیات سر باز زنند مگر اینکه خلیفه یا والی عمل آنان را تنفیذ می‌کرد (و این مطلب حائز اهمیت زیادی است.)

این دو محدودیت نتیجهٔ طرز فکری بود که عموماً در میان فاتحین عرب وجود داشت بدین معنی که چون عربها این اراضی را به زور تسخیر کرده بودند عقیده داشتند که می‌توانند ـ از طریق دولت اسلام ـ کلیهٔ حقوق مالکیت را در آنها اعمال کنند.

نمی‌شود منکر بود که عربها در فتوحات، موافق طرز فکر خود عمل کرده‌اند. بنابراین اشکال کار کسی که در بلاد عهدی مسلمان می‌شد با اشکال آنکه درسرزمین متعلق به دولت اسلامی مسلمان می‌گشت متفاوت بود. اینك نظریات ابو یوسف را دراین باره می‌آوریم:

الف ـ وقتی مردم شهری به واسطهٔ عهـدنامه تسلیم می‌شوند شرایط آن عهدنامه حقوق و تعهدات و مالیاتهای آنان را معین می‌کند از این قرار:

۱. چنین مردمی بایـد خراج بپردازند (اینجا خراج به معنی عام کلمه شامل مالیاتهای مقرر است).

۲. حمایت آنان برعهدهٔ دولت اسلامی است.

۳. مالکین می‌توانند املاك خود را ازراه بیع یا وصیت منتقل کنند .

---

۱. کایتانی ج ۵ ص ۴۲۷ـ۴۲۸ و نیز مراجعه شود به ولهاوزن ص ۱۹

۴. خراج آنان بیشتر از میزان مقرر نمی‌تواند بود.

ب- وقتی زمینی به زورشمشیر و بدون عهدنامه گرفته می‌شود:

۱. خلیفه می‌تواند آن زمین را در میان مجاهدین تقسیم کند، در این صورت زمین مزبور جزو اراضی عشری درخواهد آمد.

۲. خلیفه می‌تواند زمین را به سکنهٔ آن واگذارد، همچنانکه عمر در سواد این‌کار راکرد و در این صورت زمین مزبور جزو اراضی خراجی بشمار می‌آید.

۳. مالکین می‌توانند املاك خود را ازراه بیع و وصیت به یکدیگرمنتقل کنند.

۴. مالکین ملزم خواهندبود خراجی‌راکه خلیفه مقرر می‌کند بپردازند ولی میزان خراج شرعاً نمی‌تواند بیش از حد توانائی خراج‌دهندگان باشد[۱].

۵. خلیفه حق دارد میزان مالیات را افزایش دهد یاکم‌کند.

۶. اراضی خراجی را بدون اجازهٔ خلیفه نمی‌توان به اراضی عشری تبدیل کرد[۲].

اگرکسی‌که در اراضی طبقهٔ (ب) زندگی می‌کند اسلام بیاورد:

۱. از مالیات سرانه(جزیهٔ سر) معاف می‌شود.

۲. اما در مورد زمین خود می‌تواند یکی از دو راه را برگزیند:

(الف) اینکه در زمین خود باقی بماند، در این صورت مکلف خواهد بودکه خراج را بپردازد.

(ب) اینکه زمین را رها کندکه مالیات ارضی از او مطالبه نشود و در این صورت:

(۱) خلیفه‌آنجا را به‌نام جامعهٔ اسلام تصرف می‌کند وآن زمین دراختیار خلیفه قرار می‌گیرد، مانند اراضی متعلق به اشراف ایرانی و اراضی‌کسانی‌که در جنگ‌کشته شدند یاگریختند و اراضی مجهول‌المالك.

(۲) خلیفه درمورد اینگونه اراضی اختیارمطلق دارد: می‌تواند ادارهٔ‌آن

---

۱. ابویوسف ص ۳۵ سطر ۲۷ و ص ۳۶ سطر ۳

۲. ایضاً ص ۴۹ سطر ۲-۳ و ۲۳-۲۶

را در برابر مبلغی که مقرر می‌کند به دیگری تفویض نماید و می‌تواند مستقیماً ادارهٔ آن را برعهده گیرد و نیز می‌تواند آن را به صورت اقطاع واگذار کند[1].

اگر کسی در اراضی طبقهٔ الف که به موجب پیمان، باج ثابتی می‌پردازد مسلمان شود:

۱. از مالیات ارضی و مالیات سرانه هردو آزاد می‌گردد.

۲. زمین او جزو اراضی عشری درمی‌آید.

۳. قانوناً به‌نسبت سهم مالیاتی آن نومسلمان از بدهی دیوانی که برعهدهٔ محل بود کاسته می‌شود[2].

اگر عهدنامهٔ صلح پرداخت مبلغ ثابتی را پیش‌بینی نکرده بلکه مقرر داشته باشد که اهالی باید مالیات ارضی و مالیات سرانه بپردازند، در صورتی که کسی از محل اسلام بیاورد:

۱. از مالیات سرانه معافیت می‌یابد.

۲. ولی مالیات ارضی را همچنان می‌پردازد و یا

۳. زمین خود را رها کرده به جائی دیگر مهاجرت می‌کند[3].

سه نکتهٔ مهم در این زمینه قابل توجه است:

۱. فقها می‌گویند اراضی مفتوحه مادام که عهدنامه‌ای درمیان نباشد مال مسلمین خواهد بود.

۲. قبول اسلام موجب معافیت از مالیات سرانه است اما مالیات ارضی باید همچنان پرداخته شود مگر اینکه صاحب زمین، زمین خود را ترک کرده به شهر بکوچد.

۳. خلیفه اختیار دارد که اراضی خراجی را به اراضی عشر تبدیل کند.

ماوردی بعد از بیان این سه نظر اضافه می‌کند که عمر اراضی سواد را به نفع مسلمانان وقف نمود اما آنها را در دست صاحبان سابق باقی گذاشت. مشروط براینکه خراج بپردازند و این مالیاتی بود معادل مال‌الاجارهٔ اراضی.

---

۱. یحیی بن آدم ص ۸ سطر ۱۲ـ۲۱

۲. ایضاً ص ۷ سطر ۱۵ـ۱۶

۳. یحیی‌بن آدم ص ۷ سطر ۱۶ـ۱۹؛ کایتانی ج ۵ ص ۳۸۴ فقرهٔ ۶۷۶ و ص ۴۲۳ فقرهٔ ۷۵۱ و ص ۴۲۵ فقرهٔ ۷۵۷

بنابراین حق مالکیت در سواد قابل فروش نیست اما حـق انتفاع از آن قابل انتقال است[۱].

در میان فقها راجع به حقوق خلیفه اختلاف هست. این اختلاف نظرها نه از آنجاست که فقها می‌خواسته‌اند نظام یکنواخت و ثابتی که ملایم معتقدات خود باشد طرح ریزی بکنند بلکه به‌این جهت است که طرز عمل درقرون اولیه واقعاً متغیر بوده است. آشفتگی آراء فقها دراین زمینه دلیل صداقت آنان است، مدارك اصیلی که دردست آنان بود می‌توانست منشأ آرا و تعبیرات مختلف واقع شود و روش فقها طرد یا کتمان این مـدارك تاریخی نبود، مثلاً عمر دستور داد که اراضی خراجی وقف و غیر قـابل انتقال باشد. این حقیقتی است. ازطرف دیگرعمر خود اراضی صوافی را به عنوان اقطاع به «نافع» واگذارکرد[۲] و در زمان خلافت او اقطاعات زیادی واگذار گردیدکه برخی از آنها جزو اراضی خراجی بود[۳]. جـانشینان عمر مخصوصاً عثمان در اعطای اقطاعات دست و دل بازتر بودند. اینها حقایق تاریخی است. اشکالی کـه برای فقها مطرح بود این است که عمر فرمانی داده ولی هم او و هم جانشینانش گاه و بیگاه برخلاف آن عمل کرده‌اند. اینجاست که نظریهٔ اختیارات خلیفه در تغییر وتبدیل احکام خود مطرح می‌شود. دلیل اینکه خلیفه می‌تواند احکام خود را نسخ کند این است که خلفا عملاً این‌کار را انجام داده‌اند. ابویوسف این مسئله را به‌وضوح تمام بیان کرده، اما فقهـای متأخر نظریات مختلفی داده‌اند و این اختلافـات مبتنی بر اختـلاف روایات صحیحه‌ای است که هرکدام از فقهـا به یك دسته از آنهـا اعتماد کرده‌انـد. با اینکه عمر تبدیل اراضی خراج به عشر را ممنوع ساخت مدارك قاطع‌تاریخی دلالت داردبراینکه مسلمانان اراضی خراجی را خریداری می‌کردند و از پرداخت حقوقی زاید برعشر خودداری می‌نمودند. کایتانی این مطلب را با حرارت تمام نقل و از آن برای تأیید نظریهٔ خـودکه قبول اسلام موجب معافیت از مـالیات بود استدلال می‌کند. اما باید توجه داشت که اعطای

---

۱. ماوردی ص ۳۰۳ سطر ۱۷

۲. بلاذری ص ۳۵۱

۳. کایتانی ج ۵ ص ۴۰۵ به بعد

زمین و اجازهٔ فروش آن به اعاظم صحابهٔ پیغمبر ومجاهدین سرشناس و اشراف عرب چیزی است و برقراری مساوات کامل در میان روستائیان عراق که برای منافع مالی به‌اسلام می گرویدند چیزی دیگر. نه عمر و نه جانشینان وی ـ به‌هر تقدیر که فکر کنیم ـ بر آن سر نبودند که اشخاصی مثل طلحه و زبیر و سعدبن ابی‌وقاص را موظف به پرداخت خراج گردانند، اما این دلیل نمی‌شود که با رعایای مغلوب عراق نیز همین‌معامله را بکنند.

بالعکس جان کلام ولهاوزن و گلدزیهر و فان فلوتن و سایر نویسندگان تاریخ امپراتوری‌عرب این‌است که علی‌رغم اصول قرآن، درمیان جامعهٔ مسلمین مساوات موجود نبود. عربهائی که درفتوحات شرکت کرده بودند به صورت یك دستهٔ حاکمهٔ اشرافی دارای حقوق و امتیازات‌خاص درآمده بودند که بهیچ‌وجه حاضر نبودند که «موالی» را درحقوق و امتیازات خود شرکت دهند و بسیاری از آشوبهائی که در دورهٔ امویان پیدا شد از همین جا برخاست.

شواهد دیگری در مورد تغییر مذهب در دست داریم مربوط به زمان حجاج (سال ۹۵ـ۷۵ هجری) کـه روشنگر اقوال فقهاست. سه مطلب دربارهٔ حجاج نقل شده است:

۱. عدهٔ زیادی از موالی از آبادیهای سواد مهاجرت کرده و درشهرهای بزرگ مسکن گزیده بودند. حجاج آنان را وادار کرد که به آبادیهای خود بازگردند ومالیات سرانه «بر گردن‌آنها» گذاشت به‌همان‌قرار که پیش از قبول اسلام می‌پرداختند[۱].

۲. درقیام ابن‌اشعث موالی بصره منبع خطری بشمار می‌آمدند، عدهٔ آنان زیاد و قوت‌شان قابل‌ملاحظه بود. حجاج درصدد برآمد که آنان را متفرق سازد وگفت «شما مردمی غریب و بدبخت و وحشت‌زده هستید بهتر است برگردید به آبادیهای خودتان» و آنان را متفرق ساخت و جمعشان را پریشان کرد و به دلخواه خود هر یك ازآنان را به جائی فرستاد و بردست هر کس اسم محلی را که می‌بایستی آنجا برود نقش کرد[۲].

۱. طبری ج ۲ ص ۱۴۳۵ سطر ۴ـ۸

۲. ابن‌عبدربه (العقد) چاپ قاهره ۱۳۲۱ ج ۲ ص۶۸ سطر۲۰؛ ولهاوزن ص ۱۵۳.

۳. عمربن عبدالعزیز در مصر کسانی راکه اسلام آورده بودند از جزیه معاف داشت. نخستین کسی که از نومسلمان جزیه گرفت حجاج بن یوسف بود[۱].

در جامعهٔ اسلامی مفهوم هموطنی از دیدگاه سیاسی نه در عضویت کشور اسلامی بلکه درعضویت قبیله منعکس بود. بنابراین چون یك نفر غیرعرب اسلام می‌آورد برای اینکه از لحاظ سیاسی اعتباری کسب بکند خود را به قبیله‌ای یا به فرد متنفذی از اعراب می‌بست و «مولی» می‌شد و بدین ترتیب شخص نو-مسلمان، هم ازجنبهٔ حقوقی و هم عملاً درموقعیت نامساعدتری قرار می گرفت. اگر آدم با هوش وقابل و با سواد بود یا اگر در اصل از اشراف ملت خود بود وضع او چندان بد نمی‌شد و ممکن بودکه هم به ثروت ومال برسد وهم به جاه و مقام. این بود وضع بسیاری از دهاقین که برخی از آنان مقرری نیز دریافت می کردند. یزید بن ابی‌مسلم والی افریقیه درسال ۱۰۱ هجری از موالی بود، عامل مالیات درمصر عبیدالله بن الحبحاب نیز از موالی بود، همینطوربود جبه والی کرمان و هارون پسرسیاوش قائد خراسان، و نیزك پسر صالح والی چاچ و صالح پسرعبدالرحمن وزیر مالیهٔ حجاج[۲].

غالب رؤسای مهم سازمان اداری ونیز اکثردبیران ومشاوران وکارمندان و مباشران و عمال حکومت و بزرگان عرب از موالی بودند. عدهٔ دیگر از موالی با اربابان خود در جنگها شرکت داشتند وگذشته از اینکه مورد حمایت و نیکوداشت آنها بودند مزد هم دریافت می کردند . اربابان هم به نوبت خود یك مقرری اضافی از دیوان برای مخارج آنان می گرفتند[۳].

تغییرمذهب دراین طبقه کمتر زمینه برای نارضایتی می‌داد. اما نومسلمانان طبقات پائین‌تر ـ اشخاص بی‌سواد و فقیر و وضیع از روستائیان ـ به شهرها، مخصوصاً به کوفه و بصره، روی می‌آوردند، و در آنجاها با تحقیر و سرکوفت مواجه می‌شدند. طبری آنان را آشغال جامعه و اوباش[۴] می‌نامد و حسن بصری

۱. ابن‌عبدالحکم ص ۱۵۵ سطر ۲۰ و ص ۱۵۶ سطر۳؛ المقریزی ج ۱ ص ۷۷ سطر آخر.

۲. طبری ج ۲ ص ۱۴۵۷ و ۱۶۹۳ و ۱۶۹۵ و ۱۳۰۶

3. Nicolaus Fries «Das Heereswesen der Araben zur Zeit der Omaiyaden nach Tabari» (Tübingen 1921) p. II

۴. طبری ج ۲ ص ۱۶۸۳.

آنان را مجهول‌الهویه‌ها و حمقا می‌خواند[۱].

این مردم دست‌افزار خوبی جهت مقاصد سیاسی شورشیان اعم ازخارجی و شیعی‌بودند. وعده‌ای‌که معمولاً ازطرف شورشیان به‌ایشان داده می‌شد عبارت بود از مساوات با اعراب در سهم بیت‌المال.

حجاج تصمیم گرفت به شدت و قساوت تمام این خطر سیاسی را از میان بردارد. روایات موجود حاکی است‌که او علاوه براینکه موالی را به‌آبادیهای خود بازگردانید دوباره آنان‌را مشمول مالیات سرانه «جزیه برگردنها» کرد. حکم حجاج ناموجه بود وبکلی بااصول شرع مباینت داشت و این امر درلحن هرسه روایتی‌که ناظر به این موضوع است منعکس می‌باشد. و نیز تلویحاً از روایات مستفاد می‌شودکه پیش از حجاج قبول اسلام موجب معافیت از مالیات سرانه بود.

این روایات دربارهٔ مالیات ارضی چیزی نمی‌گویند. نظر ولهاوزن در اینجاکه می‌گوید موالی مالیات ارضی‌نمی‌پرداختند صحیح است اماباید دانست که با فرمان حجاج مبنی براعادهٔ آنان به اراضی خود این مالیات هم به آنان تعلق می‌گرفت.

آیا ازاینجا می‌توان استنباط کردکه قبول‌اسلام موجب معافیت ازمالیات ارضی هم‌بود، به‌عبارت دیگرآیا موالی باگرویدن به‌اسلام ازپرداخت هرگونه حقوقی معافیت حاصل می‌نمودند؟ قبول این مطلب مشکل است.

برای روشن کردن موضوع باید نخست به‌این سؤال جواب داد : چرا این روستائیان آبادیهای خود را ترك کرده به شهرها روی آورده بودند ؟ آیا می‌خواستند از مقرری بیت‌المال استفاده کنند ؟ اینکه قابل قبول نیست، چون دلائلی به دست است که هیچگونه مقرری به آنان داده نمی‌شد و اگر بنا بود به‌آنان مقرری داده شود فرقی بین ده وشهر نبود وآن را در ده هم می‌توانستند بگیرند . آیا علت این امر شکوه و جاذبهٔ زندگی شهری و امید بدست آوردن پول بود ؟ این احتمال هم بعید است، چون درشهرها آنان با یك نوع حقارت اجتماعی مواجه بودند ، و برای یك روستائی امید رقابت در کسب پول با

۱. طبری ج ۲ ص ۱۴۰۰

پیشه‌وران و بازرگانان شهر بسیار کم است، و قاعدةً می‌بایستی به‌قوت لایموتی که از دسترنج خود حاصل می‌کنند خرسند باشند . پس چه انگیزه‌ای در میان بود که این روستائیان را از سر مزارع خود به‌شهرها می‌کشانید ؟ با اینکه در دهات از مالیات ارضی و هم از مالیات سرانه معاف بودند و با کار کشاورزی هم سابقه و آموختگی داشتند . جواب ساده است : قبول اسلام موجب معافیت از مالیات ارضی نبود ، زمین مال آنان نبود ، بلکه مال دولت بود . از طرف دیگر آنان پس از قبول اسلام ، دیگر وابسته به‌اراضی خود نبودند ، و با ترك زمین و مهاجرت به شهر طبعاً از مالیات ارضی و هرنوع بدهی دیوانی دیگر آزاد می‌شدند . این جریان امر بود و حجاج برخلاف آن احکام غیر قانونی خود را به مورد اجرا گذاشت . اینکه هر نومسلمانی حق دارد اراضی خراجی را ترك گوید و از پرداخت مالیات آن فارغ شود از طرف همهٔ فقها تأکید شده است ، باز فقهـا تأکید کرده‌اند که نومسلمانان درصورتی که بخواهند اراضی خود را نگه دارند باید مالیات ارضی بپردازند[1].

يك روايت ديگرمی‌گويد: درفرات زمینهائی بود که چون پای مسلمانان به آنجا رسید سکنهٔ آن اسلام پذیرفتند، در این منطقه اراضی دیگری نیز بود که در گذشته جزو اراضی‌خراجی بشمارمی‌رفت ولی بعدها ازراه بخشش یا از ممر دیگری یا از طریق معامله به مسلمانان منتقل گردیده و به اراضی عشری تبدیل شده بود، حجاج دوباره این زمینها را درطبقه‌بندی اراضی خراجی وارد کرد. عمربن عبدالعزیز این حکم را لغوکرد و اراضی مزبور مجدداً زمین عشری شدند. بعدها عمربن هبیره باز آن اراضی را خراجی‌کرد و چون نوبت خلافت به هشام رسید باز برخی از آنها تبدیل به عشری شد تا بالاخره مهدی خلیفه همهٔ آن اراضی را عشری اعلام‌کرد[2].

زمینهای کسانی که در جریان فتح مسلمـان شده بودند قانوناً می‌بایستی جزو اراضی عشری و بقیه جزو اراضی خراجی باشد . روایت بالا مؤیـد نظر فقهاست که خلیفه یا عامل او اختیار مطلق داشتند ومی‌توانستند درمورد مالیات، مقررات سابق را هرطور که بخواهند تغییردهند.

۱. نگاه‌کنید به فصل دوم

۲. بلاذری ص ۳۶۸ سطر ۳ـ۸

همانطور که بکر گفته‌است «اختلاف بین جنبهٔ نظری مسائل با آنچه عملاً در عالم خارج جریان داشت یك امرطبیعی بود، چه‌کارها لزوماً برحسب مبادی وموازینی که فقها تعیین کرده‌بودند جریان نمی‌یافت‌بلکه همواره به روش‌تحکمی وطبق میل و ارادهٔ مجریان انجام می‌شد. قانون اساسی اسلام نیز آنجاکه حقوق امام را معلوم می‌کند به این اصل اعتراف می‌ورزد. چه امام به عنوان مظهر و ممثل اجتماع ــ لااقل از جنبهٔ نظری ــ دارای سلطهٔ نامحدود بود مخصوصاً در موضوع تملك اراضی، ولی مع‌ذلك ملتزم بودکه در تصرفات خود مصالح واقعی اجتماع را در نظر گیرد و بر وفق آن عمل کند[1].»

اینك مطالب خود را درخصوص مالیات سواد خلاصه می کنیم:

۱. برخلاف عقیدهٔ ولهاوزن وکایتانی به‌استثنای چندشهر که‌باجی به‌موجب عهدنامه می‌پرداختند . باج ثابتی توسط اعراب مقرر نشده بود.

۲. اگر چه زمینها در مالکیت دولت اسلامی درآمده بود لیکن مالکین سابق همچنان آنها را در تصرف خود داشتند.

۳. انتقال مالکیت از دولت به افراد، خواه به عنوان فروش به یکی از مسلمانان یا به عنوان مسلمـان شدن متصرف ، قانونی تلقی نمی‌شد مگر اینکه خلیفه آن انتقال را اجازه می‌داد.

۴. خلیفه در موارد خاصی‌انتقال اراضی دولتی را اجازه داده لیکن این اجازه به صورت قاعدهٔ عمومی و ناظر به همهٔ اراضی نبوده است.

۵. مالیات اراضی برحسب محصول هرواحد زمین مقطوعاً معین می‌شد. تعیین میزان مالیات با خلیفه بود و وی حـق تغییر آن را داشت وگاهی هم از حق خود استفاده می‌کرد.

۶. عناصرغیرمسلمان مالیات سرانه‌ای به‌نسبت درآمد خود می‌پرداختند.

۷. قبول اسلام فقط موجب معافیت از مالیات سرانه بود. مالیات سرانه درنظر ایرانیان علامت تعلق به‌طبقهٔ پائین اجتماع بود و این طرز فکر در دورهٔ حکومت عربها نیز ادامه داشت.

---

۱. بکر: «Die Entstehung von Usr und Harag Land in Ägypten» (Islamstudien) vol. I p. 219 «Z. A» vol. XVIII p. p. 302-303

۸. هر نومسلمان که می‌خواست درزمین خود باقی‌بماند ملزم به‌پرداخت مالیات آن بود. ولی در صورت مهاجرت از مـالیات معاف می‌شد، و به همین جهت بسیاری از نومسلمانان آبادیهای خود را رها کردند و به‌شهرها کوچیدند.

۹. مالیات شهرهائی که به موجب عهدنامـه تسلیم شده بودند تـوسط نمایندگان خود اهالی تشخیص و جمع‌آوری می‌شد وعربها دخالتی در این‌امر نداشتند.

۱۰. درصورتی که عدهٔ زیادی از مردم شهری که به‌موجب عهدنامه تسلیم شده بود اسلام می‌آوردند، خلیفه می‌توانست میزان کل باجی را که از آن شهر می‌بایستی وصول شود تقلیل دهد، ولی ملزم نبود که حتماً این‌کاردا بکند. به‌هر حال خلیفه درمورد این شهرها نمی‌توانست میزان باجی را که در عهدنامه تعیین شده بود افزایش دهد.

۱۱. سیستم مشروح در بـالا فقط ناظر به منطقهٔ سواد است، و چنانکـه خواننده خواهد دید اوضاع و احوال درشام ومصر وخراسان باآن فرق داشت. مع‌ذلك چون فقها باسیستم سواد آشنائی بیشتری داشته‌اند مطالب زیادی دربارهٔ آن نوشته‌اند.

۱۲. مطالبی که بیان کردیم با آنچه در کتب مورخین و فقهـای اسلامی وارد شده است مطابقت دارد.

۳ جزیره

چون عربها فتوحات خود را درشام و سواد تکمیل کردند هنوز منطقه‌ای تحت حکومت رومیان باقی بود که این دو سرزمین را ازهم جدا می‌ساخت و آن عبارت بود از بین‌النهرین یا الجزیره که پایتخت آن ادسا (الرها) بود. این حائل در بین جادهٔ بازرگانی که از خلیج فارس می‌آمد قرار داشت و قسمت شمالی این جاده را قطع می‌کرد. علی‌هذا از نقطهٔ نظر سیاسی و جغرافیائی و اقتصادی عربها نمی‌توانستند سلطهٔ رومیان را براین منطقه تحمل کنند، بعلاوه قبائل عرب ازمدتها پیش دراین ناحیه بطورقابل ملاحظه‌ای نفوذکرده بودند[۱].

این مطلب برای فرمانده ساخلو رومی «الرها» چنان بدیهی می‌نمود که که به مسؤولیت خود شتابان به حلب رفت و در آنجا با عربها پیمانی امضا کرد که به موجب آن فرات به عنوان مرز بین طرفین شناخته شد ، عربها موافقت کردند که از فرات تجاوز ننمایند و در برابر باجی سالانه دریافت کنند.

مشکل می‌شد باور کرد که اوضاع واحوال عراق مدت‌زیادی ثابت بماند. امپراتورهراکلیوس عمل‌فرماندار خود را نکوهید و او را معزول کرد وبه‌جای وی کسی را به‌نام بطلیموس (پتولمی Ptolemy) برگماشت ولی‌این مسئله حائز اهمیت زیادی نیست، بلکه این عمل امپراتورخود بهانهٔ جنگ[۲] Casus belli شد و در سال ۱۸ هجری عیاض بن غنم با سپاهیان خود به سوی «رقه» حمله کرد. بنا به روایت بلاذری عیاض به هنگام درو به شهر رسید و پس ازچند روز

---

۱. کایتانی «Annali» ج ۴ ص ۳۲ـ۳۳

۲. تئوفانیس در (CSHB) ج۱ص ۵۲۱ـ «Cedrenus» در (CSHB) ج۱ ص ۷۵۱ ؛ میکائیل سریانی ج ۲ رسالهٔ ۳ ص۴۲۶.

محاصره، سکنهٔ شهر که درخطر ازدست دادن محصول خود بودند شرایط عیاض را گردن نهادند. فرمانده عرب تأکیدکردکه چون تقاضای صلح بعدازمقاومت شهر و پیروزی نظامی اعراب صورت‌گرفت «اراضی از آن ما خواهد بود، ما پای خود برآن نهاده و آن را اشغال‌کرده‌ایم» به موجب پیمان، اهالی برجان و مال خود امان یافتند و آزادی مذهب و عبادت آنان تضمین شد . در مقابل مردم رقه متعهد گشتندکه سالانه مبلغی براساس مالیات سرانه به قرار هرفرد ذکور یك‌دینار بپردازند. برحسب معمول زنان وکودکان از این مالیات معافیت داشتند . مردم رقه می‌بایستی مقداری معین گندم و روغن و سرکه و عسل نیز به جنس بدهند. بالاخره عیاض با استفاده از حق فتح، چند قطعه زمین نیز از اهالی گرفت و به عنوان اراضی عشر به مسلمانان بخشید[1]. ابویوسف درکتاب الخراج داستان تسخیرالرها (ادسا) را به‌تفصیل ذکر کرده وگفته است‌که عیاض در دهات و پیرامون شهر به مقاومتی برخورد نکرد اما شهر مدت زیادی در محاصره بود و آخرسر فرمانده شهر با بسیاری از رومیان موفق بگریزشدند، مردم شهر پیشنهاد تسلیم دادند به شرط اینکه شرایط تسلیم را خود معین‌کنند ، عیاض ابوعبیده راکه در شام بود از موضوع بیاگاهانید، او دستور دادکه عیاض هرطورصلاح می‌داند رفتارکند ولی‌چون مردم الرها خبریافتندکه پیشنهاداتشان مورد قبول واقع خواهد شد با هم اختلاف‌کردند و به دو دسته شدند: دسته‌ای می‌خواستند خراجی به نسبت درآمد هرکس مقرر شود و دستهٔ دیگرکه عبارت ازثروتمندان و محتکران و دارندگان منابع عایدی بودند از برقراری خراج ثابتی‌که براساس تعداد افراد معین شود طرفداری می‌کردند، چون درغیر این صورت اگر بنا می‌شدکه همهٔ مردم نسبت به‌عایدی خود مالیات بدهند این‌دسته می‌بایستی مبالغ‌گزافی بپردازند، سرانجام دستهٔ دوم زورشان چربید و عیاض پیشنهادی راکه شده بود پذیرفت. «خدا بهترمی‌داندکه چه شد. اما آنچه مسلم است پیمانی منعقدگردید و شهر به موجب شرایط آن پیمان‌گرفته شد[2]».

قراری که دربارهٔ الرها مورد قبول واقع شد در مورد شهرهای دیگر

۱. بلاذری ص ۱۷۳ سطر ۱۱ـ۱۶

۲. ابویوسف ص ۲۳ سطر ۱۴ـ۱۵

کتابخانه تخصصی
تاریخ ...

بین‌النهرین نیز ملاك عمل قرار گرفت. هریك از شهرها می‌بایستی مبلغی پول برمبنای مالیات سرانه به قرار نفری یك دینار از جمعیت ذکور به اضافهٔ دو «مُدّ» غله و دو «قسط» روغن و سرکه بپردازند[۱]. بلاذری نیز این مطالب را تأیید می‌کند[۲].

در این داستان دو نکتهٔ قابل توجه هست: نخست موضوع باج مقطوع که گفته شده‌است اختیار آن دردست طبقهٔ توانگر بود، دوم موضوع جدا کردن شهرها و توابع آنها از مناطق روستائی که بدون مقاومت تسلیم شده بودند. ابو یوسف می‌گوید که کلیهٔ آبادیها ومناطق روستائی بلاشرط تسلیم‌شدند بی‌آنکه کوچکترین مقاومتی نشان بدهند و سکنهٔ آنها اظهار کردند که حاضرند شرایطی را که در مورد شهرهای مجاور مقرر می‌شود عیناً بپذیرند. معذلك حکومت بعدها تأمین ارزاق جند (سپاهیان) را منحصراً برروستاها تحمیل کرد[۳]؛ جهت این کار آن بود که روستائیان طبعاً بهتر می‌توانستند مالیات دو مد غله و دو قسط روغن و سرکه را بپردازند. حال اگر بگوئیم که مالیات جنسی برعهدهٔ روستائیان محول شده بود مالیات نقدی نیز منطقاً می‌بایستی برعهدهٔ شهریها باشد. این جدائی بین شهر و روستا در دو روایت از واقدی نیز دیده می‌شود که می گوید شهرهای بین‌النهرین به موجب عهدنامه و روستاهای آن به‌زور شمشیر گرفته شده است[۴].

نکتهٔ سومی که بسیارقابل‌توجه است این است که میزان مالیاتها درمقایسه با آنچه در سایر قسمتهای امپراتوری گرفته می‌شد کم و منصفانه بود. پولی از بابت مالیات برزمین گرفته نمی‌شد بلکه آنچه به عنوان زمین دریافت می‌گردید منحصر بود به‌همان سهم مقرر ازمحصول. مالیات سرانه نفری یك دینارهم نرخ نازلی بود.

این نکات سه‌گانه در مطالعهٔ حوادث زمان حکومت عبدالملك بخوبی روشن می‌شود. طبق‌روایت «دیونیزیوس‌تل محری»: درسال ۱۰۰۳ (۲-۶۹۱)

۱. ابویوسف ص ۲۳ سطر ۲۹ــ۳۰
۲. بلاذری ص ۱۷۴ سطر ۱۰ــ۱۴
۳. ابویوسف ص ۲۳ سطر ۱۷ــ۲۰
۴. بلاذری ص ۱۷۵ سطر ۵ــ۱۰

عبدالملك اقدام به «تعدیل» نمود[۱] و فرمان سختی صادر کرد که هرکس باید به آبادی و روستائی که اصل او از آن است برود و در آنجا نام خود را با نام پدر و موستانها و درختان زیتون و اموال و اولاد و کلیهٔ مایملك به‌ثبت برساند. این بود اصل مالیات سرانه و همهٔ مصائبی که برسر مسیحیان آمد. تا این زمان پادشاهان باج از زمین می‌گرفتند نه از افراد، ازاین‌تاریخ اولاد «هاجر» یوغ بردگی مصر را بر گردن اولاد «آرام» گذاشتند... این‌نخستین سرشماری بود که ازطرف اعراب بعمل‌آمد[۲]».

میکائیل سریانی نیز ازیك فقره سرشماری سخن می‌گوید لیکن تاریخی که او از برای این سرشماری معین کرده شش سال پس از تاریخ دیونیزیوس است[۳].

عبارت دیونیزیوس به‌خودی خود باورکردنی بنظر نمی‌رسد. چه نه آن سرشماری نخستین سرشماری عربها بود و نه آن مالیات سرانه نخستین مالیاتی ازاین نوع. عبارت «تا این زمان پادشاهان باج اززمین می‌گرفتند نه ازافراد» باآنچه دربارهٔ عیاض و وضع مالیات سرانهٔ نفری یك دینارآوردیم تعارض دارد.

توضیح‌کامل‌مطلب را ابویوسف بدست‌می‌دهدآنجاکه می‌گوید: عبدالملك «ضحاك بن عبدالرحمن» را به بین‌النهرین فرستاد تا اصلاحی در وضع مالیات بعمل‌آورد. ضحاك نخست به‌سرشماری افراد و اموال‌آنان پرداخت. او دردرجهٔ اول حد متوسط درآمد هرفردی را حساب‌کرد و بعد ازکم‌کردن بهای خوراك و پوشاك و تعطیلات و سایر هزینه‌های معمولی به این نتیجه رسیدکه هرکس می‌تواند چهار دینار مالیات بپردازد. وی مالیات جنسی اراضی را لغوکرد و به‌جای‌آن برای‌هرواحد مساحت از زمین که درمسافت یك‌روزه راه از بازارشهر

---

۱. شابو Chabot اینگونه‌ترجمه‌کرده: «برمردم سوریه مالیات مقررداشت» مقصود ازتعریف‌کلمهٔ «تعدیل» به‌خراج در اصطلاح مالیاتی چنانکه ابن‌عبدالحکم در ص ۱۵۲ سطر ۱۶ استعمال‌کرده باج ثابت معینی نیست بلکه مالیاتی است‌که برمبنای سرشماری مردم و ممیزی اراضی بطور دقیق معین شده باشد.

2. « Chronique de Denys de Tell _ Mahré » ed. J. B. Chabot vol. I p. 10

۳. میکائیل سریانی جزء ۲ ص ۴۷۳

واقع بود مالیاتی نقدی مقرر داشت، اراضی دورتر نصف آن مالیات را می‌پرداختند[۱].

با توجه به‌اطلاعاتی که ابویوسف می‌دهد می‌توان روایت سریانی‌راکاملاً فهمید. وقتی معلوم شد که مالیات سرانه به نسبت چهارصد در صد برای سکنهٔ شهرها افزایش یافته و روستائیان که تا آن تاریخ فقط مالیاتی به جنس می‌پرداختند الزام به پرداخت مالیات نقدی شده‌اند بخوبی روشن می‌گردد که چگونه و چرا این اصلاح مالیاتی را به عنوان مبدأ نظام مالیات سرانه تلقی کرده‌اند.

شرح ابویوسف دربارهٔ بین‌النهرین سه دوره را در سیر تاریخی آن نشان می‌دهد: در دورهٔ اول، مالیاتی به‌مبلغ یك دینار به اضافهٔ دو مد گندم و دوقسط روغن و سرکه برای هریك از افراد مذکر مقرر بود. در دورهٔ دوم این‌سیستم قدری تغییر کرد، تأمین خواربار بر عهدهٔ روستائیان و پرداخت مالیات نقدی بر عهدهٔ شهریان مقرر شد. در دورهٔ سوم اصلاح جامع زمان عبدالملك صورت گرفت. این جریان که هماهنگ سیرتحول تاریخی پیش رفته شاهد بسیارخوبی است که آنچه ولهاوزن و کایتانی دربارهٔ فقهای اسلام منجمله ابویوسف گفته و آنان را متهم کرده‌اند که روش معمول زمان خود را عیناً توصیف و آن را به ادوار اولیهٔ اسلام نسبت داده‌اند درست نیست.

این نکته قابل توجه فراوان است که سیستم مالی جزیره اصولاً ازآنچه در سواد معمول بود فرق داشت.

چون جزیره به فتح تسخیر گشت اراضی آن نیز مانند سواد اراضی «خراجی» تلقی می‌شد که عربها می‌توانستند وضع مالیاتی آن را تغییر دهند و چنانکه دیده‌ایم عملاً هم به‌این‌کار دست زدند. و نیز عربها برخی از املاك را مصادره‌کردند و مسلمانان را درآنجا مسکن دادند. این املاك هم جزو اراضی عشری درآمد. از طرف دیگر عربها در جزیره با تعدادی حکومتهای محلی سروکار پیدا کردند و حال آنکه در سواد حکومتی موجود نبود. وضع شهر الرها با وضع شهر حیره شباهتی نداشت. مردم حیره قبل‌از فتح شهر تسلیم‌شدند

---

۱. ابویوسف ص ۲۳ سطر آخر و ص ۲۴ سطر ۷

و پرداخت مبلغ مقطوعی (۶۰ هزار درهم) را برعهده گرفتند و عربهـا متعهد شدند که هیچ وقت آن را افزایش ندهند . این مبلغ را اهالی مختار بودند که به هر ترتیبی مقتضی می‌دانند جمع‌آوری کنند . لیکن در مـورد الرها و سایر شهرهای جزیره تسلیم بعدازآن صورت گرفت که جنگ را بکلی باخته بودند. بنابراین اهالی این شهرها به‌جای پـرداخت مبلغ مقطوعی باج، ملتزم گشتند مالیات سرانه‌ای به نقد و مقداری از محصول به جنس بپردازند ، و لذا مجموع مبالغ وصولی از آن شهرها به نسبت افزایش یاکاهش جمعیت متغیر بود. بعلاوه عربها درمورد این شهرها خـود را متعهد نمی‌دانستندکه قراری راکه با اهالی بسته‌اند تغییر ندهند ، چه اراضی مفتوحه قانوناً دراختیار «امام» بود . قرارداد در مورد جائی‌که طوعاً و به اختیار خود تسلیم شده و به موجب آن پـرداخت مبلغ مقطوعی را ملتزم شده بـود «عهد» نامیده می‌شد. چنین قـراردادی جنبهٔ دائمی داشت و مبالغ پیش‌بینی شده درآن قابل افزایش ونقصان نبود. قرارداد-های دیگر درمورد جاهائی مانند الرهاکه بعد از فتح تسلیم شده بودند «صلح» نامیده می‌شدند. عربها درزمان بنی‌امیه اختلاف زیادی بین اراضی صلح واراضی خراجی قائل‌نبودند اراضی صلح توسط مقامات اداری محلی که از خود اهالی بودند اداره می‌شد اما اراضی خراجـی جزو «دیوان» بشمار می‌آمد و تابـع ترتیباتی بود که عربهـا مقرر می‌کردند و اراضی سواد از این جملـه بشمار می‌آمد .

متأسفانه راجع به تغییر مذهب در ناحیهٔ جزیره روایتهای مشخصی بدست ما نرسیده‌است. طبق ترتیبی‌که درسایرنقاط معمول بود دراینجا نیزنومسلمانان می‌بایستی از یك دینار مالیات سرانه معاف باشند ونیز ظاهراً ازپرداخت چهار دینار مالیات‌که بعد از رفورم عبدالملك مقرر شد معاف بوده‌انـد اما به عنوان صاحب زمین مالیات ارضی مقرر را می‌پرداخته‌انـد منتهی هرکس حق داشت که در صورت تمایل زمین خود را ترك بکند و به جای دیگر بکوچد .

۴
سوریه

برای فهم سیستم مالی سوریه نیز همانطورکه در مورد سواد گفتیم باید از طرفی به جریان وقایع زمان فتح و از طرف دیگر به سازمان مالی که از زمان رومیان در محل موجود بود توجه نمود. اختلافات ظاهری که در روایات بلاذری، طبری و فقهای اسلام هست درصورتی که بدون توجه به وقایع تاریخی فتوحات مورد مطالعه قرار گیرد موجب آشفتگی ذهن خواهد بود ولی در صورتی که مطالعه مقرون به سیر تاریخی موضوع باشد، و مثلاً توجه شود که شهر حمص چهاربار محاصره شده وسه‌بار تسلیم گشته است، و شرایط واوضاع و احوال خاصهٔ هریك از این وقایع نیز روشن گردد ، اتخاذ نظر دربارهٔ اختلاف روایات آسان خواهد شد و به سهولت میسر خواهد بود که ارتباط هر یك از روایات را با واقعه و مرحلهٔ خاصی از جریان تاریخی مزبور پیدا کرد و اختلافات ظاهری را مرتفع نمود .

آنچه دربارهٔ حمص بطور مثال آوردیم دربارهٔ دمشق هم که در دوبار و تحت دوگونه شرایط تسلیم گردیده صادق خواهد بود . عربها بعد از حملهٔ اول قرار موقتی گذاشتند که به موجب آن باجی می‌بایستی پرداخت شود و پس از حملهٔ دوم نظام ثابتی را برقرار کردند . در صورتی که تهمت تعصب و جمود بر فورمولهای مشخصی که دربارهٔ نویسندگان اسلامی وارد کرده‌اند صحیح بود تحقیق وقایع تاریخی زمان فتح امری محال می‌بود، لیکن خوشبختانه نویسندگان مزبور به جای نتیجه‌گیری واظهار عقیده عین وقایع را با بیطرفی تمام بنحوی که بر آنها معلوم گشته بود ضبط کرده‌اند و اینك ما خود می‌توانیم با اطمینان لازم از روی وقایع مرقوم نتیجه‌ای را که باید بگیریم .

تاریخچهٔ فتح شام بطوری‌که دی‌گویه de Goege و میدنیکوف Miednikoff و کایتانی بیان کرده‌اند به شرح زیر بوده است:

۱. پس‌از آنکه عربها «بصری» را گرفتند لشکری بـه ناحیهٔ جنوبی «بحرالمیت» فرستادند. این‌لشکر در «اجنادین» با رومیان برخورد کرد. «اجنادین» در رأس مثلث وارونهٔ متساوی‌الاضلاعی است که قاعدهٔ آن خطی از یافا Jafia تا بیت‌المقدس می‌باشد. رومیـان در ۲۸ جمادی‌الاول سال ۱۳ هجـری (۳۰ ژوئیه۶۳۴) مغلوب شدند. به‌محض اینکه قوای رومی به‌سوی شمال عقب‌نشستند شهرها و دهات بلادفاع که استحکامات و ساخلوی کافی برای مقاومت در برابر محاصرهٔ دشمن نداشتند داوطلبانه پیشنهاد پرداخت باج وقبول اطاعت‌کردند به شرط‌آنکه اعراب حمایت‌آنان را برگردن‌گیرند. پنج ماه به‌همین مذاکرات گذشت و در این مدت فعالیت مهمی بظهور نرسید.

۲. در ژانـویهٔ ۶۳۵ عده‌ای از قوای عرب به شهر حمص رسیدند و با اهالی این شهر پیمان صلحی بستند و به موجب آن دربرابر وصول باج جان و مال و مزارع مردم آن شهر را تضمین‌کردند. این نخستین باری بودکه عربها بر حمص دست می‌یافتند[1].

۳. مقارن همین اوقات، آن قسمت از قوای عرب در فلسطین‌که به‌سوی شمال حرکت می‌کرد، مجدداً در «فخل» Fihl که در شرق اردن و به مسافت کمی از جنوب دریای جلیله واقع است، با سپاهیان رومی تلاقی‌کردند وبرای بار دوم آنان را در ۲۳ ژانویهٔ ۶۳۵ درهم شکستند. این فتح راه دمشق را به روی اعراب گشود.

۴. عربها در سر راه خود به دمشق، رومیان را برای بار سوم دراواخر ماه فوریه در مرج‌الصفر شکست دادند.

۵. محاصرهٔ نخستین دمشق در ۱۱مارس۶۳۵ آغاز شد. فرمانده رومی، شهر را به‌معاون خود سپرد و خود به‌سوی حمص‌که در این‌هنگام مجدداً بدست رومیان افتاده بود عقب نشست.

---

۱. نولدکه: "Zur Geschichte der Araber im I Jahrhundert D. H. aus syrischen Quellen" (ZDMG) XXIX pp. 76 - 82
و نیز مراجعه شود به‌کایتانی ج ۳ ص ۱۹۱ـ۱۹۲ فقرهٔ ۲۵

۶. عربها با سرعت به سوی حمص شتافتند که سپاهیان رومی را پیش از آنکه قوای عمدهٔ تحت فرماندهی هراکلیوس به آنان بپیوندد درهم بشکنند. در زد وخورد مختصری که در بیت لهیا Bait Lihya اتفاق افتاد عربها پیروز شدند لیکن در ۲۶ می ۶۳۵ در ظاهر شهر حمص بسختی شکست خوردند و به سوی دمشق عقب نشستند و در بیرون شهر دمشق توسط رومیان به محاصره افتادند.

۷. در دهم اگست ۶۳۵ عربها سپاهیان رومی را بطور قطع در بیرون دمشق درهم شکستند.

۸. چون دمشقیان دریافتند که دیگر امیدی به رومیان باقی نمانده است پیشنهاد تسلیم دادند و در برابر تضمین جان و مال و کلیساهای خود پرداخت باجی را متعهد شدند. تسلیم شهر در ماه رجب (۲۱ اگست الی ۱۹ سپتامبر ۶۳۵) صورت گرفت.

۹. در این هنگام عربها برای بار سوم لشکر به‌حمص فرستادند. حمص در دسامبر تا ژانویهٔ ۶۳۵ـ۶۳۶ برای بار دوم به دست عربها افتاده بود.

۱۰. در اواخر بهار ۶۳۶ هراکلیوس با لشکری گران به‌حمله‌پرداخت و عربها ناگزیر شدند که هم حمص وهم دمشق را رها کنند وعقب بکشند.

۱۱. جنگ قطعی بین‌طرفین در ماه رجب سال ۱۵هجری(اگست۶۳۶) در یرموك اتفاق افتاد وسپاهیان رومی تار ومار گشتند.

۱۲. درنتیجهٔ این جنگ حمص برای بار سوم و دمشق برای بار دوم به دست عرب افتاد.

۱۳. در طی سال دیگر، یعنی سال ۱۶هجری (۶۳۷ م)، عملاً سرتاسر شام و فلسطین به دست مسلمانان افتاد[1].

اینك سیستم مالی بیزانس راکه در شام معمول بود مورد مطالعه قرار می‌دهیم. اطلاعات ما دراین باره ناچیز وتقریباً منحصر است به آنچه ازمطالعهٔ مجموعه‌های قوانین بیزانسی‌وسریانی‌که به‌دست ما رسیده‌است مستفاد می‌گردد.

۱. ترتیب حوادث تاریخی طبق تحقیقی است که کایتانی بعمل آورده، مراجعه شود به ج ۳ ص۱۸۴ـ۱۸۵ و ص۱۹۱ - ۲۰۲ و ص۳۱۰ـ۳۲۴ وص ۳۲۶ـ۴۴۱ و۴۹۴ـ۶۱۸

خطوط عمدهٔ سازمان مالی بیزانس در سوریه با اصلاحات قسطنطین و دقلدیانوس Constantine and diocletian مشخص می‌گردد . دقلدیانوس دستور دادکه اراضی و مردم را شماره کنند و در نتیجه کشور را بطورکلی به بخشهائی تقسیم کردند . این تقسیم نه بر اساس مساحت بلکه بر اساس قیمت محصولات بعمل آمد . هر بخش را iugum می‌نامیدند و مالیات آنها مبلغ معین ثابتی بود. در سرشماری ، تعداد بخشها درهر حوزهٔ بلدی municipolity و با اراضی وآبادیها و املاك تابعهٔ آن مشخص گردیده بود و مامورین حکومتهای بلدی curiales ملزم بودندکه همه ساله پس از آنکه مالیات بر بخش اعلام می‌شد آن مبلغ را در تعداد بخشهائی که جزو حوزهٔ مأموریت آنان بود ضرب کنند و حاصل ضرب را جمع‌آوری و پرداخت‌کنند[1].

بنابراین اصل کار در سازمان مالی مزبور همین حکومتهای بلدی (municpality) بودند و از همین جا می‌توان دریافت که چرا عربها بعد از فتح سوریه برای سرتاسر آن سرزمین یك عهدنامه منعقد نکردند بلکه در شهرهای مختلف عهدنامه‌های مختلف داشتند .

مطالب بالا فقط قسمتی از موضوع را روشن می‌گرداند چه در شهرها و آبادیها بجز املاکی که در دست مردم بود املاکی نیز بود از آن دولت یا از آن طبقهٔ ممتازه‌که برای انتفاع به آنان واگذار شده بود و یا ازآن خرده مالکین کشاورزان آزاد. کارهای‌کشاورزی قسمتی به وسیلهٔ مردم آزاد وقسمت عمده به وسیله کلنیها Coloni یا کشاورزان وابسته به خاك انجام می‌شد . روابط داخلی زارعین ومالکین هم سخت پیچیده بود . کشاورز وابسته به زمین در عین حال که قطعه‌ای متعلق به کسی دیگر را زراعت می‌کرد ، ممکن بود که خود نیز در جائی دیگر مالك قطعه زمینی باشد. از قرنها پیش رسم بر این جاری بودکه دولت اراضی را بهاجارهٔ دائم واگذار می‌کرد. و بدین ترتیب بعد از قرن پنجم میلادی رویه‌ای ایجاد شد که به موجب آن حق انتفاع دایمی در

1. J. B. Bury , «History of the Later Roman Empire» (London 1923) vol. I, pp, 46-48; Otto Seeck, «Die Schatzung sordnung Diocletians» «Zeit. fur Social und Wirtschaftsgeschichte» IV (1896) 275 ff; K.B. Bruns and E. Sachau, «Syrisch - Römisches Rechtsbuch» (Leipzig 1880) P. 37 Par. 121, pp. 286-288

مورد اراضی بایر و لم‌یزرع را می‌شد در برابر تعهد کشت پرداخت حق‌الارض ثابتی تحصیل کرد و این حق قابل انتقال به ارث بود. عربها نیز این رسم را که در میان رومیان emphyteusis نامیده می‌شد ادامه دادند[۱].

این روش مالیاتی بیزانس دستخوش اختلالاتی شد که مخصوصاً در وضع مقامات بلدی Curiales مؤثر بود، چه آنان می‌بایستی مالیات ثابتی را که متعهد بودند سالانه بپردازند و در صورتی که اراضی مشمول مالیات بنحوی از انحاء از اختیار این مقامات خارج می‌شد ـ که زیاد هم اتفاق می‌افتاد ـ سهم مالیاتی اراضی مزبور به‌سایرین تحمیل می‌گشت[۲]. بعضی از مالکین با دولت قرار گذاشته بودند که مالیات خود را مستقیماً و بدون مداخلهٔ مأمورین بلدی Curiales بپردازند. این حق را Autopragia می‌نامیدند و ملکی را که مشمول این حق بود Agri excepti نامیده می‌شد.

این املاک که از آن اشراف و کلیسا بودند معافیت مالیاتی نداشتند لیکن در عین حال چون در حوزهٔ صلاحیت حکومتهای بلدی نبودند وضعشان خیلی بهتر بود در صورتی که وضع املاک مربوط به حکومتهای بلدی روز بروز بدتر می‌شد و در نتیجه مالك مجاور و حتی گاهی همهٔ ملاکین ناحیه‌ای که یکی از املاك اشراف یا کلیسا در آن واقع بود خود را به عنوان رعیت به اربابان املاك مزبور می‌بستند تا از منافع آن بهره‌مند شوند و بدین‌ترتیب دایرهٔ املاك اربابان عمده توسعه می‌پذیرفت و تحمیلات مالیاتی رعایائی که در تحت‌حمایت آنان وارد می‌شدند کاهش می‌یافت و بالنتیجه حوزه‌های Curiales از پرداخت تعهداتی که داشتند عاجز می‌گشتند. خزانهٔ مملکتی از چنین وضعی متضرر می‌شد و با وجود قوانینی که می‌گذشت جلوگیری از توسعهٔ این فساد ممکن نمی‌شد.

در این قوانین رعایائی که در حمایت اربابان بزرگ قرار می‌گرفتند به عناوین کشاورزان وابسته بـه خاك coloni روستائیان vicani زارعین

۱. رجوع شود به جلد اول صفحهٔ ۵۷ـ۵۸ J. B. Bury, op. cit.

۲. رجوع شود به Francis de Zulueta : «De Patrociniis Vicerum»(Oxford studies in Social and Legal History) Paul Vinogradoff, ed. (1909) صفحات ۱۰-۱۱

agricolae دهاتیان rustici مالکین possessores و یا به نامهای coloni_ homologi و metrocnmiae نامیده‌شده‌اند وازهمین عناوین پیداست‌که رعایای مزبور منحصر به کشاورزان وابسته به‌خاك نبودند بلکه تقریباً از همـهٔ طبقات دیگر نیز درمیان آنان بودند[1].

تعیین تعداد و مساحت نسبی اراضی جزء حوزه‌های بلدی و اراضی کلیسا و اراضی مالکین خصوصی و خالصه‌جات دولتی و اتوپراکت (مقصود مـالکینی است که مالیات خود را مستقیم و بدون دخالت حوزه‌های محلی می‌پرداختند) در شام میسر نمی‌باشد . کایتانی متمایل به‌این عقیده است که قسمت اعظم اراضی جزو حوزه‌های بلدی بشمار مـی‌آمد و تعداد املاك کلیسا هم قابل توجه بـود لیکن املاك امپراتوری ومالکین خصوصی چندان زیاد وسیع نبود. مبنای نظر کایتانی این است‌که بنی‌امیه در عراق املاك زیادی را به اقطاع واگذارکردند در صورتی که شمارهٔ اقطاعات در شام بسیار اندك بود و چون آنچه به صورت اقطاعات واگـذار می‌شد عبارت بود از «صوافی» یعنی املاك سلطنتی و امـلاك ملاکینی که بعد از فتح اعراب بی‌صاحب مانده بودند ، پس می‌تـوان استدلال کرد که این قبیل املاك در شام بسیارکم بوده‌است[2].

دلایل زیر در رد نظریهٔ‌کایتانی ممکن است اقامه گردد :

۱. بنی‌امیه به‌لحاظ سیاست خانوادگی صوافی شام را در دست خود نگاه می‌داشتند .

۲. از نقطه نظر سیاسی بهتر بود که با اعطای اقطاعات در عراق عربها را به خاندان حکومتی وفادار سازند .

۳. روایاتی‌که دربارهٔ سوریه به دست ما رسیده در مقام مقایسه با روایات مربوط به‌مصر و مدینه وعراق بسیارناچیز است و لذا ما اطلاع درستی از وضع اقطاعات در شام نداریم .

حقیقت این است که دربارهٔ نـوع اراضی و تعـداد نسبی طبقات مختلف

---

۱. Zulueta, op. cit. , صفحهٔ ۱۴
George Mclean Harper , Jr. , «Village Administration of the Roman Province of syria» (Princeton 1908) ص ۵۸–۶۲

۲. کایتانی «Annali» ج ۵ ص ۴۳۸–۴۳۹ فقرهٔ ۷۷۶

مردم شام اطلاعاتی به دست نیست که از روی آن حتی به تخمین وتقریب بتوان اظهار عقیده کرد .

آیا علاوه بر مالیات ارضی که در بالا مورد بحث بود مالیات سرانه‌ای هم در شام وجود داشت؟ بحث در این موضوع برای روشن کردن مسئله مورد اختلاف کلی مالیات سرانه در اسلام کمك می‌کند .

اینکه در دوران اولیهٔ امپراتوری روم مالیات سرانه‌ای معمول بود مورد اختلاف نیست. به‌گفتهٔ آلپیان Ulpian این مالیات تمام افراد ذکور از ۱۴ تا ۶۵ سال و افراد اناث از ۱۲ تا ۶۵ سال را شامل می‌شد[1].

پیگانیول و تیبولت معتقدند که مالیات سرانه tributum capitis توسط امپراتور کنستانتین (قسطنطین) لغو گردید[2] لیکن فردیناندلات درمطالعهٔ بسیار جالبی ،که ظاهراً از نظر بسیاری از منتقدین دورمانده ، می‌خواهد ثابت کند که حتی در دورهٔ فتح اعراب مالیات سرانه‌ای معمول بوده است[3] .

دلایل لات به‌شرح زیر است :

۱. فرمانی از دقلدیانوس Diocletian (در حدود سال ۲۹۰ میلادی) خطاب به حاکم شام دایر برمنع وی از اخذ هرگونه مالیات اضافی از مردم روستائی‌که در بیرون دیوارهای شهر زندگی‌کرده و مالیات سرانه و مالیات سالیانهٔ annona[4] خود را پرداخته باشند (مجموعهٔ قوانین ژوستینین ، نهم ، ۵۵/۱) این فرمان پیش از زمان‌کنستانتین صادر شده و لات می‌پرسد‌که به‌چه سبب درجزو مجموعهٔ قوانین ژوستینین وارد شده است (لات ۱۴-۱۳).

---

۱. Ulpian , Digest , L, 15. 3. Cf. G.M. Harper, op, cit. صفحهٔ ۶۰

2. Ander Piganiol, L, Impôt de Capitation sous le Bas-Empire (Chambery 1916)
Fabien Thibaolt , Les Impots directs sous le Bas - Empire Romain (Paris 1900)

3. Lot, L, Impot foncier et la Capitation Personnelle (Paris 1928)

۴. مالیات‌خاصی‌از محصول‌که برای‌نگهداری سپاه وتأمین مخارج‌پایتخت گرفته می‌شد .

۲. قانونی که از طرف قسطنطین صادر شده مردم شهری را از پرداخت مـالیات سرانه معاف داشته است (مجموعهٔ قوانین تئودوس ، سیزدهم ، ۱۵/۲ ومجموعهٔ قوانین ژوستینین ، یازدهم، ۴۹).

۳. قانونی‌که‌به‌سال ۳۶۸ یا۳۷۰ صادر شده «aplebeiae capitationis injuria» دختران راهبه و بیوگـانی که از سن و سال ازدواج مجدد گذشته باشند و نیزجوانان‌کمتر از بیست‌سال و زنان بی‌شوهررا ازمالیات معاف‌داشته است (مجموعهٔ تئودوس ، سیزدهم ، ۱۰/۴) (لات ۱۵).

۴. قانونی به‌سال ۳۷۴ نقاشان را از مـالیات سرانه معاف داشته است (مجموعهٔ تئودوس، سیزدهم ، ۴/۴).

۵. لاکتانسیوس Lactanitius در یکی از آثار خود توصیف می‌کند که چگونه مالیات‌سرانه بدون مراعات‌عدالت ازکودکان وپیران وبیماران‌وعاجزان وصول می‌شد.(Liber de mortibus persecutorum,۲۳).

۶. قانونی در دوم ژوئن۳۷۵ که در انتاکیه صادر شده مقرر می‌داردکه کلیهٔ سربازانی‌که سوگند سربازی یادکرده‌اند از مالیات سرانه معاف می‌شوند «immunes propriis capitibus» وسربازی‌که درمیان comitatenses بوده بعداز پنج سال می‌تواند از معافیت مالیات سرانه برای پدر و مادر و زن خود استفاده‌کند (مجموعهٔ تئودوس ، هفتم ، ۱۳/۷).

بنابراین در امکنه و ازمنهٔ مختلفی‌مردم شهری وزنان بی‌شوهروکودکان و پیران و عاجزان «imbecilli et debiles» از مـالیات سرانه معاف بوده‌اند (مجموعهٔ تئودوس ، هفتم ، ۲۰-۴ وکتاب لات صفحهٔ ۲۸ یادداشت ۲).

لات شواهد دیگری اقـامه می‌کند که نشان می‌دهد که اشراف محلی و بازرگانان وپیشه‌وران‌که مالیات تجارت «Aurum negotiatorum» ومالیات پیشه‌وری «Chrysargyron» می‌پرداختند از مـالیات سرانه معاف بودند . از مجموعهٔ این شواهد لات استدلال‌کرده‌که مالیات سرانه بعد از قرن چهارم‌فقط برعهدهٔ کشاورزان‌وابسته به‌خاك Colonus بوده واین‌مالیات به‌عنوان داغ باطله و علامت تعلق به طبقهٔ پـائین اجتماع بشمار می‌آمده است چنانکه از عبـارت «aplebeiae capitationis injuria» همین معنی مستفاد می‌شود .

لات دلایلی برای اثبات نظریهٔ خود می‌آوردکه به نظر من خیلی جالب است[۱].

با در نظر گرفتن این مطالب اینك به روایات اسلامی دربارهٔ فتح شام برمی‌گردیم: نخست از حمص شروع می‌کنیم وخواننده ملاحظه خواهدکردکه روایات دراین باره تاچه اندازه اختلاف دارد :

۱. مردم حمص تسلیم شدند وملتزم گشتندکه یکصد وهفتاد هزار دینار بپردازند[۲]. (قول ابومخنف).

۲. حمص به دست ابوعبیده تسلیم شد ، و او ضمانت کردکه جان و مال مردم و باروی شهر وکلیساها وچاهها مصون بماند لیکن بنا شد که یك‌چهارم کلیسای یوحنای‌قدیس تبدیل به‌مسجد شود . بعضی گفته‌اندکه فرمانده سپاه‌اسلام سمط بن‌الاسودالکندی بود (قول‌واقدی)[۳].

۳. هنگامی که هرقل‌لشکریان‌خود راگرد می‌کرد (پیش ازواقعهٔ‌یرموك) مسلمانان خراج حمص‌را بمردم آن برگرداندند وگفتندکه قادر به‌دفاع‌ازشهر نیستند . لیکن مردم اعتراض کردند وگفتند که مسلمانان را بررومیان ترجیح می‌دهند . پس‌ازواقعهٔ یرموك‌مردم حمص دوباره خراج پرداختند (قول‌ابوحفص الدمشقی)[۴].

۴. شرایط تسلیم حمص عیناً مانند شرایط بعلبك بود (قول ابوحفص)[۵].

۵. بعلبك : وقتی ابوعبیده کار خود را در دمشق بپایان رسانید به سوی حمص روی آورد و در سرراه از بعلبك گذشت . مردم بعلبك امان خواستند وتسلیم شدند و او موافقت کرد و امان‌نامه‌ای به‌شرح زیر از برای مردم شهر

---

۱. لات صفحهٔ ۲۶ـ۴۰

۲. بلاذری ۱۳۰، یعقوبی جلد دوم ۱۶۵

۳. ایضاً ۱۳۱ سطر ۶ـ۹

۴. بلاذری ۱۳۷ سطر ۱۵ـ۱۹

۵. ایضاً ۱۳۱ سطر ۱۴

فرستاد[۱]:

«به‌نام خدا ... این امان‌نامه‌ای است به فلان و فلان فرزند فلان و فلان وبه مردم بعلبك ازرومی وایرانی وعرب؛ برای‌جان ومال وکلیساها ومنازلشان درداخل وخارج‌شهر، وبرای آسیابهایشان. رومیان می‌توانند آزادانه‌رمه‌های خود را تاشعاع پانزده میل بچرانند امـا حق ندارند در هیچ آبـادی سکونت گزینند وچون ماه ربیع وجمادی الاول گذشت می‌توانند به هرجـا که بخواهند بروند. آن‌که اسلام بپذیرد درحقوق وتکالیف‌باما‌یکسان خواهد بود. بازرگانان می‌توانند به‌هرجا وهرنقطه درداخل‌قلمرو ما بروند اماکسانی‌که برمذهب خود باقی بمانند بایستی جزیه و خراج بپردازند[۲]».

۶. مردم حمص به‌موجب قراردادی که شرایط آن مشابه قرارداد دمشق بود تسلیم شدند[۳].

۷. برخی از آنان (مردم حمص) به موجب قراردادی مشابه قرارداد دمشق تسلیم شدند وقبول کردندکه در هرحال نفری یك دینار به‌اضافهٔ مقداری غله برای هرجریب زمین، اعم از اینکه محصول خوب باشد یا بد، بپردازند و گروهی دیگر قرارگذاشتندکه مـالیات آنها به نسبت محصول باشد یعنی در سالهائی که‌کشت خوب باشد مالیات بیشتر ودرسالهای بد مالیات‌کمتر بپردازند. درمورد دمشق و اردن نیز به‌همین شرط عمل‌شدومقررگردیدکه عده‌ای به‌نسبت محصول و عده‌ای مقطوعاً مالیات بپردازند. (قول سیف بن‌عمر)[۴].

این روایات هفتگانه را وقتی باجریان وقایع‌تاریخی تطبیق دهیم‌اختلاف ظاهری آنها از میان برمی‌خیزد.

---

۱. متن عربی امان‌نامه طبق روایت بلاذری چنین است:

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم هذاکتاب امان لفلان بن‌فلان و اهل بعلبك رومها وفرسهاوعربها، علی‌انفسهم واموالهم وکنائسهم ودورهم، داخل‌المدینة وخارجها و علی‌ارحائهم، وعلی‌الروم ان یرعواسرحهم مابینهم وبین خمسة عشرمیلا، ولاینزلوا قریة عامرة، فاذا مضی شهر ربیع وجمادی‌الاولی ساروا الی حیث شاؤوا، ومن اسلم منهم‌فله مالنا وعلیه ماعلینا، ولتجارهم ان یسافروا الی‌حیث ارادوا من البلادالتی صالحنا علیها،وعلی‌من‌اقام منهم‌الجزیة والخراج شهدالله وکفی‌بالله شهیدا».

۲. بلاذری ص ۱۲۹ سطرآخر وص ۱۳۵ سطر ۹

۳. یوتیخا ص ۱۶ سطر ۲۰؛ کایتانی ج ۳ ص ۴۳۶ فقرهٔ ۲۱۴

۴. طبری ج ۱ ص ۲۳۹۲ سطر ۸ـ۱۲

حملهٔ نخستین عرب به شهر حمص پیش از نخستین فتح دمشق صورت گرفت . فرمانده این سپاه سمط بن الاسود الکندی بود و اینکه در روایت دوم (قول واقدی) او را ابوعبیده معرفی کرده‌اند اشتباه است . سمط مطالبهٔ پول می‌کرد ومردم حمص امان می‌خواستند ، عربها ضمانت کردند که آسیبی به‌مردم شهر وارد نشود و مردم شهر متقابلاً مبلغ یکصد وهفتاد هزار دینار باج برعهده گرفتند . روایات شمارهٔ ۱ و شمارهٔ ۲ مربوط به‌این واقعهٔ تاریخی است وقضیه با آنچه در اولین تسلیم شهر حیره در سواد اتفاق افتاد قابل مقایسه می‌باشد . در این قرارداد احتمالاً بعداز آنکه حمص متعاقب اولین محاصرهٔ دمشق برای دومین بار بدست عربها افتاد تغییراتی داده شده است .

باپیشرفت هرقل عربها از حمص عقب نشستند ودراین هنگام بود که طبق روایت شمارهٔ ۳ باجی راکه وصول کرده بودند پس دادند زیرا قادر به حمایت مردم شهر نبودند . بکر این روایت را قبول ندارد ومدعی است که عربهادراین عصر آن مایه از رشد فکری نداشتند که ارتباط بین باج و حمایت را دریابند . کایتانی بطورکلی با بکرموافقت دارد گرچه وی در اینکه عربها توانسته باشند که در دوران اشغال رومیان باجی از مردم وصول کنند تردیدکرده است[1].

این مطلب را همه می‌دانند که پیغمبر اسلام جبایت را در برابر حمایت قرارداد ، ودر قرآن آمده که مؤمنین باید باکافران چندان بجنگند که آنان جزیه بپردازند بنابراین بکر وکایتانی باید برای اثبات مدعای خود راهی جز گمان وتقریب درپیش بگیرند ودلایل‌کافی اقامه‌کنند . به‌هرحال فتح سوریه در نتیجهٔ خصومت سکنهٔ سامی آنجا با اربابان رومی خود بسهولت میسر شد واز همین‌جا می‌شود حدس زدکه مردم حمص عرب را بررومیان ترجیح می‌داده‌اند. نکتهٔ دیگراینکه استرداد باج به‌اهالی‌شهر ازلحاظ سیاسی موجب تقویت‌اعراب می‌گشت وفاتحین عرب در آغاز حرکت دستورهای دقیقی راجع بطرز معامله بامردم محلی از عمر دریافت‌کرده بودند[2] . بنابراین روایتی‌که در این باره

۱. کایتانی ج ۳ ص ۴۳۳ فقرهٔ ۲۱۵ حاشیهٔ ۱ و۲

2. M.J. de Goeje, «Mémoire sur la Conquête de la Syrie» (leyden 1864) pp. 14-15

وارد شده غیر محتمل بنظر نمی‌رسد مخصوصاً اینکه قول راوی ناشناس سریانی هم که می‌گوید : باجی‌که از دمشق گرفته شده بودپیش از جنگ یرموک مسترد گردید مؤید آن است [۱].

بعداز جنگ یرموک که حمص برای سومین بار مسخر شد قرارداد قطعی نهائی دیگری منعقد گردید . دربارهٔ این قرارداد چیزی نمی‌دانیم جز آنکه گفته‌اندکه شرایط آن مطابق باشرایط قراردادهای بعلبك و دمشق بوده‌است . این دو قرارداد همان است‌که دربالا بهشماره‌های ۷و۵ دربارهٔ آنها اشارت رفت ولی باید متوجه بود که در شمارهٔ ۵ علاوه بر تأمینهای معمولی به جای باج عنوان «خراج وجزیه» بکار رفته است .

کایتانی همانطورکه رسم اوست آنچه را که مربوط به مالیات ارضی و سرانه است نفی‌می‌کند اما باقی مطلب راکه مربوط به‌حمایت رومیان استقبول دارد . دمشق در دسامبر سال ۶۳۶ میلادی‌گشوده شد وبعلبك‌کمی پس از آن تاریخ. بنابراین فصل برای تخلیهٔ شهر چندان مساعد نبود و بهمین جهت به رومیان تا ماه ژوئن ۶۳۷ مهلتداده شد[۲]، این بیان دور ازواقع بنظر نمی‌رسد.

کلیدکشف قراردادهای نهائی‌که درشام مورد عمل واقع شده مطالبی‌است که در ذیل شمارهٔ ۷ آمده است . از گفتهٔ سیف بن عمر برمی‌آیدکه درشام دو نحوهٔ عمل موجود بود یکی‌مالیات ثابت نفری یك دینار به‌اضافهٔ مقدار معینی‌غله در هرجریب ودیگری مالیات نسبی یامقاسمه در موقع درو ، گرچه مأخذ این روایت طبق معمول مورد غضب ولهاوزن وبکر می‌باشد ، بکر سخن سیف‌بن‌عمر را در این باره قبول دارد و می‌گوید عربها سیستم بیزانسی را دربارهٔ خالصه‌جات و اراضی اتوپراکت‌که مالیات براساس مقاسمه می‌پرداختند حفظ کردند درصورتی‌که اراضی‌جزو حوزه حکومتهای بلدی‌مشمول مالیات مقطوع بودند[۳]. نظر بکر در این باره قابل قبول است ، مثالهائی از مالیات مقطوع به‌نرخ یك

۱. «Chronicum Anonymum ad annum Christi 1234 Pertinens» ed J.B. Chabot, CSCO Scriptores Syri, III. Series XIV (1937) P. 195

۲. کایتانی ج ۳ص ۴۳۵ فقرهٔ ۲۱۳ حاشیهٔ ۱

۳. کایتانی ج۳ ص ۴۳۹ فقرهٔ ۲۲۵ حاشیهٔ ۲

دینار در انتاکیه[1] ، دمشق[2]، قنسرین[3]، حلب ومنبج[4]، دیده می‌شود .

ظاهراً لاذقیه تنها شهری بودکه مبلغ مقطوعی باج که قابل کسروافزایش نبود دربارهٔ آن معلوم گردید[5].

کایتانی از متحدالشکل بودن مقررات عهدنامه‌ها حدس می‌زندکه اصول کلی زیر از طرف عمر برای درج در همهٔ عهدنامه‌ها ابلاغ شده بود :

۱. اینکه مردم حکومت عرب را برسمیت بشناسند .

۲. مالیاتی راکه درگذشته می‌پرداختند بپردازند .

۳. روش ممیزی مالیات که سابقاً معمول بوده همچنان ادامه داشته‌باشد.

۴. جان ومال ومذهب مردم تضمین شود .

۵. هرکس بخواهد دیار خود را ترك گوید آزاد باشد[6].

از کایتانی عجیب می‌نمایدکه این مایه ازابتکار را برای عمرقائل گردد. اینکه تعلیماتی از طرف خلیفه صادر شده بود مخصوصاً دربارهٔ مواد شمارهٔ ۱و۴ و ۵ بالا تردیدی نیست ولی دربارهٔ مواد شمارهٔ ۲ و۳ چنانکه از بحث ما روشن خواهد شد ، به قطع نمی‌توان گفت‌که جزو دستورات خلیفه بوده است .

در دمشق نیز مانند حمص دو عهدنامه بسته شد. دریکی‌فقط پرداخت باج قید شده بود[7]، اما دومی نرخ مالیات یك دینار را مقرر می‌داشت[8].

از این عهدنامه‌ها روشن است که عربها مانند اسلاف خود رومیان از مقامات بلدی به‌عنوان عاملین‌خراج استفاده‌کرده‌اند. اما موضوع دیگری‌که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا نظام مالیاتی رومیان براساس نرخ ثابت بقرار واحد iugum نیز مورد اقتباس اعراب قرارگرفته یا نه ، ممکن‌است گفت که خراج نفری یك دینار همان مالیات یك دینار به قرار هر iugum

۱. بلاذری ص ۱۴۷ سطر ۷ـ۱۲

۲. ایضاً ص ۱۲۴ سطر ۱۸ـ۲۰

۳. ایضاً ص ۱۴۴ سطر ۱۷ـ۱۹

۴. یعقوبی جزء دوم ۱۶۱ سطر ۷ـ۹

۵. بلاذری ص۱۳۳ سطر ۴ـ۵

۶. کایتانی ج ۳ ص ۸۰۹ و۸۱۰ فقرهٔ ۳۲۰

۷. بلاذری ص ۱۲۱ سطر ۹ـ۱۳

۸. ایضاً ص ۱۲۴ سطر ۱۸ـ۲۰

می‌باشد که در زمان رومیان مرسوم بود وامپراتور در فرمان سالانه delegatio خود مقرر می‌کرد. چون iugum هم لااقل در تئوری عبارت بود از مقدار زمینی که یك نفر می‌توانست آن را بکارد. ولی دلیلی برای اثبات این نظریه در دست نیست واجماع روایات حاکی از تعلق مالیات برافراد را نیز نمی‌توان از چشم دور داشت . مقامات بلدی‌خود نیز دل‌خوشی از وضع سابق نداشتند ومایل‌بودند از آن مقررات پیچ درپیچ که ورای فهم عربها بود رهائی یابند .

اصل جمع‌آوری خراج بمبلغ ثابتی از هرفرد ذکور ، اصلی ساده و سهل‌الفهم وحتی سهل‌الاجرا بود وبطوری‌که دیده‌ایم وخواهیم دید همین‌اصل در بین‌النهرین ومصر نیز مورد عمل بود .

عربها دستگاه‌سابق رومی‌را رهاکردند و به‌جای‌آن طرز ادارهٔیکنواخت بسیار متمرکزی را برقرار ساختند و در عین حال‌که اقسام مالیاتها از قبیل مالیات ارضی وسرانه ورسوم گندم embolé و عوارض فوق‌العاده را محفوظ نگهداشتند روش ممیزی وجمع‌آوری را تا درجهٔ زیادی ساده‌تر وبهتر کردند . با توجه به‌اینکه عربها درمصر دستگاه رومی را حفظ نکردند مشکل می‌توان پذیرفت‌که همان دستگاه را درسوریه حفظ کرده باشند . مدارك زیادی به‌دست است‌که عربها سیستم مالیات ایرانی را در مشرق حفظ کرده‌اند ولی در مورد سوریه چنین‌مدارکی موجود نیست . بلکه‌یك روایت سریانی‌که مؤلف آن معلوم نیست درست عکس این مطلب را می‌رساند . این روایت می‌گوید که خلیفه بفرمود که سردارانش به هنگام عقد صلح بابلاد مفتوحه مقرر دارندکه مردم بلاد مفتوحه «اگربخواهند درجای خود بمانند وزندگی خود را طبق قوانین‌ورسوم موجود قبل از فتح ادامه دهند لکن به‌هرحال باید مالیاتی را که برآنان مقرر گردیده‌است بپردازند .»[1]

بنابراین بنظرمی‌رسدکه‌نظام مالیات براساس iugum بافتوحات مسلمین از میان رفته ومأمورین حکومتهای بلدی curiales مأمور شده‌اند که به‌جای آن مبلغ مقطوعی به‌نسبت تعداد جمعیت ووسعت اراضی محل جمع‌آوری کنند .

1. «Chronicum Anonymum ad annum Christi 1234 pertinens» XIV, p. 188.

درمورد اقسام دیگر اراضی-خالصجات و اراضی اتوپراکت- اطلاعات زیر در دست است:

۱. اراضی سلطنتی سابق به صورت اقطاعات واگذار شد[۱].

۲. اراضی که مالکین‌شان آنها را گذاشته ورفته بودند به‌صورت اقطاعات درآمد ومسلمانان می‌توانستند بااجازهٔ حاکم اراضی موات واراضی لم‌یزرع را تملک کنند[۲].

۳. معاویه درزمان خلافت عثمان ساخلوهای قوی در سواحل درباوبنادر عمده گماشت وبرای تأمین وضع مستقری در ساخلوهای مزبور املاکی را که صاحبان سابق آنها رها کرده ورفته بودند به‌صورت اقطاع به‌افراد ساخلوها واگذار کرد[۳].

از این مراتب معلوم می‌شود که عربها املاک خصوصی مجهول‌المالك وهمچنین املاك سلطنتی را مصادره کردند و نسبت به‌آنها طرز اداره‌ای مخالف باآنچه دربارهٔ اراضی مشمول حوزه‌های محلی داشتند در پیش گرفتند. بسیاری از اراضی مزبور را عربها به‌صورت اقطاع واگذار کردند اما نکته‌ای هست که اگرچه اصل کلیهٔ اقطاعات از اینگونه اراضی بود لیکن عکس این مطلب درست نیست یعنی کلیهٔ این قبیل اراضی به‌صورت اقطاعات درنیامدند چه‌بنی‌امیه بسیاری ازآنهارا برای خود حفظ کردند که در زمانهای بعد نیز از همین‌اراضی برای دادن اقطاعات استفاده شده است[۴].

بنابراین کلیهٔ اراضی خالصه واملاك بزرگ Latifundiae که از نظر مالیاتی جزو توابع یکی از شهرها نبود وبه‌عنوان اقطاع نیز واگذار نشده بود به‌صورت اراضی خراجی درآمد و ملك دولت بشمار آمد، دولت از این املاك خراجی به‌نسبت محصول(مقاسمه) اخذ می‌کرد. چون مسلم است‌که روستائیان

---

۱. طبری مجلد اول صفحهٔ ۲۳۹۲ سطر ۲

۲. بلاذری ص ۱۵۲ سطر ۱۳-۱۵

۳. ایضاً ص ۱۲۶ سطر ۱۸ و ص ۱۲۷ سطر ۳ وص ۱۲۸ سطر ۷-۱۲ وص۱۳۳ سطر۲۰ وص ۱۳۴ سطر ۴ وص ۱۴۸ سطر ۱-۵

۴. بلاذری ص ۱۴۸ به‌بعد

مالیات سرانه به رومیـان می‌پرداختند طبیعی بنظر می‌رسد که پرداخت آن در زمان عربها نیز ادامه یافته باشد. اولین تغییر در نظام بیزانس زمانی پیش‌آمد که عمر دستور داد همهٔ طبقات اجتماع را مشمول مـالیات سرانه قرار دهند. همانطورکه این دستور را دربارهٔ سواد هم‌که دهقانـان ودیگر مأمورین دولتی طبق معمول ایرانیان از مالیات معاف بودند اجرا کردند. میکائیل سریـانی می‌گویدکه عمر دستور داد سرشماری مربوط به مـال رؤس (مـالیات سرانه) Rishobkesp درکلیهٔ نواحی‌کشور او انجام دهند ومالیات سرانه درسال ۹۵۱ (۶۳۹-۶۴۰) به‌مسیحیان نیز تعلق گرفت[۱].

تئوفانس Theophanes می‌گوید که در سال سی‌ام حکومت هرقل عمر اراضی ومردم وحیوانات و نخیلات را شماره کرد[۲].

داستان جالبی دربارهٔ جبلة بن‌الایهم پادشاه غسان آمده است. سه روایت دربارهٔ این داستان هست که هرسه از نظر توالی وقایع باهم اختلاف دارند اما همه در این معنی متفق‌اندکه عمر از پادشاه مزبور مالیات سرانه مطالبه‌کرد و او ازپرداخت آن سر باز زد. طبق روایت یعقوبی، جبله بعد از جنگ یرموك به‌خانهٔ خود رفت وکمی پس ازآن پیغامی دریافت کردکه زمینهـای او مشمول خراج شده است وخود او نیز باید جزیهٔ سربدهد. جبله در پرداخت خـراج زمین حرفی نداشت اما ازقبول مالیات سرانه خودداری نمود و گفت «جزیه را رعایا(العلوج) می‌پردازند ومن‌عربم[۳]».

این داستان از آن لحاظ جالب است که قول لات را تـأیید می‌کند که می‌گوید در رژیم مالی رومی فقط‌کشاورزان مشمول مالیات سرانه بودند و این مالیات در نظر عامه نشانی از تعلق به‌طبقات پائین اجتماع بود.

مسلماً پادشاه غسانی، مالیات سرانه به‌رومیان نمی‌پرداخت وبههمین‌جهت

---

۱. میکائیل سریانی ج ۲ دفتر ۳ ص ۴۲۶

۲. تئوفانس ص ۵۵۲

۳. یعقوبی ج ۲ ص ۱۶ سطر ۱۰-۱۴ متن روایت یعقوبـی این است: «وانما یؤدی الجزیة العلوج وانا رجل من‌العرب». برای روایات دیگر مراجعه شود به‌بلاذری ص ۱۳۶ سطر ۵-۹ و ۱۰۵-۱۴.

درزمان عربها نیز برای اینکه زیربار این تحقیر نرود مرز و بوم خود را فرو گذاشت وبگریخت .

در مورد سرشماری عمر روایتی هم داریم که جزیه در شام در آغاز کار يك دینار بود و عمر آن را تغییر داد و مقرر کرد که درجه‌بندی شود : حد اکثر آن چهار دینار بود که شامل توانگران می‌شد و برای طبقات متوسط و سوم نرخ کمتری تعلق می‌گرفت[۱].

بنابراین به موجب مدارك موجود در منابع عربی و سریانی و رومی ، عمر بعد از انجام سرشماری ، کلیهٔ افراد غیرمسلمان را مشمول مالیات سرانه قرار داد .

این روایت دربارهٔ عمل عمر با قسمت دیگر از مطالب میکائیل سریانی منافات دارد. وی می‌گوید : «به سال ۹۸۰ رومی و سال ۲۷ از حکومت کنستانس وسال نهم حکومت معاویه و سال ۵۴ عربی ، ابوالاعور روستائیان مسیحی را برای ممیزی مالیات درسوریه سرشماری کرد. تا این تاریخ فلاحین مسیحی چیزی به اعراب نپرداخته بودند[۲]». کلمه‌ای که در متن برای مالیات استعمال شده Madatha است[۳] . در تعیین تاریخ این وقایع آشفتگی زیادی دیده می‌شود. سال ۹۸۰ رومی مصادف بانخستین سال حکومت یزید اول است، نهمین سال حکومت معاویه پنجاهمین سال هجرت بود نه پنجاه و چهارمین . این فرض که روستائیان تا این تاریخ هیچگونه باجی نمی‌پرداختند مسخره بنظر می‌رسد و با مطالب قبلی میکائیل سریانی تطبیق نمی‌کند . تنها طریق توضیح این‌روایت مضطرب این‌است که بگوئیم تا تاریخ دوم معاویه مالیاتهای روستائیان از ملاکین وصول می‌شد و آنها مالیات را به صورت حق‌الارض از روستائیان جمع آوری می‌کردند، اما معاویه با تجدیدنظر عمومی درسازمان مالی روش جمع آوری را عوض کرد و روستائیان از آن پس مستقیماً و بدون وساطت ملاکین مالیات خود را می‌پرداختند .

---

۱. بلاذری ص ۱۲۴ سطر ۱۳ - ۱۶
۲. میکائیل سریانی ج ۲ دفتر ۳ ص ۴۵۰
۳. ایضاً ص ۵۴۶ سطر ۶

خوانندگان توجه خواهند فرمود که ادارهٔ امور مالیاتی در شام خیلی شبیه وضعی است که در بین‌النهرین بوده و مطالبی که دربارهٔ نومسلمانان در اواخر فصل گذشته آوردیم در مورد شام هم مصداق دارد واحتیاج به تکرار آنها نیست . اما راجع به اصلاحات عمربن عبدالعزیز و جریانات بعدی در فصل دیگر سخن خواهیم گفت . اینك لازم بنظر می‌رسد که قبل از خاتمهٔ کلام در این باره و شروع به بحث در مورد مصر ملاحظاتی نیز دربارهٔ تسخیر بیت‌المقدس بیفزائیم . این اطلاعات مبتنی است بر عهدنامهٔ معروف عمربن خطاب که به نظر تریتون Tritton مجعول می‌باشد[۱]. اینکه عمر درتسخیر بیت‌المقدس به‌آن‌شهر رفته،وعهدنامه‌ای باپاتریارك آنجا موسوم بهسوفرونیوس Sophronius منعقد کرده مورد تأیید مورخین مسیحی و اسلامی است . تنها اشکال مطلب اینجاست که شرایط تسلیم چه بوده است . بلاذری می گوید این شرایط عین شرایطی بود که در مورد شهرهای شام مقرر گردیده بود[۲] . یعقوبی می گوید که عربها جان و مال وکلیساهای مردم شهر را تضمین کردند[۳]. روایت یوتیخا Eutychius نیز در معنی منطبق با این قول است[۴]. میکائیل سریانی می گوید که عهدنامه‌ای بسته شد اما تنها مطلبی از مقررات آن که ذکر می کند منع یهودیان از زندگی در بیت‌المقدس می‌باشد[۵]. تئوفانس Theophanes می گوید که سوفرونیوس برای همهٔ فلسطینیان امان گرفت[۶]. روایت مشروحی از این عهدنامه در طبری دیده می‌شود از قول سیف بن‌عمر که شرایط آن به قرار زیر است :

۱. به‌جان ومال وکلیساها وصلیبها وکلیهٔ چیزهای‌مربوط بمذهب مسیح امان داده می‌شود .

---

۱. تریتون ، «The Caliphs and Their Non Muslim Subjects» (London 1930) Ch. I .

۲. بلاذری ص ۱۳۸ سطر آخر

۳. یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۷ سطر ۱۶–۱۹

۴. یوتیخا ص ۱۶

۵. میکائیل سریانی ج ۲ ص ۴۲۵

۶. تئوفانس ص ۵۱۹

۲. از تبدیل کلیساها به منازل مسکونی یا تخریب آنها و از غصب اراضی صلیبها و متصرفات متعلق به کلیسا خودداری خواهد شد.

۳. هیچکس به مناسبت مذهب مورد تعرض واقع نخواهد شد.

۴. یهودیان بیت‌المقدس را ترک خواهند گفت.

۵. مردم شهر مانند شهرهای دیگر باید جزیه بپردازند.

۶. رومیان می‌توانند بسلامت شهررا ترک کنند.

۷. رومیانی که درشهر بمانند مانند سایرین مشمول مالیات خواهند بود.

۸. اهالی شهر نیز می‌توانند با رومیان از شهر بیرون روند.

۹. هیچ مالیاتی تا هنگام درو مطالبه نخواهد شد[1].

می‌توان قبول کرد که روایتهای دیگر ازاین عهدنامه که متضمن شرایطی دربارهٔ لباس مسیحیان و نواختن ناقوس و اقامهٔ اعیاد و غیره می‌باشد مطالبی است که دردوره‌های بعدی بر آن افزوده‌اند اما دلیلی نداریم بگوئیم که روایت طبری هم مجعول و غیرمعتبر است. چه این مقررات همان است که دربارهٔ قراردادهای دمشق (بلاذری ۱۲۱)، بعلبك (بلاذری ۱۳۰)، رقه (بلاذری ۱۷۳) والرها (بلاذری ۱۷۴) دیده می‌شود. این مقررات با روایت موثق یوحنای‌نیقوی درباره اسکندریه[2] نیز مطابقت دارد وتنها نقطهٔ اختلاف این‌است که در مورد اسکندریه به یهود اجازه داده شده بود که در شهر باقی بمانند.

نکتهٔ دیگر اینکه شرایط عهدنامه مشتمل بر تضمینات مشروحی است که منطقاً اسقف بیت‌المقدس می‌بایستی درصدد تحصیل آن باشد و جهت معقولی هم برای خودداری عمر از دادن آن تضمینات بنظر نمی‌رسد. بنابراین ممکن‌است چنین نتیجه گرفت که روایت صحیح دربارهٔ عهدنامهٔ بیت‌المقدس همان است که طبری در مجلد اول صفحهٔ ۲۴۰۵ الی ۲۴۰۶ ذکر کرده است.

---

۱. طبری ج ۱ ص ۲۴۰۵-۲۴۰۶

۲. یوحنای نیقوی ص ۱۹۳-۱۹۵، فصل ۱۲۰ ص ۱۷-۲۱

۵

مصر

در مورد سازمان مالیاتی مصرمدارك بیشتری داریم . این مدارك عبارت است از اوراق گرانبهای پاپیروسی که به دست ما رسیده لیکن تنظیم این‌مدارك بنحوی که بتواند مسائل مشکلی را که طرح می‌شود روشن سازد کار آسانی نیست. چه‌غالب ماخذ پاپیروسی مربوط است به مصرعلیا وفقط قسمت‌کمی‌ازآن به دلتای نیل ارتباط دارد و در مورد شهر مهم اسکندریه اصلاً مدرکی ازاوراق پاپیروس بدست نیامده است .

سازمان اداری که در زمان فتح اعراب در مصر موجود بود ابتدای آن به روزگار دولت ژوستینین می‌پیوست . بر طبق این سازمان‌کشور به پنج‌ایالت تقسیم می‌شد : مصر، لیبیا ، مصرعلیا Thebaid اگستامنیکا Augustamnica و آرکادیا . هر ایالت تحت‌نظر یك حکمران اداره می‌شد که جامع اختیارات کشوری و لشکری بود و او را «دوك» می‌نامیدند و هر ایالت بـه چند ولایت تقسیم می‌شد که تحت‌نظر یك مأمور کشوری بـه نام praeses اداره می‌شد . ولایات‌نیز به نوبهٔ خود تقسیمات مختلفی داشتند از قبیل نواحی pagarchies و حکومتهای بلدی municipalities و املاك اتوپراکت autopract [1] و همانطورکه در مورد سوریـه گفتیم قصد دولت روم این بود که حکومت بلدی Polis را با توابع و لواحق آن enoria به عنوان واحد اساسی در سازمان حکومت محلی و امر جمع‌آوری مالیات قرار دهد[2].

---

1. Germaine Rouillard, ‹L'administration civile de l'Egypte byzantine› (Paris, 1923) , p. 33.

2. Ulrich Wilken and L . Mitteis , «Crundzüge und Chrestomathie der papyruskunde› (Berlien , 1912) , vol . I , PP. 78-79 , Mattias Gelzer «Studien Zur Byzantinischen Verwaltung Ägyptens» (Leipzig 1909) P. 68

آریستوکراسی ادارهٔ محلی درشهر عبارت بود از طبقاتی‌که Curiales یا bouleutai و boulé نامیده می‌شدند و اینهـا عبارت بودند از ملاکین و روحانیان و اشراف که ازمیان خود کسی را بعنوان محصل exactor انتخاب می‌کردند و او ریاست امور مالی را برعهده داشت[۱] آبادیهای‌کوچك وابسته به شهر ها نیز مشابه همین نظام اداری را در مقیاس کوچکتری داشتند و در این آبادیها قدرت دست کدخدایان protokometes بود[۲]

همانطورکه در مورد سوریه گفتیم توسعهٔ دایرهٔ سیستم حمایت از اهمیت حکومتهای بلدی کاست و هم در نتیجهٔ آن مالکیتهـای بزرگ بوجود آمد که با استفـاده از حق اتوپراگیا مالیاتهـا را مستقیماً و بدون مداخلهٔ مأمورین حکومت بلدی می‌پرداختند. دولت چندین بار درصدد برآمدکه با وضع قوانین ومقررات از توسعهٔ این امر جلوگیری نماید. از جمله اقداماتی‌که دراین‌باره بعمل آمد می‌توان قانونی را ذکرکرد که به موجب آن ممنوع شده بـود کـه تمام و ششدانگ یك آبادی تابع سیستم املاك خصوصی‌گردد . اما تدابیری که در این راه اتخاذ گردید نتیجهٔ موفقیت‌آمیزی نداشت[۳]، مانـع بزرگ در این طریق آن بود که نفوذ سیاسی و اقتصادی در دست عدهٔ معدودی از مالکین بود که هم املاك اتوپراکت را در اختیار داشتند و هم مناصب حکومتی را به‌عنوان دوك ، والی و رئیس دارا بودند . بعنوان مثال بارزی از این قبیل خانواده‌ها؛ خاندان آپیون Apion را می‌توان نام برد. آپیون اول درسال ۵۱۸ میلادی حکمران کل Praetorian prefect بود و پسرش استراتژیوس Strategius بسال ۵۲۳ حاکم مصر بـود و در سنوات ۵۳۳ و ۵۳۸ سمت وزارت دارائـی count of the Largesses را داشت . آپیون دوم درسال ۵۴۹ حاکم ایالت مصرعلیا Thebaid بود و افراد دیگر این خاندان نیز مناصب مهـم دولتی را در مصر و قسطنطنیه داشتند . [۴]

---

1. Wilcken and Mitteis, vol. I , pp. 77, 79, 81, 229

2. Rouillard, P. 64.

3. Edward Rochie Hardy, Jr. , ‹The Large Estates of Byzantine Egypt› (New York, 1931) , PP . 22 – 24; Gelzer, PP 99 ff; Rouillard, PP. 9–13; Wilcken and Mitteis, P.82.

4. Harday, PP. 26–32

مشکل بتوان تصور کرد که افراد خاندان آپیون بعنوان مسئولین حکومتی بر خلاف مصالح شخصی خود رفتار کرده باشند . شواهد و مدارکی هم بدست است که خلاف این تصور را نشان می‌دهد .

و نیز طبقهٔ دیگری از دولتیان بعنوان pagarchs وجود داشتند که از مالکین بزرگ بودند . بدرستی معلوم نیست که این طبقه کی بوجود آمده بود ولی نخستین بار نام آنرا در مدارك مربوط بقرن پنجم می‌یابیم. بعضی از افراد این طبقه ملقب بلقب سالار strateletai بودند و در عین حال از سرکردگان سپاه بشمار می‌آمدند. معمولاً لقب مزبور بدنبال اسم شهری که اقامتگاه آنان بود ذکر می‌شود . اختیار عزل این سالاران با شخص امپراتور بود[1] . چنین بنظر می‌رسد که ایجاد ناحیه‌ها pagarchy که تقریباً با nome های قدیم تطبیق می‌کند تدبیری بود برای اصلاح خلل حاصله در سیستم ادارهٔ محلی که در نتیجهٔ از میان رفتن حکومتهای بلدی و توسعهٔ املاك اتوپراکت ایجاد گردیده بود . عقیدهٔ گلزر Gelzer این است که اختیارات پاگارك Pagarch ها فقط در مناطق روستائی خارج حوزه حکومتهای بلدی بود[2] اما خانم رویارد Mlle. Rouillard بعد از مطالعهٔ دقیق مدارك موجود به این نتیجه رسیده است که اختیارات پاگارك Pagarch شامل داخل و خارج شهر ها هر دو را شامل می‌شد گرچه وظیفهٔ جمع‌آوری مالیات اتوپراکت با او نبود و کوریالها Curiales همچنان مسؤولیت جمع‌آوری مالیات را برعهده داشتند[3].

تشخیص و جمع‌آوری مالیاتها به شرح زیر صورت می‌گرفت : سالی یك بار در ماه ژوئیه یا اگست حکمران کل خاور - Praetorian Prefect of the Orient منشوری delegatio خطاب به‌والی praesas هریك از ولایات صادر می‌کرد . در این منشور نرخ ممیزی مالیاتهای مورد مطالبه به نقد معلوم می‌گشت و نیز میزان عواید مالیاتی که برای تأمین مخارج داخلی مصر و مبالغی که به خزانهٔ وزارت دارائی Treasury of the Sacred Largess و به خزانهٔ حکمران کل Praetorian Prefect می‌بایستی ایصال گردد تعیین

1. Wilcken and Mitteis , PP. 83 – 84; Rouillard, PP. 50–52.
2. Gelzer, P. 96.
3. Rouillard, PP. 50 – 60

می‌شد . وقتی والی هر ولایتی سهمیهٔ خود را معلوم می‌کرد منشور delegatio را در ماه سپتامبر یا اکتبر منتشر می‌ساخت . اختیارات و مباشرت مستقیم والی فقط شامل املاك اتوپراکت بود و مسؤولیت جمع‌آوری مبالغی که برعهدهٔ حکومتهای بلدی وروستائی بود با رؤسای نواحی یاپاگارکها بود که کدخدایان دهات protoconetes یا کوریالهای شهرها را مأمور این کار می‌کرد . پس محصل exactor با معاونین خود به ممیزی و جمع‌آوری مالیات از املاکی که مردم شهر در داخل وخارج شهرها داشتند می‌پرداختند [1] اما در روستاها ممیزی و جمع‌آوری مالیاتها بر عهدهٔ کدخدایان بود که آن را مستقیماً به حاکم ایالت می‌پرداختند . در مورد اراضی بایر کدخدایان موظف بودند که ازمیان سکنهٔ روستا اشخاصی را برای زراعت آنها درنظر بگیرند. امر تشخیص مالیات زارعین وابسته به زمین coloni که در املاك اتوپراکت کار می‌کردند توسط مباشرین مالك و بدون مداخلهٔ مأمورین حکومتی انجام می‌شد .

بنابراین وظیفهٔ هریك از رؤسای نواحی منحصر بود به اینکه مبلغ کلی برآورد شدهٔ مالیات را بین شهرها و روستاهای مختلفی که در قلمرو او بود سرشکن کند . حکمران ایالت (دوك) وظیفه‌ای از لحاظ ممیزی حصه‌های مالیاتی برعهده نداشت بلکه فقط مقادیر وصول شده را تحویل می‌گرفت و نیز تأمین قوای نظامی وپلیسی لازم برای حسن اجرای امر وصول برعهدهٔ او بود. شورای بلدی مالیاتهای مقرره را یکسره به مأمورین حاکم ایالت می‌پرداخت، اما روستاها مالیات خود را به‌رئیس ناحیه می‌پرداختند و اوآن را به حکمران ایالت می‌فرستاد . املاك اتوپراکت مالیاتهای خود را به حکام ولایات می‌دادند و او آنها را به حکمران ایالت می‌فرستاد[2] .

در اینجا نکتهٔ بسیار مهمی هست بدین تفضیل که در اسناد پاپیروسی مطلقاً ذکری از iugum دیده نمی‌شود . همچنین از جداول ممیزی این مطلب برنمی‌آید که سیستم دقلدیانوس Diocletian در مرحلهٔ اخیر وصول مورد توجه‌بوده باشد . اگرچه قانون تئودیوس Cod. Theod. VII درصفحهٔ ۶سطر ۳ دلالت دارد بر اینکه کشور مصر به قطعاتی به نام terrena iuga منقسم

1. Gelzer, PP. 39, 52, 61–62.
2. Rouillard, PP. 80–100.

بوده است[۱] وشاید در توضیح مطلب بتوان گفت که در شمارش اراضی و سکنه ، تقسیماتی منطبق بر سیستم iugum ملحوظ بوده که صورت و ارقام آن در اختیار pagarch ها و praeside ها بوده است و آنان از روی صورت مزبور حصهٔ کلی هرکدام از شهرها و روستاها را حساب و برآورد می‌کرده‌اند امـا کدخداها و متصدیان مالیاتی شهرها curial officials در مورد تعیین بدهی مالیاتی هریك از افراد اختیار مطلق داشته‌اند .

بحث ما تااینجا مربوط بود به موضوع مالیاتهای نقدی . اما رسوم گندم embolé که مستقیماً بهقسطنطنیه فرستاده می‌شد درمسؤولیت حکمران اگستال Augustal و مصرعلیا Thebaid بود و برای جمع این مـالیات مساحان دولتی را مأمور می‌کردند که علاوه بر تعیین مساحت اراضی نسبت بـه کیفیت آب و حاصلخیز بودن اراضی نیز اظهارنظر کنند[۲].

و بالاخره سؤال دیگری که پیش می‌آید این است که آیا مالیاتهای نقدی جزئی از مالیات سرانه بشمار می‌آمده است؟ تقریباً پنجاه فقره ازاسناد پاپیروسی از مالیاتی به عنوان andrismos یا diagraphy نام برده‌اند که به هنگـام جمع‌آوری آن گاهی مؤدیان را به حسب کـویهای شهر تقسیم‌بندی می‌کرده‌اند . و نیز این اسناد نشان می‌دهد که مالیات سرانه‌ای را هم که عربها وضع کردند به عنوان diagraphon می‌نامیده‌اند .

ازمجموعهٔ این ملاحظات مسلم می‌شود که درکشور مصر مالیات سرانه‌ای واقعاً وجود داشته است و این عقیده‌ای است که بل Bell و ویلکن Wilcken و وسلی Wessely و رویارد Rouillard ودیگران هم برآن رفته‌اند[۳]. مالیات بر کسب را که در شهرها گرفته می‌شد اناستاسیوس Anastasius ملغی کرد و به‌جای‌آن مبالغی را برعهدهٔ صنوف مختلف مقرر داشت که در واقع‌همان مالیات سرانه بود .

بحث دربارهٔ انواع زواید و فوق‌العاده‌ها وعوارض وبیگاریها که درسیستم مالیاتی مصر وجود داشت لازم بنظر نمی‌رسد . همینقدر باید گفت که انـواع

1. Wilcken and Mitteis, P. 220
2. Rouillard, PP. 123–124
3. Cf. the references in Rouillard, PP. 71 – 72

این تحمیلات زیاد و میزان آن سنگین بود . مطلب مهم این است که نظام مالی بیزانس در مصر نظامی بود بسیار پیچیده و پر اشکال ، از لحاظ ماهیت ظالمانه واز حیث روش نامنظم . این نظام، آشفته و غیر متمرکز و عملاً دچار بیماری بوروکراسی وکاغذبازی اداری بود. تنها یك طبقه ازاین وضع بهره‌مند می‌شد و آن طبقهٔ اربابان املاك اتوپراکت بود که قدرت و نفوذ سیاسی راهم دارا بودند . انقلاب امکان نداشت ؛ اصلاحات هم مؤثر نبود، مگر اینکه یك نیروی مقتدر از خارج به دنبال آن باشد و اجرای آن را تأمین کند . چنین نیروئی نه در اختیار امپراتور بلکه به دست عربها بود . اینکه چگونه عربها روش‌کاغذبازی را برانداختند ونفوذ اربابان را ریشه‌کن کردند و سیستم اداری را متمرکز ساختند و آشفتگیها را سامان دادند در حالی‌که همان مالیاتها را می‌گرفتند و بسیاری از همان مأمورین مالیاتی سابق را به کار گماشته بودند بحثی است که اینك وارد آن می‌شویم .

فتح مصر نیز همان خصوصیتهائی را که در فتوحات عربها در جاهای دیگر دیده‌ایم دارا بوده است . بدین معنی که چون‌کشور قطعه به قطعه بتصرف آنان درمی‌آمد و بعضی از شهرها بیش از یك بار دست بدست می‌گشت (مانند اسکندریه که دو بار فتح شد) عهدنامه‌های موقتی بسته می‌شد در مورد بعضی قسمتها به موجب معاهدات پرداخت مبلغ مقطوعی مقرر می‌گردید و تکلیف نهائی آخر سر بعداز تکمیل فتوحات معلوم ومعین می‌گشت. برای روشن‌شدن مطلب لازم خواهد بودکه اجمالاً داستان فتح را ازنظر بگذرانیم و دراین باب مستند ما مقالهٔ انتقادی‌کایتانی خواهد بودکه راجع به کتاب مهم باتلر Butler به عنوان «فتح مصر به دست اعراب» نوشته است [1].

عمروبن عاص در ماه دسامبر ۶۳۹ میلادی از مرز مصر گذشت شهر Pelusium (الفرما) در ژانویهٔ ۶۴۰ گشوده شد و به دنبال آن عمرو با یك سلسله حملات سریع به نیل رسید و از آن عبور کرد وشهر فیوم Faiyum را مورد تاخت و تاز قرارداد. عمرو چون منتظر وصول قوای امدادی بود تاآنجا که ممکن بود قوای خود رادرحال تحرك نگاه می‌داشت تا ازبرخورد ومواجهه با قوای نیرومند خصم مصون باشد . درماه ژوئن قوای امدادی رسیدند و او در

1. Alfred Butler: «The Arab conquest of Egypt» (oxford, 1902).

عین شمس Heliopolis به مقابلهٔ رومیان شتافت و آنان را شکست داد آنگاه به محاصرهٔ قلعهٔ بابیلون که پایگاه خوبی برای عملیات آینده بود پرداخت. محاصره در ماه سپتامبر ۶۴۰ آغاز شد یك ماه بعد ـ به گفتهٔ باتلر ـ بطریق رومی به نام سیروس (المقوقس) برای عقد قرارداد تسلیم وارد مذاکره شد و شرایط آن قرارداد را به قسطنطنیه نیز فرستاد که از نظر هرقل بگذرد. هرقل آن را رد کرد و سیروس را به پایتخت فراخواند. کایتانی معتقد است که سیروس در بابیلون نبوده ومنابع اسلامی بین روایات مربوط به فتح اسکندریه باروایت مربوط به فتح بابیلون خلط کرده‌اند چون معقول نیست سیروس واردمذاکره نسبت به عهدنامه‌ای بشود که مضمون آن طبق روایات موجود هواداری ازقبطیها وعدم اعتنا به رومیان بوده است. بنابه‌تعبیر کایتانی سیروس پیش‌ازمحاصرهٔ بابیلون می‌بایستی به قسطنطنیه رفته‌باشد. عربها در مدت محاصره قراردادهائی با سکنهٔ قبطی عده‌ای از آبادیهای مجاور بستند. هرقل در یازده فوریهٔ ۶۴۱ وفات کرد و چون فرمانده ساخلوی آن دژ از این خبر اطلاع یافت و دانست که امید وصول قوای امدادی در میان نیست در نهم آوریل ۶۴۱ دژ را تسلیم کرد. عربها به‌او اجازه دادند که با عزت و احترام از آنجا برود، آنگاه به سوی شمال روی آورده شهر بسیار مستحکم اسکندریه را درماه ژوئن محاصره کردند. سیروس در ماه سپتامبر از قسطنطنیه بازگشت و چون دید که مقاومت سودی نخواهد داشت مذاکره برای تسلیم شهر راآغاز نهاد. در هشتم نوامبر ۶۴۱ معاهده‌ای‌صورت گرفت که به موجب آن پرداخت باجی به عربها تعهد شده و یازده ماه متارکه برای امکان دادن به عقب‌نشینی رومیان در نظر گرفته شده بود. عربها جان و مال آنان را نیز تضمین کرده بودند. در مارس ۶۴۲ سیروس وفات یافت و در ۱۷ سپتامبر ۶۴۲ آخرین گروه ساخلوی رومی شهر را ترك گفت. در سال ۶۴۵ رومیان به سرکردگی «مانویل» بار دیگر اسکندریه را فتح کردند و عربها ناچار شدند که مجدداً آن را در محاصره بگیرند و سرانجام درتابستان سال ۶۴۶ این شهر به زور شمشیر گشوده شد.

تنها نکته‌ای که واقعاً بین باتلر و کایتانی مورد اختلاف است این است که آیا سیروس در بابیلون بوده یا خیر؟ به هرحال مطلب مهمی که باید بیاد

داشت این است که بابیلون به موجب یك عهدنامه و اسکندریه به موجب عهد- نامهٔ دیگری تسلیم شد ولی چون اسکندریه به شورش برخاست و برای بار دوم تسلیم شد این بار دیگر عهدنامه‌ای منعقد نگردید بجز اینکه عربها موافقتهای سابق را که با قبطیها داشتند تجدید کردند. بنابراین اسکندریه جزو اراضی خراجی درآمد و عربها در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانستند هرطـور که بخواهند با مردم آن شهر معامله کنند[1].

به روایت یوحنای نیقوی عمرو به‌ساخلوی بابیلون وعده دادکه ازکشتار آنان خودداری خواهد شد و آنان نیز تعهد کردندکه کلیهٔ ذخایر قلعه را-که مقدار معتنابهی بود- به‌عربها تسلیم‌کنند. وبعداز این قول وقرار دستورتخلیهٔ دژ صادر شد[2].

مذاکرات مربوط بـه تسلیم اسکندریه توسط سیروس صورت‌گرفته و او برای همین امر به بابیلون مسافرت کرده و شکـی نیست در این میان وجـود سیروس دربابیلون باعث اشتباه وخلط در روایات اسلامی‌گردیده است. عهدنامه شامل ۷ ماده به شرح زیر بود:

۱. تأدیهٔ باج.
۲. متارکهٔ جنگ برای مدت یازده ماه.
۳. عقب‌نشینی مسالمت‌آمیز رومیان در طول این مدت.
۴. تسلیم صد وپنجاه تن از سپاهیان و پنجاه‌تن از مردم غیرسپاهی بـه عنوان گروگان.
۵. متوقف ساختن کلیهٔ عملیات مخاصمت‌آمیز در آینده.
۶. حمایت کلیساها.
۷. اجازه دادن به یهودیان که همچنان در اسکندریه باقی بمانند[3].

چون یوحنای نیقوی کمی بعداز این جریانات اشتهار پیدا کرده است

۱. باتلر ص ۳۲۲-۳۲۷ و ص ۴۶۹-۴۸۰ و ص ۵۲۶-۵۴۶؛ کایتانی ج ۴ ص ۳۱۸ به‌بعد.
۲. یوحنای‌نیقوی ص ۱۸۶-۱۸۷، فصل۱۱۷ ص ۲-۳
۳. یوحنای‌نیقوی ص ۱۹۳-۱۹۴، فصل۱۲۰ ص ۱۷-۲۱ و نیز مراجعه شود به‌طبری ج ۱ ص ۲۵۸۱ سطر ۹ و ص ۲۵۸۲

روایت او در این باره مورد قبول عامه قرار گرفته است . نکات عمدهٔ عهدنامهٔ اول اسکندریه را عبدالحکم نیز بیان کرده است . او می‌گوید معاهدهٔ سیروس مضموناً مشابه قراردادهای دیگری بود که پیشتر در نقاط دیگر منعقد شده بود[1] . گرچه یوحنا تعهد پرداخت را تصریح کرده لیکن میزان و مبلغ و نوع آن را تعیین نمی‌کند و برای اطلاع از این مراتب باید به منابع عربی مراجعه کرد . در این منابع عهدنامه‌هائی تقریباً مشابه هم ثبت گردیده که عموماً حاوی شرایط زیر است :

۱. هر یك از افراد ذکور قبطی سالانه دو دینار مالیات سرانه خواهد پرداخت .

۲. کودکان و پیرمردان و زنان ازاین مالیات معاف خواهند بود .

۳. قبطیها باید مسافرین مسلمان را تا سه روز مهمان بکنند .

۴. نسبت به اراضی و اموال وکلیساهای مردم تعرضی نخواهد شد[2].

۵. عربها می‌توانند در هرنقطه‌که مایل باشند ساخلو دایر کنند[3].

۶. مالکین اراضی باید علاوه بردو دینار مالیات سرانه به هریك از مسلمانان سه «اردب» گندم و دو «قسط» روغن زیتون و دو «قسط» سرکه و دو «قسط» عسل تحویل دهند[4] (توجه شود که گفته شده این اجناس را می‌بایست به هر مسلمان بپردازند نه اینکه هریك از مردم مصر مکلف به پرداخت آن باشند یعنی مقدار کل این مالیات عبارت بود از مقادیر اجناس مذکور ضرب در تعداد مسلمانان) .

۷. مالکین می‌بایستی برای هر «فدان» از اراضی غله‌خیز یك دینار به اضافهٔ نصف «اردب» گندم و دو «ویبه» جو و یا برای هر جریب یك دینار نقد

---

۱. ابن عبدالحکم ص ۷۲ سطر ۱۵-۱۹

۲. سیوطی «حسن‌المحاضرة فی‌اخبار مصر والقاهرة» (مصر ۱۲۹۹ هجری) ج ۱ ص ۶۱-۶۲ ؛ کایتانی هم از این کتاب نقل کرده است ، مراجعه شود به ج ۴ ص ۱۸۵ فقرهٔ ۶۴

۳. ابن عبدالحکم ص ۶۳ سطر ۱۷-۱۸ و ص ۷۵ سطر ۴-۱۵ ؛ یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۹ سطر ۱۷؛ یوتیخا ص ۲۴ سطر ۱-۴

۴. بلاذری ص ۲۱۵ سطر ۳-۴

و سه «اردب» غله بپردازند[۱].

۸. برای هر مسلمان یك دست جامه باید تحویل شود[۲].

طبق روایت بلاذری ، سیروس متعهد شد که سیزده هزار دینار نقدینه به عنوان غرامت بپردازد[۳].

چون اسکندریه برای دومین بار گشوده شد دیگر عهدنامهٔ سیروس اعتباری نداشت چه رومیان آن را نقض کرده بودند. مع‌ذلك با مقوقس موافقتی در میان بود . لیکن این مقوقس نمی‌تواند همان سیروس بوده باشد چون او در این‌هنگام وفات‌یافته بود . همچنین این‌مقوقس نمی‌تواند یکنفررومی بوده باشد چه شروط موافقت دلالت براین دارد که طرف منحصراً قبطیها بوده‌اند . بنابر این احتمال می‌رود که مقوقس موردبحث در این هنگام همان «بنیامین» بطریق قبطی بوده باشد . دو روایت از این موافقت‌نامه در دست است . بنا بر روایت اول مقوقس گفته است :

۱. معاملهٔ تو با رومیان نباید بهتر از معامله‌ای باشد که با من می‌کنی.

۲. نباید معاهده با قبطیها را نقض بکنی زیراکه نقض عهد از جانب آنان نبوده است[۴].

بنا به روایت دیگر مقوقس چنین گفته :

۱. معاهده با قبطیها را نقض مکن . مرا یکی از آنان محسوب دار ، و با من نیز همان معامله بکن که دربارهٔ آنان می‌کنی چون من و ایشان در بارهٔ آنچه با شما عهد کرده‌ایم اتفاق کلمه داریم و آنان چنان رفتار خواهند کرد که شما بخواهید .

---

۱ . ایضاً ص ۲۱۵ سطر ۱۱ ، ابن عبدالحکم ص ۱۵۳ سطر ۱۲ و نیز مراجعه شود به گروهمان «Zum Steuerwesen» ص ۱۲۵ ؛ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۷ سطر ۱

۲. بلاذری ص ۲۱۵ سطر ۳-۴

متن روایت این است ، مسلمانان را سرشماری کرد و مردم مصر را ملزم ساخت که برای هریك از مردان مسلمان سالانه جبه‌ای پشمین وکلاهی یا عمامه‌ای و پیراهنی و دوکفش یا به جای جبهٔ پشمین جامه‌ای قبطی بدهند .

۳. بلاذری ص ۲۲۱ سطر ۳-۵

۴ . ایضاً ص ۲۱۵ سطر ۱۷-۱۹ ؛ مقریزی ج ۱ ص ۱۶۳ سطر ۲۵-۲۷

۲. از امروز به بعد اگر رومیان تقاضای صلح کردند قبول مکن مگر اینکه اموالشان را «فیء» و خودشان را «برده» بکنی[1].

مطلب مهم که از هردو روایت برمی‌آید این است که شورش اسکندریه موقعیت قبطیها را درنظر عربها تغییر نداده است.

چون عربها از فتح کشور اصلی مصر بپرداختند رو به سوی انطابلس Pentapolis نهادند در اینجا شهر بزرک برقه Barqah عهدنامه‌ای ازقبل سایر شهرها منعقد کرد که به موجب آن سالانه مبلغ مقطوعی به میزان سیزده هزار دینار می‌بایستی به عربها تأدیه شود[2].

بنابراین در خاتمهٔ فتوحات چهار سیستم مالیاتی در مصر برقرار بوده است:

۱. عربها موافقتی با جماعت قبطیها داشتندکه به موجب‌آن مالیاتی‌نقدی به مأخذ دو دینار برای هریك از افراد ذکور بالغ سالم و یك دینار برای هر فدان زمین مزروعی دریافت می‌کردند، علاوه براین مالیاتی بر محصول زمین و نیز رسومات دیگری به عنوان غذا وجامه و مهمانی مسلمانان مقرر بود. بنا بر این بدهی دیوانی مبلغ ثابت و معلومی نبود بلکه فقط نرخی که هریك از مالیاتها بر اساس آن ممیزی و وصول می‌شد بطور مقطوع معین شده بود.

۲. چون اسکندریه به زور شمشیر گرفته شده بود جزو اراضی خراجی محسوب می‌شد و در اختیار کامل فاتحین بود.

۳. انطابلس سالانه مبلغ مقطوعی می‌پرداخت که قابل افزایش و کاهش نبود و این منطقه جزو اراضی عهدی بشمار می‌آمد.

۴. طبقهٔ چهارم اراضی خالصه و املاك اتوپراکت سابق بود. مذاکرات قبطیها مربوط بود فقط به اراضی شهری که در آنها نفوذ و قدرت داشتند، اما دربارهٔ املاك اتوپراکت چون چیزی از این املاك دست آنها نبود طبعاً در موافقتهائی که با عربها کردند سخنی از این موضوع بمیان نیاوردند. درنتیجه این املاك مستقیماً در تملك عربها درآمد. همچنانکه عمر املاك و اراضی دولت ساسانی را در شرق تصرف کرده و به تملك حکومت اسلامی درآورده

---

۱. مقریزی ج ۱ ص ۲۹۳ سطر ۲۷–۲۹

۲. بلاذری ص ۲۲۴؛ مقریزی ج ۱ ص ۲۹۵ سطر ۹-۱۰

بود و بعداً اعطای اقطاعات از این طبقه املاك صورت گرفت[۱] .

علت اختلاف روایات منابع اسلامی دربارهٔ اینکه آیا مصر به زور گشوده شده یا به صلح با توجه به جریان وقایع تسخیر آن کشور روشن می‌گردد. چه تسخیر مصر هم به شمشیر بوده و هم به صلح . قبطیها و انطابلس معاهدهٔ صلح داشتند ولی اسکندریه واراضی مصادره شده چنین نبودند .

کسی که سازمان مالی مصر را براساس این چهار طبقه از املاك بنیان نهاد فاتح این سرزمین عمروبن عاص نبود بلکه جانشین او عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود که بنیاد دیوان در مصر از اواست . دیوان مزبور کمی بعد ازسال ۲۶ هجری وپیش از سال ۳۵ تشکیل شد و کلیهٔ مالیاتهای مصر به‌آن پرداخت می‌گردید[۲]. دفاتردیوانی همچنان به‌زبان یونانی تدوین می‌شد ونیز عدهٔ زیادی از مأمورین دیوانی رومی در این سازمان جدید کار می‌کردند ولی عبدالله وجانشینان او درنظام رومی تجدید نظرکلی بعمل آوردند . دورهٔ اقتداراشراف سپری گشت وبسیاری از آنان که از جنگها جان سالم بدر برده بودند در امن وامان کشور را ترك گفتند و املاك آنان گرفته شد . همچنین عربها نظام املاك اتوپراکت را ملغی کردند . سازمان دیوان در پایتخت جدید (فسطاط) به دو اداره تقسیم شد یکی برای مصر علیا و دیگری برای مصر سفلی . واحد اساسی در تقسیمات کشور همان ناحیه Pagarchy بود وپاگارك Pagarch که چنانکه دیدیم در سیستم سابق اختیارات محدودی داشت در زمان اعراب صلاحیت و اختیارکامل نسبت به سرتاسر ناحیه Pagarchy اعم از شهر و ده وکلیسا و دیر و تقسیمات کوچکتر دیگرپیداکرد. وضع پیچیدهٔ سلسله مراتب درطبقهٔمأمورین دیوانی ازمیان رفت وپاگارکها مستقیماً با حکمران عرب فسطاط مربوط شدند وکار تمرکز در امور دیوانی تابه‌جائی پیش رفت‌که عملاً حصه‌بندی مالیات واحدهای اداری مختلف یك ناحیه باپاگارك نبود بلکه باعمال دیوانی فسطاط بودکه آن را براساس صورتهائی‌که از اموال و املاك هرمحل در دست داشتند

---

۱ . بکر ، Die Entstehung von Usr und Harag Land in Ägypten, «Islamstudien» , vol. I , P.P. 218 ff.

۲. ساویرس ص ۵۰۱ (POL)

انجام می‌دادند[۱].

خود عمروکمی بعد از فتح مصرنه از مصریان بلکه از عربها سرشماری کرد ومقصود وی آن بودکه بداند چند دست جبهٔ پشمین وکلاه وعمامه وپیراهن وکفش‌وچه مقدارگندم وعسل وسرکه برای آنان لازم دارد[۲].

اسناد پاپیروسی دراین‌خصوص روایات عربی‌را تأیید می‌کند.درقدیم‌ترین اسناد پاپیروس که به دو زبان درسال ۲۲ هجرت (۶۴۲ میلادی) یعنی یك سال پس از فتح مصر نوشته شده چنین مرقوم است:

«به‌نام‌خداوند بخشایندهٔ‌مهربان. (از) من‌امیرعبدالله بشماکریستوفورس وتئودوراکیوس پاگارکان هیراکلیوپولیس . در هیراکلیوپولیس برای عربهایی که بامن بودند شصت وپنج گوسفند فقط ازشما تحویل گرفتم واین سطور محض اطلاع قلمی گردید[۳]». از این سند برمی‌آید که این‌گوسفندان بطور مساعده و قبل ازموعد مقرر مالیاتی گرفته شده‌اند ونوشتهٔ مزبور به‌منزلهٔ رسیدی بوده که پاگارك می‌بایستی بعداً در موقع تحویل عواید مقرر ازآن‌کم بگذارد. موضوع مربوط به‌مهمانی سه روزهٔ مسافرین مسلمان نیز در اوراق پاپیروس Perf. 555 ومقررات‌مربوط به‌تحویل‌یك‌مدگندم‌به‌هرمسلمان دراوراق Perf.556, Perf.555 و موضوع روغن در پاپیروس Perf. 557 ذکرشده . همچنین مفاد این اوراق‌که مربوط به‌ده سال‌اول ازتاریخ فتح مصراست مؤید مطالبی‌است‌که درمنابع‌اسلامی درموضوع مالیاتهای‌اضافی وارد شده ونیزدلالت دارد براینکه پاگارکهاازهمان سالهای نخستین سمت ریاست را دراداره‌ٔ امور محلی احرازکرده بودند .

1. H. I. Bell, ‹Aphr. Pap.› XXI-XXIV, ‹The Administration of Egypt under the Umayyad Khalifs› , ‹Byz. Zeit›, (1928), XXVIII, pp. 279-280.

۲. بلاذری‌ص ۲۱۵ سطر۲ص ۲۱۴ـ۲۱۵

3. J. Karabacek, ‹Papyrus Erzherzog Rainer, Führer durch die Ausstellung› (Wien, 1894), Pap. 558, tr. by Grohmann, Apeçu, pp. 41-42.

نص عربی این رسید چنین است : «بسم‌الله الرحمن الرحیم . انا الامیر عبدالله الیکما خریستوفورس وثیودوراکیوس باجارکی هیراکلیوبولیس قدحصلت منکما فی هیراکلیوبولیس لصالح من معی‌من‌العرب خمساً وستین من‌الغنم‌ولااکثر من‌ذلك وللعلم فاناقد حرر نالکما هذا البیان».

اینك به‌بحث موضوع دودینار جزیه می‌پردازیم : آیا واقعاً چنین‌مالیاتی وجود داشته است ؟ منابع عربی در این باره اتفاق‌کلمه دارند ولی کایتانی آن‌را نمی‌پذیرد[۱].

گروهمان مفـاد این روایـات را قبول دارد وبکر آن را یك «حقیقت تاریخی» می‌داند[۲]. به هرحال مسألهٔ قـابل توجه برای مااین است که آیا این جزیهٔ دو دیناری مالیات سرانه بوده یاعنوان باج داشته است .

اینجا در اولین قدم با تأثیر نظریهٔ ولهاوزن مواجه می‌شویم . اگر دو کلمهٔ جزیه وخراج را مترادفاً به‌معنی باج بگیریم باید گفت‌که جزیهٔ نفری دو دینارکه از قبطیان گرفته می‌شد عنوان باج داشته و مالیات سرانه تلقی نمی‌شده است. مع‌ذلك چیزی‌که مسلم است مالیاتی‌که به‌مأخذ فرد وضع شده باشد چون مـالیات سرانه بنظر می‌رسد . و همین نکته است که بکر سخت به آن چسبیده ومی‌گوید مالیات مزبور اگر چه مالیات سرانه تلقی نمی‌شد چیزی شبیه به‌آن Kopfsteuerartig بود . او در توضیح این مطلب می‌گوید که فـاتحین عرب کاری به‌کار اراضی نداشتند ، آنان بامردم طرف بودند . یعنی مالیات از مردم خواسته می‌شد نه از زمین[۳].

بـاید اقرارکردکه چنین منطقی حل مشکل را سخت‌ترمی‌کند. به‌عنوان مثال از زمان خودمان می‌گوئیم‌که مالیات باندرول توتون ویاعوارض گمرکی شکر نیز در این معنی چیزی شبیه به‌مالیات سرانه Kopfsteuerartig بشمار می‌آید چه درمرحلهٔ آخر عملاً فرد است که پول برای این عوارض می‌دهد . اما نتیجهٔ این استدلال چیست ؟

بکر مطالب خود را چنین دنبال می‌کند : نفری دو دینار رقم مفروضی است‌که عمر آن‌را برای احتساب مجموع عوایدی‌که می‌خواست از مصر وصول کند در نظر گرفته است . درآمد مشمول مالیات افراد به‌حسب مشاغل آنان از منابع مختلف حاصل می‌شد ولی چون غالب مصریان کشاورز بودند قسمت عمدهٔ

۱ . کایتانی ج۴ ص ۶۱۵ فقرهٔ ۲۳۱
۲ . بکر، «Beitrage» vol. II, p. 86
۳ . ایضاً ص ۸۵

بدهی دیوانی آنان که صورةً شبیه به‌مالیات سرانه بود طبعاً از زراعت وزمین عاید می‌گردید بنابراین مالیات دو دینار مشتمل بر کل مبلغ انواع مالیاتهای قابل وصول بود. مع‌ذلك چون تردیدی نمی‌توان داشت که درزمان رومیان غیراز مالیات ارضی مالیات سرانه‌ای هم وجود داشت ونیز چون وجود مالیات سرانهٔ مستقلی درزمان عربها امری‌مسلم و مناقشه‌ناپذیراست بکر می‌گوید این مالیات سرانهٔ عربی نیز جزئی از جزیهٔ نفری دو دینار بود ولیکن از لحاظ مبلغ به نسبت کل جزیه چیز قابل ملاحظه‌ای نبود[1].

اولین اشکالی که در مطالب بکر بنظر می‌رسد این است که این حرفها با هیچ‌یك از روایات تطبیق نمی‌کند بلکه بامضمون همهٔ آنها مخالفت دارد . اینکه جزیهٔ نفری دو دینار شامل کل انواع مالیات نبود از توجه به‌متون زیر بخوبی روشن می‌گردد :

۱. «وبرهرصاحب زمین مقرر کرد که علاوه بردو دینار سه «اردب» گندم و... بپردازد[2]».

۲. «پس برزمین مصر خراج وضع کرد وبرهر جریبی یك دینار وسه اردب خواربار و برهرسر از افراد بالغ دو دینار مقرر داشت[3]» .

۳. «اهل جزیه درمصر (برای باردوم) پس از مصالحهٔ نخستین‌درخلافت عمر مصالحه کردند مشروط براینکه به‌جای گندم و روغن وعسل وسرکه دودینار اضافه‌بردو دینار بپردازند[4]».

۴. «سرتاسر مصر به‌مصالحه فتح شد ومقرر گردید که هر مرد دو دینار مالیات بپردازد وجزیهٔ سر برهیچ‌کس بیش از دو دینار نباشد ولی هرکس

---

۱ . ایضاً بکر صفحهٔ ۸۶ــ۸۷

۲ . بلاذری ، فوضع علی کل حالم دینارین جزیةالا ان یکون فقیراً والزم کل‌ذی ارض مع‌الدینارین ثلاثة ارادب حنطة ... ص ۲۱۴ سطرآخر وص ۲۱۵.

۳. بلاذری ، و وضع الخراج علی ارض مصر فجعل علی‌کل جریب دیناراً وثلاثة ارادب طعاماً وعلی رأس‌کل حالم دینارین ... ص ۲۱۵ سطر ۱۱

۴. بلاذری ، ان اهل الجزیة بمصر صولحوافی‌خلافة عمر بعدالصلح الاول مکان الحنطة والزیت والعسل والخل علی دینارین دینارین فالزم‌کل رجل اربعة دنانیر فرضوا بذلك واحبوه ... ص ۲۱۶ سطر ۱۶ــ۱۸.

به‌نسبت وسعت زمین وکشت خود ملزم به‌تأدیه بود[1]».

۵. عمرخراج برولایات نواحی شهرها ودهات مقررکرد ومالیات‌سرانه (الجوالی) وعشر جمع‌کرد[2].

۶. قدامه‌روایت می‌کندکه معاویه مصریان را اجازه دادکه معادل نه‌درهم ارزاق به‌جنس تحویل دهند وجزیه را به۲۴ درهم محدودکرد (دو دینار)[3].

۷. مالیات سرانه فقط به افراد ذکور بالغ مقرر بود. «جزیه مقرر مدارید مگر برآن‌که استره استعمال می‌کند (یعنی آنکه ریشش درآمده وبالغ شده باشد) واز زنان وکودکان و (طبق روایت نسخهٔ خطی لیدن ــ مراجعه شود به Torrey صفحهٔ ۱۵۱ حاشیهٔ شمارهٔ ۲۵) راهبان جزیه مگیرید[4]».

روایات واخبار مذکور بطور قابل ملاحظه‌ای دو دینار جزیه را در مقام مالیات سرانه ارائه می‌کند. گروهمان برای فرار از اشکالات، وجود دونوع جداگانه از مالیات سرانه را قبول می‌کند. اول مالیات بیزانسی andrismos یا diagraphon که پیش از او هم بکر به وجود آن اعتراف‌کرده بود. این مالیات andrismos که جزئی از جزیه بود عنوان «جزیه برسر» داشته است. بعداز چندین سال اصبغ مالیات سرانه‌ای برای راهبان به‌قرار نفری یك دینار مقررکرد. این‌مالیات، اضافه برجزیهٔ‌مقرری بودکه راهبان‌آن‌را می‌پرداختند. آن جزیهٔ مقرر سابق را که درآغاز فقط شامل راهبان بود بعدها از همه افراد مسیحی ویهود مطالبه‌کردند ودر این وقت بودکه جزیهٔ حقیقی عربها یا مالیات سرانه‌که شامل‌کلیهٔ افراد غیر مسلمان بود پیدا شد[5].

۱. عبدالحکم: فتحت مصر کلها صلحاً بفریضة دینارین دینارین علی‌کل رجل‌لایزاد علی احدمنهم فی‌جزیة رأسه اکثرمن دینارین الاانه یلزم بقدرمایتوسع فیه من‌الارض والزرع. ص ۸۴ سطر ۱۴

2. Agapius, «PO» VIII, p. 4/8

۳. گروهمان «Zum Steuerwesen» ص ۱۲۹

۴. «ولاتضربوا الجزیة الاعلی من جرت علیهم المواسی ولاتضربوها علی النساء والصبیان والرهبان» ابن عبدالحکم ص ۱۵۱ سطر ۱۶؛ بلاذری‌ص ۲۱۴ سطر آخر ص ۲۱۵.

۵. گروهمان «Apercu» p. 96; Problème Archiv Orientálni (1934) VI. p. 138.

آیا دراینجا دلیلی کافی هست که نشان دهد andrismos و جزیه یامالیات سرانهٔ بعدی دو مالیات جداگانه بودند . آیا سرچشمهٔ این عقیده همان فرضیهٔ ولهاوزن نبوده است وآیا نمی‌توان گفت که مالیات سرانه دوتا نبوده بلکه همان که رومیها andrismos یا diagraphon می‌نامیدند عربها آن را جزیه گفته‌اند ؟

اطلاعاتی که صاحب «تاریخ بطریقهای کلیسای قبطی دراسکندریه[1]» بدست می‌دهد جواب این‌سؤالات را روشن می‌سازد . البته بعید بنظر می‌رسد که‌جامع ومترجم این تذکره ـ که غالب‌آن توسط اشخاصی که شاهد عینی‌جریانات‌بودند نوشته شده ـ همان تمایلاتی را داشته باشند که فقهای اسلام متهم به‌داشتن آن شده‌اند. مسلم است که ساویرس درترجمهٔ خود کوشیده است که اصطلاحات‌عربی معمول زمان خود را درترجمهٔ کلمات بکار برد با وجود این بطور وضوح دیده می‌شود که ساویرس دراستعمال دو کلمهٔ خراج وجزیه دلیل دیگری بدست‌می‌دهد که از اول دوران حکومت عرب و نیز در ازمنـهٔ متأخر هرکـدام از این دو اصطلاح دارای معنائی عام و معنائی خاص بوده است . ساویرس در بسیاری از اوقات خراج را به‌معنی مطلق مالیات ودرجاهای دیگر آن‌را درمعنی اخص‌یعنی مالیات ارضی استعمال کرده است . ساویرس کلمهٔ جزیه را جز در معنای اخص آن که صریح در مالیات سرانه است بکار برده است .

اولین مطلبی که از کتـاب ساویرس استنباط می‌شود این است که معلوم می‌شود کلیسا برای املاك خود مالیات ارضی می‌پرداخته است .

۱. بعد از وفات بطریق‌سیمون (سمعان) درسال ۷۰۱ میلادی آتناسیوس که متولی‌دیوان بود پیش عبدالعزیز والی شهر رفت و گفت : «کلیسا دراسکندریه به‌علت املاکی که دارد ملزم به‌پرداخت خراج سنگینی است[2]».

۲. اصبغ به‌زور دوهزار دینار از اسقفها اضافه برخراج املاکشان «عن خراج وسایاهم» گرفت[3].

---

۱ . ساویرس : «History of the Patriarchs of the Coptic Clurch of Alexandria» Patrologia Orientalis, V. (1910).

۲. ساویرس ص ۴۸ـ۴۹

۳. ایضاً ص ۵۱

۳. عمر بن عبدالعزیز دستور داد که از املاك کلیساها و اسقفها خراج مطالبه نشود ... اما یزید دوم دستور عمر را نقض کرد[۱].

۴. اسقف فیوم به‌نام ابراهیم درمرکز خود فیوم ، سی‌وپنج دیر داشت که تولیت آنها با وی بود وخراج آنها پانصد دینار بودکه می‌بایستی به بیت‌المال سلطان بپردازد[۲].

ساویرس به وضوح تمام نشان می‌دهد که اگر چه مالیات ارضی مالیاتی معمول ومسلم بود مالیات سرانه معمولاً از روحانیان مطالبه نمی‌شد . معذلك این‌اصل مورد تخطی واقع شد وکمی بعد از خلافت یزید اول به‌سال ۶۰هجری (۶۷۹میلادی) والی اسکندریه از بطریق آن شهر به‌نام اغاتون Agathon علاوه برمالیات مقرر ۳۶ دینارهم به‌عنوان جزیهٔ سرانهٔ طلاب وشاگردان وی‌دریافت کرد[۳].

بعدها اصبغ پسر والی عبدالعزیز دستور داد که از رهبانان سرشماری بعمل آید وقبول افراد جدید را درصف راهبان ممنوع ساخت ونفری یك دینار مالیات سرانه برآنان مقرر داشت «واین اولین مالیات سرانه‌ای بود که از رهبانان گرفته شد[۴]». آنچه از این متن برمی‌آید راهبها پیش از آن از پرداخت مالیاتی که متداول ومعمول بود معافیت داشتند . برخلاف آنچه بکر وگروهمان وانمود می‌کنند متن مزبور این طور تنظیم نشده‌که : «این اولین مالیات سرانه‌ای بودکه درمصر گرفته شد[۵]».

بعداز وفات قرة بن‌شریك عامل مالیات به نام اسامه همان عمل اصبغ را تکرار و راهبان را سرشماری کرد و قبول افراد جدید را در صف آنان ممنوع

۱. ایضاً ص ۷۱ـ۷۲ ، عمر مالیات این املاك را فقط برای یك سال معاف کرد .

۲. ساویرس ص ۹۴

۳. ایضاً ص ۵

۴. ایضاً ص ۵۱؛ مقریزی ج ۲ ص۴۹۲ سطر ۳۱ـ۳۳ «فکانت هذه اول جزیة اخذت من الرهبان» .

۵. گروهمان ؛ «Aperçu» P. 69; «Probleme» , «Arch. Or.» (1934) VI, p. 129

ونیز مراجعه شود بکر ؛ «Beiträge» p. 99

ساخت ومقرر داشت که راهبان در دست چپ خود حلقهٔ آهنینی بیندازند که بر آن نام راهب ودیری که تعلق به آن داشت نقش بود. تاریخ این حوادث را ساویرس صریحاً سنهٔ ۹۶ هجری (۷۱۴ میلادی) معین می کند .

چرا این اقدامات دربارهٔ رهبانـان بعمل آمد ؟ روایات بخوبی نشان می‌دهد که روزگار بدی بود ، هزاران تن از مردم روستایـان خود را رهـا می کردند تا از شرمالیات خلاص یابند[۱] . می‌دانیم که اراضی مربوط به‌دیرهـا از مالیات معاف نبود ولی اگر راهبان از پرداخت هرگونه مـالیات دیگری معافیت داشتند قاعدةً برای کسی که می‌خواست از تحمیلات مالیاتی خلاص شود بهترین راه این بود که در دیری وارد شود وخود را درصف راهبـان درآورد ، وبرای جلوگیری از این جریان بود که اسامه واصبغ ورود افراد جدید را در صف راهبان ممنوع ساختند ودرعین حال وضعی را که موجب جلب دیگران بود تغییر داده راهبها را نیز مشمول مالیات سرانه کردند .

فرضیه‌ای که بکر وگروهمان مطرح کرده‌اند این است که وصول مالیات سرانه از راهبان از این تـاریخ ادامه یـافت و کم کم سایر طبقات مردم نیز مشمول آن گشتند . ولی حقیقت این‌است که بعداز حکومت اصبغ وصول‌مالیات سرانه ازراهبان موقوف گردید . پاپیروس افرودیتی دلالت دارد براینکه‌راهبان در زمان حکومت قرةبن شریك مـالیات سرانه پرداخت نمی‌کردند و گفتار ساویرس دربارهٔ تجدید وضع این مالیات در زمان اسامه نیز مؤید این مطلب است : «آنگاه اسامه فرستاد که دیرهارا بازرسی کنند درنتیجه جماعتی‌ازراهبان که حلقه بردست نداشتند کشف شدند ، جمعی از آنـان را گـردن زد وجمعی دیگر زیر تازیانه بمردند. پس در دیرها را آهن گرفت وهزار دینار از آنـان مطالبه کرد و پیشوایان رهبانـان را گرد آورد و شکنجه داد واز هرکدام از آنان یك دینار بخواست[۲]».

قسمتی‌ازمضمون این روایت طی‌اوراق پاپیروسی دیگر نیزتأیید شده‌است: «به‌نام خداوندبخشندهٔ مهربان، (فرمان) عبدالعزیز بن‌مروان والی‌ـاندیکسیون

---

۱. بکر : «Papyrustudien», «Z.A.» (Nov. 1908), XXII,

۲. ساویرس ص ۷۵

(اندیقتی)[۱] هشتم . من فلاویوس عطیة بن‌جعید به‌شما ای مردم کاوکوی Kaukoi در کوهستان ممنونیا (اعلام می‌دارم): چون صورت وجوه مورد مطالبه از بابت مالیات سرانه diagraphé را مطالعه کردم تا برای طلبکاری از شما وهمچنین از دیرهای دیگری که حصهٔ مالیات سرانه برآنها مقرراست بفرستم ـ چه شما عمداً در دورهٔ عصیان از پرداخت این وجوه تخلف ورزیدید ـ در این هنگام فرمانی را از غویث حاکم سابق منطقهٔ علیا پیش من‌آوردید ناظر براینکه شما‌حق‌دارید درمسکن ومقر خود بمانید مشروط براینکه حصهٔ خود را از مالیات سرانه بپردازید ... در بیستم بؤوبه phaophi اندیکسیون(اندیقتی) یازدهم[۲].»

تاریخ این پاپیروس مشکلی را پیش می‌آورد . چه تنها اندیقتی یازدهم که‌با دوران حکومت عبدالعزیز برمصر وفق می‌دهد مصادف باسال ۶۹۷ میلادی بود واز طرف دیگر ساویرس تاریخ مقرراتی راکه اصبغ وضع کرده به بعد از جریان انتخاب بطریق اسکندروس یعنی سال ۴۲۰ از فرمان دقلدیانوس که مصادف با ۷۰۴ و۷۰۵ میلادی است نسبت می‌دهد[۳] ، وبه همین جهت بل Bell این تاریخ را برابر یك دوره اندیقتی‌کامل یعنی تا ۷۱۲ میلادی به جلو برده است. درصورتی‌که والیی‌که نامش در پاپیروس ذکرشده پیش‌ازاین تاریخ وفات یافته بود . باید گفت‌که ساویرس دراینجا دچار اشتباه شده است چه او صریحاً می‌گوید که وضع مالیات برراهبان در دورهٔ زندگی عبدالعزیز بوقوع پیوست ـ مقریزی نیزاین‌عقیده را دارد[۴]ـ اما این‌حاکم درسال۷۰۳وفات یافته‌بنابراین وقوع حوادث مورد بحث بایستی پیش از این سال و پیش ازآن که اسکندروس به سمت بطریقی برسد بوده باشد . مقریزی تاریخ دیگری از برای انتصاب اسکندروس بدست می‌دهد وآن سال ۸۱ هجری مطابق با ۷۰۰ میلادی است[۵] .

۱. دقلدیانوس در حدود سال۲۹۷ میلادی دستور ممیزی داد واین‌ممیزی برای پانزده سال معتبر بود وسرهرپانزده سال تجدید می‌شد . این پانزده سال‌را یك دورهٔ اندیقتی وهریك از سالها را یك سال اندیقتی می‌گفتند .

2. H. I. Bell : «Two Official Letters of the Arab Period» «Jour. Eg. Arch.» (1926) XII, pp. 265–274.

۳. ساویرس ص ۵۰ـ۵۱

۴. مقریزی ج ۲ ص ۴۹۲ سطر ماقبل‌آخر ص ۴۹۳

۵. مقریزی

بنابراین تاریخ انتصاب اسکندروس را نمی‌توان به‌عنوان مبنای دقیقی برای پیدا کردن تاریخ این پاپیروس تلقی کرد و من دلیلی نمی‌بینم که تاریخ مذکور در خود پاپیروس را قبول نکنیم . اندیکسیون یازدهم در حکومت عبدالعزیز مصادف باسال ۶۹۷ بوده است. اما اگر تاریخ پاپیروس ۶۹۷ باشد تاریخی که اصبغ وضع مالیات برراهبان کردکی بوده ؟ مسلماً پیش از ۶۹۷ و محتملاً بلافاصله پیش از عصیان راهبان که در اندیکسیون هشتم یعنی سال ۶۹۳ و ۶۹۴ میلادی مصادف با ۷۴ هجری اتفاق افتاده است .

وضع مالیات برراهبان از لحاظ تاریخی همزمان باتجدید نظر کلی در سازمان مالی است که در خلافت عبدالملك صورت گرفت . وی در سال ۷۴ هجری دستور ضرب اولین دینار طلا را در دولت عربی صادر کرد. يك سال پیش از آن در وضع جزیره (بین‌النهرین) تجدید نظری براساس سرشماری دقیقی انجام شده بود که شرح آن را ابویوسف درکتاب خود آورده است وما نیز در فصل سوم این کتاب مورد بحث قرار دادیم . اما در مصر جریان از این قرار بود که عبدالعزیز در سال ۷۴ به‌اسکندریه رفت و وجوه و اعیان شهررا گرفت و به‌دهات وقصبات فرستاد وهر ناحیه‌ای را ملزم ساخت که به‌نسبت اراضی‌مزروعی و تاکستانها مالیات بدهد[1] . تطابق زمانی در میان این حوادث قابل توجه زیاد است .

همچنین‌ساویرس روایت می‌کندکه اسامه همه‌کس را به‌داشتن جواز ملزم کردوجریمهٔ سنگینی ازبرای متخلفین مقررنمود. هرگاه‌کسی جواز خودرا گم می‌کرد ه دور نسخةالمثنی موقوف به‌تأدیه پنج دینار بود[2] . به روایت مقریزی جریمهٔ مزبور ده دینار بوده است[3] .

در اینجا نیز مؤیداتی از اوراق پاپیروس به‌دست است . بکر معتقد است که تجدید نظر عمده در مالیات که دایرهٔ شمول مالیات سرانه را از راهبان به تمام افرادمردم‌توسعه دادنتیجهٔ سرشماری بود[4]که عبیدالله‌ابن‌الحبحاب بعمل‌آورد

۱. یوتیخا ص ۴۱ سطر ۵
۲. ساویرس ص ۶۸ــ۷۵
۳. مقریزی ج ۲ ص ۴۹۳
۴. گروهمان «Arabic Papyri in the Egyptian Library» قاهره ۱۹۳۸ جزء سوم ص ۱۱۹ پاپیروس ۱۷۴.

واین سرشماری زودتر ازسال ۱۰۶ هجری انجام نگرفت . لیکن نسخهٔجوازی بهدست ماست که تاریخ آن سه‌سال‌جلوتریعنی۱۰۳ هجری (۷۲۲ م) است وسطر ششم این سندنشان می‌دهد که دارندهٔ آن ـ که از طبقهٔ راهبان نبوده ـ مالیات سرانهٔ خود را در آن سال پرداخته بوده‌است.

جواز پاپیروسی دیگری مورخ ۱۱۲ هجری (۷۳۱ م) دارنده را چنین معرفی می‌کند: «کنستانتین پاپستولوس جوان ، دارای دماغ پهن ، اثر زخم در زنخ ودو خال برگردن ، موی آویخته ، ازسکنهٔ بسقنون باها از توابع‌اشمون علیاـ به‌او اجازه دادم‌که دراشمون سفلی‌کارکندومالیات سرانهٔ خود را درآنجا بپردازد ...[۱] »

سند دیگری به‌تاریخ۱۱۳ هجری چنین‌می‌گوید : «بابت جزیهٔ سربرای سال ۱۱۳ دو دینار و ۱/۶ و ۱/۸ و ۱/۲ دینار برعهدهٔ تست [۲] ».

بنابراین مالیات سرانه بقدری مهم بودکه در جواز هم قید می‌شدومعلوم است که این جواز از برای تعیین مشخصات معمولی افراد نبوده بلکه به‌عنوان رسیدی تلقی می‌شده حاکی از اینکه دارندهٔآن مالیات خود را پرداخته است. حال اگربگوئیم‌که جماعات مشترکاً درقبال پرداخت‌مبلغ مقطوعی باج مسؤول بوده‌اند مسلماً این روش غیر معقول جلوه خواهدکرد .

درضمن مدارکی‌که از تغییر مذهب دادن مصریان به‌دست ما رسیده‌مطالبی در این باره موجود است . نخستین متنی که باید اینجا یادکرد از عبدالحکم است دراشاره به‌حادثه‌ای‌که بعداز آنکه حجاج در سواد به‌ناحق مالیات سرانه برمسلمانان مقررکرد اتفاق افتاد . در این متن می‌گوید :

اول کسی که از اهل ذمه که اسلام می‌آوردنـد مالیات سرانـه گرفت حجاج‌بن‌یوسف بود وبنابراین‌عبدالملك به عبدالعزیزبن‌مروان نوشت‌که براهل ذمه‌که اسلام می‌پذیرند مالیات سرانه (جزیه) وضع‌کند. اما ابن‌حجیره دراین باره با عبدالعزیز مذاکره کرد وگفت : «ای امیر خدا ترا بازدارد از این‌که اول کسی باشی که‌این بدعت را درمصر می‌گذارد برای خاطر خـدا این کار

۱. گروهمان ص ۱۲۱ پاپیروس ۱۷۵.
۲. ایضاً ص ۱۳۷ پاپیروس ۱۸۵.

مکن، آری اهل‌ذمه جزیهٔ کسانی را که در سلك راهبان درمی‌آیند بایدبپردازند، اما اینکه هرکس اسلام بپذیرد نیز مشمول جزیه باشد امر غـریبی است» و در نتیجه عبدالملك از تعقیب موضوع خودداری کرد[1] .

بکر در تفسیر این متن می‌گوید که مراد از جزیه همان باج است. به عبارت دیگر به نظر بکر باج راهبان در هر ناحیه Pagarchi یعنـی مـالیات اراضی و سایر عوارض و اجمالاً سهمی که از باج کلی به آنان تعلق می‌گرفت به گردن ساکنین آن ناحیه بود . گروهمان نیز در این مطلب بـا او موافقت دارد[2] .

امـا این تفسیر مبتنی بر اساس صحیحی نیست . پاپیروسهـای افرودیتی ـ بطوری‌که کمی بعد خواهیم دید ـ مشتمل بر موارد عدیده‌ای است حاکی از پرداخت مالیات ارضی دیرها توسط رئیس دیریاناظر خرج او . درتمام اوراق پاپیروس حتی یك مورد دیده نمی‌شودکه حاکی ازپرداخت مالیات ارضی دیرها توسط مردم دهـات باشد . ساویرس می‌گوید : «مردی بـود به نـام یوحنا که خدایش ازروز نخست نعمت قبول ارزانی داشته‌بود، وی پیش قرةبن‌شریك رفت وگفت باید بدانی که راهبان و اسقفان در همه‌جا زیر بار سنگین خراج‌انـد و این کارآسانی‌است ، دسته‌ای توانگرند و دسته‌ای درمانده‌که قوت خود ندارند، و ما حال همه مسیحیان را می‌دانیم، اگرصلاح بدانی کار آنان را با من بسپار که خراجشان بستانم . پس قره اورا بر اسقفان و راهبان برگماشت[3]».

از این روایت و هـم از روایات دیگر که بـرای اثبات شمول مالیات ارضی بر املاك کلیساها نقل کردیم روشن می‌شود که پرداخت مالیات دیرهـا برعهدهٔ اهالی دهات نبوده است . از مراجعه به اسناد مربوطه برمی‌آید که در بارهٔ املاك دیرها مالیات مقرر بقدری سنگین بود که اساساً تعهد آن از طرف

---

۱ . ابن عبدالحکم ص ۱۵۶ سطر ۱ مقریزی ج ۱ ص ۷۷ سطر آخر و ص ۷۸ سطر ۳

۲ . بکر (Beitrage) P. 99

گروهمان «Arch. Or» «Probleme» «Aperçu» PP. 69_70, vol. VI, P. 128 ff.

۳ . ساویرس ص ۶۲ سطر ۵

مردم دهات غیرممکن بود، ونیز ما دیدیم که اصبغ در سال ۷۴ هجری به‌راهبان مالیات بست و سال بعد حجاج بـه عراق رفت و اصلاحاتی در آنجا کرد کـه خلیفه علاقه‌مند شد عین‌آن را در مصر هم اجرا کند. بنابراین روایت عبدالحکم مربوط می‌شود به‌دورانی که راهبان مالیات سرانه می‌پرداختند و لذا لفظ جزیه که در روایت وارد شده ناظر بر مالیات سرانه خواهد بود. بـاتوجه به این مقدمات حاصل روایت عبدالحکم عبارت خواهد بود از نکات زیر:

۱. روایت‌ازدورانی‌سخن می‌گوید که‌هرکس‌اسلام می‌پذیرفت ازپرداخت مالیات سرانه معاف می‌شد.

۲. سالی چند پیش‌از دوران مزبور عبدالعزیز مالیات سرانه‌ای به‌مأخذ نفری یك دینار برراهبان مقررداشته‌بود. این‌عمل غیرقانونی بود چه عمرصریحاً راهبان را از پرداخت این مالیات معاف کرده بود.

۳. بنابراین جوامعی که راهبان در میان‌آنان زندگی می‌کرده‌اند قرار گذاشته‌اند که اموالی از خـود جمـع کنند و این مالیات را از قبل راهبان بپردازند.

۴. آنگاه عبدالعزیز تصمیم گرفته که از کسانی که قبول اسلام می‌کنند نیز مالیات سرانه بگیرد.

۵. ابن حجیره با نظر وی مخالفت کرده روی این اصل کـه مسلمانان - نومسلمانان - در این صورت احساس خواری وحقارت خواهندکرد وحتی از راهبان‌کمتر خواهند بود چه مالیات راهبان را خودشان نمی‌پردازند ودیگران برای آنان می‌پردازند.

اینك مطالعهٔ مدارك خود رادنبال می‌کنیم: پس‌از وفات عبدالعزیز حاکم جدید عبدالله بن عبدالملك بن مروان همهٔ افراد از بیست سال به بالا را گـرد آورد[۱]، فراریانی را که در میان آنان بودند داغ نهاد وبفرمود هیچ مرده‌ای‌را پیش از آنکه جزیهٔ او پرداخت شود دفن نکنند[۲].

پس‌ازاین وقایع دستورهائی است که خلیفه عمربن عبدالعزیز صادرکرده است‌بدین‌مضمون:

---

۱. روایت می‌گوید «بیست‌سال یاکمتر» و معلوم‌است که‌آن اشتباه می‌باشد

۲. ساویرس ص ۵۶

۱. عمربن عبدالعزیز مالیات سرانــه را از اهل ذمــه در مصر که قبول اسلام می‌کردند برداشت و اسامی آنان را در دیوان ثبت کرد . . . پیشتر از نومسلمانان نیز مالیات سرانــه گــرفته می‌شد و حجاج اول کسی بود که این مالیات را از نومسلمانان گرفت[1].

۲. عمر دوم به حیان بن سریج نوشت که مالیات سرانه را ازکسانی که اسلام می‌آورند بردارد . حیان جواب داد که اسلام پــذیــرفتن مردم موجب نکث فاحش در درآمد جزیه (به معنای اعم) گردیده تا جائی که وی ناگزیـر شده است بیست هزار دینار از حارث‌بن ثابت وام گیرد تا وظیفهٔ اهل دیوان را بپردازد[2].

۳. عمربن عبدالعزیز گفت : «هر ذمی که اسلام آورد جـان و مال او محفوظ‌است وزمین او فیء خداست برمسلمانان. و هرقومی‌که به‌شرط پرداخت جزیه (درمعنی اعم آن) مصالحه کنند اگر کسی از میان‌آنان اسلام آورد خانه و زمین او از آن دیگران خواهد بود[3].

۴. عمر گفت : «جزیه بر سر است نه برزمین[4]».

۵. عمر بفرمود : مسیحیانی‌که اسلام می‌آورند مالیات سرانه نپردازند. پس بعضیها از اسلام بر گشتند[5].

۶. و عمر بفرمود تا : «از همه کسانی‌که اسلام نیاورده‌اند جزیه‌گرفته شود و عادت بر آن جاری نبود[6]».

این روایات ششگانه‌که دوتای‌آنها از منابع مسیحی است حکایت می‌کند که عمربن عبدالعزیز همهٔ کسانی را کــه قبول اسلام کرده بودند از مالیات سرانه معاف داشت. درصورتی‌که پیشتر بسیاری ازآنان به‌ناحق‌ملزم به‌پرداخت

۱ . ابن عبدالحکم ص ۱۵۵ سطر ۲۰
۲ . ایضاً ص ۱۵۶ سطر ۷ مقریزی ج ۱ ص ۷۸ سطر ۳
۳ . مقریزی ج ۱ ص ۷۷ سطر ۲۴
۴ . ابن عبدالحکم ص ۱۵۴ سطر ۲
۵ . میکائیل سریانی ج ۲ ص ۴۸۹
۶ . ساویرس ص ۷۲

آن بودند . عمر همهٔ افراد غیرمسلمان را ملزم به تأدیهٔ مالیات سرانه کرد در حالی که در گذشته بعضی از آنان این مالیات را نمی‌پرداختند. عمر دستور داد که اراضی نومسلمانانی که مالیات ارضی نمی‌پردازند از آن جماعت باشد . این مطالب بسیار روشن را بکر و گروهمان به تبعیت از ولهاوزن انکار دارند و چنین می‌گویند :

۱. قبول اسلام از طرف قبطیان همواره موجب معافیت از هر نوع بدهی دیوانی بود .

۲. عبدالعزیز قبول نکرد که از نومسلمانان مالیات بگیرد .

۳. عمر بن عبدالعزیز نومسلمانان را از پرداخت بدهی دیوانی معاف داشت .

۴. بنابراین در فاصلهٔ بین عبدالعزیز و عمر از نومسلمانان بر خلاف قانون مالیات می‌گرفته‌اند .

۵. مطلب تازه در فرمان عمراین بود که وی برای اولین‌بار مقرر داشت که در وضع اراضی خراجی تغییری داده نشود و کسی که اسلام می‌آورد یا خراج بگزارد و یا دست از زمین خود بردارد[1] .

بکر ضمن یکی از دلایلی که برای اثبات نظریهٔ خود می‌آورد دربارهٔ عامل اقتصادی که موجب اسلام آوردن مردم بود تأکید می‌ورزد[2] وما اینک دربارهٔ آن بحث می‌کنیم :

اگر بگوئیم که قبول اسلام در مصر موجب معافیت از هر گونه بدهی دیوانی از اول‌عهد امپراتوری عرب تافوت عبدالعزیز (سال۷۰۳ میلادی) بود و نیز اگر قبول کنیم که تغییر کیش بعداز سرشماری ابن‌الحبحاب درسال ۷۲۵ موجب معافیت از مالیات سرانه بود و تأثیری در مالیات ارضی نداشت نتیجه این می‌شود که عامل اقتصادی از برای قبول اسلام در فاصلهٔ سنوات ۶۴۰ و

---

۱ . بکر (Beitrage) PP. 105 - 107

گروهمان (Aperçu) P. 70

نبیهه عبود The Kurrah Papyri from Aphrodito in the Oriental Institute (Chicago , 1938) P. 67.

۲ . بکر Islamstudien Vol. I, P. 256

۷۰۵ قوی‌تر و مؤثرتر ازسال ۷۲۵ به بعد بوده و لذا عدهٔ اسلام‌آورندگان پیش‌ازسال۷۰۳ می‌بایستی بیشتر ازسال ۷۳۵ به بعد باشد. درصورتی‌که وقایع تاریخی برخلاف آن را نشان می‌دهد . تنها موردی که ساویرس پیش از سال ۷۰۳ از تغییر کیش سخن می‌گوید مطالبی است دربارهٔ اصبغ که بسیاری رابه زور وادار به قبول اسلام کرد که از جملهٔ آنها پطرس والی مصرعلیا و برادر او تئودور وفرزندان تئوفانس والی مریوط وجمعی‌از روستائیان‌و عدهٔ بیشماری از عوام‌الناس بودند[۱]. پس روشن است‌که این تغییر مذهب در نتیجهٔ اعمال زور بوده است نه برای استفاده از معافیت مالیاتی . راجع به بعداز سال ۷۲۵ که تغییرکیش موجب معافیت ازمالیات سرانه بود دوداستان به دست ما رسیده‌است: در سال ۱۲۷ هجری مطابق ۷۴۴ میلادی حاکم معزول مصر حفص بن‌الولید با اغتنام فرصت از شورشی که هواداران خاندان اموی بر پا کرده بودند منصب سابق خود را بازگرفت ، و برای اینکه پیروانی فراهم کند وعده دادکه هرکه اسلام آورد از مالیات سرانه معاف خواهد بود و در نتیجه بیست وچهار هزار نفرمسیحی تعمید یافته درمصر وپیرامون‌آن ازکیش خود دست برداشتند[۲].

در سال ۱۳۳ هجری (۵۱-۷۵۰ م) حاکم عباسی مصر دستور داد: «هر کس به‌دین او درآید ونماز او رابخواند ازمالیات سرانه (جزیه) معاف خواهد بود و به علت سنگینی خراج (درمعنی اعم‌آن) وعوارض وتحمیلات زیاد بسیاری ازتوانگران و درویشان دین مسیح را انکار کردند[۳]».

بنابراین در سه روایتی که راجع به تغییرکیش در این منبع مسیحی به دست است دوتا که آن را مرتبط به یك عامل اقتصادی می‌کند ناظر به تاریخی است که حتی بکر و ولهاوزن قبول دارند که تغییر مذهب فقط موجب معافیت از مالیات سرانه بوده نه از بدهی دیوانی بطورکلی .

بنابه این مراتب اشتباه بزرگی خواهد بود اگر فرض کنیم‌که مالیات سرانه به نسبت سایر مالیاتهای جزئی غیرقابل توجه بوده است و این مطلب از

۱ . ساویرس ص ۵۲
۲ . ایضاً ص ۱۱۶
۳ . ساویرس ص ۱۸۹

مطالعهٔ اسناد پاپیروسی‌افرودیتی بخوبی برمی‌آید، چه مثلاً باتقسیم سادهٔ مجموع مبلغ مالیاتها به عدهٔ مؤدیان مذکور در سند شماره ۱۴۲۰ به این نتیجه می ـ رسیم که حدمتوسط مالیات‌ارضی ۲/۲۹ دینار وحدمتوسط‌مالیات سرانه ۲/۴۲ دینار بوده است، وچون رسوم گندم embolé و رسوم مخارج dapane را هم بر مالیات ارضی اضافه کنیم معلوم می‌شود که مالیات سرانه بطور متوسط بالغ بر ۳۵ درصد و حتی در بسیاری موارد معادل پنجاه درصدکل‌بدهی دیوانی مؤدیان بوده است و البته تقلیل این بار سنگین مالیاتی به میزان ثلث یا نصف از نقطهٔ‌نظر اقتصادی عامل مؤثری برای جلب افراد می‌توانست باشد.

باتوجه به این نکات عجیب است‌که با آنکه معافیت مالیاتی عامل مؤثری در سوق افراد به قبول اسلام بود در سرتاسر دوران بنی‌امیه عدهٔ معدودی از مصریان به اسلام گرویده‌اند. این امر را چگونه می‌توان تعبیر کرد؟

از آغاز کار، قبطیان با قبول اسلام از مالیات سرانه معاف می‌گشتند گرچه این امر در وضع مالیات ارضی‌شان تأثیری نداشت. در مقابل سه عامل بود که از توسعه وشیوع اسلام جلوگیری می‌کرد: اول بهمبستگی وتضامن بین افراد در جامعهٔ مذهبی قبطی که ساویرس به طرزی رسا آن را بیان‌کرده‌است. اگرقبطی در دهی برای فرار ازمالیات سرانه اسلام می‌آورد اززیر بارتحمیلات مالی دیگرآزاد نمی‌شد. چه اگرمی‌خواست در ده بماند در نظردیگران مطرود و مردود بود. مهاجرت به فسطاط هم برای یکنفر دهاتی که نه سواد دارد ونه هنری می‌داند سودی نداشت. مؤید این‌مطلب داستان فراریهائی است‌که دردورهٔ بنی‌امیه مکرر بگوش می‌رسد. این داستانها هم در روایات تاریخی و هم در اسناد پاپیروس ذکر شده‌است. بنابراین هرگاه تحمیلات مالیاتی بقدری سنگین بود که مردم راه فرار درپیش می‌گرفتند دلیلی نبودکه راه آسانتر راکه قبول اسلام باشد انتخاب نکنند؟

مانع دوم توسعهٔ جریان تغییر مذهب، خود حکومت عربی بود که بنظر می‌رسد تمایلی به این امر نشان نمی‌داد و اقدامی برای تشویق مردم دراین راه نمی‌کرد، بلکه شاید بتوان گفت که مخالفت هم می‌نمود؛ شواهدی حاکی از روش منفی اعراب در این باره موجود است. معمولاً موضوع تغییر مذهب در موارد زیر مطرح می‌شود:

۱. در صورت اعمال زور از طرف اعراب.
۲. درصورت اعطای معافیت از مالیات سرانه.

بطوری که دیدیم اصبغ عده‌ای را بـه قبول اسلام اجبار کرد. همچنین وقتی عمربن عبدالعزیز معافیت نومسلمانان را از مالیات سرانـه اعـلام نمود مقرر کرد که «موازیت» یا کدخدایان دهات بایـد مسلمان باشند و در نتیجه عده‌ای به اسلام گرویدند[۱]. اگر اعراب در تعقیب یك سیاست دائم، مردم را با اعطای معافیت از مالیات سرانه به قبول اسلام تشویق می‌کردند لازم نمی‌آمـد که حفص‌بن الولید در سال ۷۴۴ فرمان خاصی برای اعطای این معافیت صادر کند که در نتیجهٔ آن ۲۴ هزار قبطی اسلام آوردند.

مانع سوم این بودکه درنتیجه تمرکز امور مالی، سلطهٔ عربها براهالی بیشتر از آن بود که در رژیم سابق ممکن بود. مدارك نشان می‌دهدکه درتمام دورهٔ خلافت بنی‌امیه عربها مطلقاً مایل نبودند کـه مردم را از مالیات سرانـه معاف بدارند.

اینك دو متن بسیار مشهور راجع به‌تاریخ مالی مصررا موردمطالعه قرار می‌دهیم. متن نخستین چگونگی بـرآورد مالیات ارضی را بیان می‌کند:

«چون کار مصر بر عمروبن‌عاص راست گردید چنین مقرر کرد که قبطیان همچنان مالیاتی را که در زمان رومیان می‌پرداختند بپردازند. مالیات رومیان قابل تعدیل بود بطوری که چون روستائی آباد می‌گشت و جمعیت آن فزونـی می‌گرفت بر میزان مالیات می‌افزودند و چون جمعیت کم مـی‌شد و روستا بـه ویرانی می‌افتاد ازآن می‌کاستند وبه این منظور معاریف ومتنفذین وسردسته‌های دهات جمع می‌شدند ودربارهٔ آبادی وخرابی دهات تبادل‌نظر می‌کردند و اگر تصمیم گرفته می‌شدکه برمالیات‌اضافه شود میزان آن را در نواحی باکدخدا‌ها در میان می‌گذاشتند و با نظر آنان اضافه را به نسبت توان روستاهاووسعت کشتزار ها سرشکن می‌کردند. آنگاه هریك از دهات سهمی را که از اضافهٔ مزبور بر عهده گرفته بود با اصل خراجی که برای کلیسا وحمام و معبر کنار می‌گذاشتند ونیزمقداری‌برای تأمین‌مخارج مهمانان مسلمان وپذیرائی‌مأمورین

---

۱. الکندی نشر Guest ص ۶۹ سطر ۳

دیوانی کم می‌کردند آنگاه نگاه می‌کردند که‌در تمام ده چندتن پیشه‌ور وکارگر هست و برای آنان مالیاتی به قدر قوهٔ هریك معین می‌کردند ونیز سهم غربا را به‌قدر قوه معلوم می‌داشتند و فقط به آن دسته ازغریبان که مقیم ده گشته یا در آنجا ازدواج کرده بودند مالیات می‌بستند، سپس نگاه می‌کردند که چه مقداراز خراج باقی‌مانده وآن را درمیان خود به‌نسبت قطعات زمین سرشکن می‌کردند. بعد قطعات را بین اشخاصی که‌داوطلب کشت بودند به اندازهٔ توانائی آنان قسمت می‌کردند. و هرگاه کسی عاجز می‌شد وشکایت می‌کرد که نمی‌تواند زمین خود را بکارد ازسهم اوپس می‌گرفتند تاآن اندازه‌که بتواند. واگرکسی بودکه‌می‌خواست بیشتربکاردآنچه‌را ازضعفاگرفته بودند به‌او واگذارمی‌کردند. واگر داوطلب زیاد بود و اختلاف می‌افتاد زمین را به‌نسبت تعداد در میان‌آنان تقسیم می‌کردند. و قرار آنان بر اساس قیراط دینار بود و زمین را بر اساس بیست و چهار قیراط تقسیم می‌کردند چنانکه از پیغمبر روایت شده که فرمود: «بزودی سرزمینی را فتح می‌کنید که در آن نام «قیراط» برده می‌شود. با مردم آن سرزمین به‌نیکی رفتار کنید.» هر«فدان» زمین نصف «اردب» از گندم و دو «ویبه» از جو می‌بایستی بدهد ولی شبدر مالیاتی نداشت. و ویبه درآن روزگار معادل شش مد بود.

عمربن خطاب از آنهائی که معاهدهٔ صلح‌می‌بستند مالیاتی راکه به‌موجب معاهده به گردن گرفته بودند وصول می‌کرد و کم و زیاد در میزان آن روا نمی‌داشت، اما دربارهٔ آنهائی که به شرط جزیه و بدون تعیین میزان مالیاتی تسلیم می‌شدند عمر درکارشان رسیدگی‌می‌کرد، اگرناتوان می‌گشتند ازمالیات آن تخفیف می‌داد و اگر توانگر می‌شدند به اندازهٔ توانائی بر آن می‌افزود[۱]»

اما متن دوم چنین است:

«یحیی می‌گوید: جزیه به عقیدهٔ ما بر دوگونه است: جزیه برسرهای مردان و جزیهٔ یکجا که بطورکلی بر مردم آبادی مقرر است و مردم آبادی متعهد پرداخت آنند. پس درموردآبادیهائی که جزیه نه برسرهای مردان بلکه برخود آبادی مقرر است اگرکسی از اهالی بمیرد و فرزندی و وارثی نداشته

۱. ابن عبدالحکم ص ۱۵۲ سطر ۱۵ به بعد

باشدبه‌عقیدهٔ مازمین اوازآن آبادی است‌که جزیه برآن مقرراست؛ اما درمورد آبادیهائی‌که جزیه برسرهای مردان مقرراست اگرکسی بمیرد ووارثی نداشته باشد زمین او از آن مسلمانان خواهد بود .

لیث می‌گوید عمربن عبدالعزیز گفت : جزیه برسرهاست نه برزمینها . و مقصود وی از این کلام اهل ذمه بود . عبدالملك بن مسلمه از ابن لهیعه از عبدالملك بن جناده روایت کردند که عمربن عبدالعزیز به حیان بن سریج نوشت‌که جزیهٔ قبطیهائی راکه می‌میرند برعهدهٔ زندگان بگذارد . این روایت عبدالملك دلالت دارد براینکه به‌عقیدهٔ عمربن عبدالعزیز مصر جزو سرزمینهائی است که به زور شمشیر گشوده شده و جزیه بطور یکجا بر آبادیها مقرر گشته ولذا هرکس از اهالی بمیرد تغییری در میزان جزیه رخ نخواهد داد و مرگ افراد موجب نقصان جزیه نخواهد بود و نیز ممکن است گفت که مصر جزو اراضی بوده‌که به صلح گرفته شده اما شرایط صلح برعهده جمعیت‌موجود ثابت می‌ماند و مرگ برخی از افراد موجب نمی‌شود که چیزی از آنچه به موجب شرایط صلح برعهده گرفته شده کاسته شود[۱]».

اینك متن نخستین را مورد مطالعه قرار می‌دهیم : اول گفته شده است که عمر روش مالیاتی رومیان را که بطورکلی عادلانه و درست بود در پیش گرفت . آنگاه شرحی آمده است که نشان می‌دهد مالیات عملاً چگونه تعیین می‌شد، و اولین مطلبی‌که در اینجا بچشم می‌خورد این است که مالیات از سال به سال ثابت نبود بلکه به نسبت محصول زمین تغییر می‌کرد . این روش همان است که عربها آن را خراج نسبی می‌نامند دربرابر خراج مسمی یا معلوم . چنین بنظر می‌رسد که مالکیت خصوصی اراضی وجود نداشته بلکه آبادیهائی براساس واحدهای اشتراکی تشکیل یافته و واگذاری زمین بین افراد مختلف به مأخذ توانائی آنان یا بطور قرعه صورت می‌گرفته است . این وضع شباهت زیاد دارد به آنچه که در قرون وسطی در اروپا موجود بود.

آنگاه عبدالحکم دچارضد ونقیض می‌شود و می‌گوید در جاهائی‌که عمر بر اساس بدهی مقطوعی معاهده بسته بود میزان بدهی مزبور قابل کم و زیاد

---

۱ . ابن عبدالحکم ص ۱۷۵ سطر ۱۲ ، ص ۱۷۱ سطر ۳ ؛ بلاذری ص ۲۲۴ سطر ۲

کردن نبود اما مردمی که براساس جزیه و نه به شرط پرداخت مبلغ مقطوعی عهدنامه بسته بودند مالیات آنها با توجه به توانائی‌شان مقرر می‌گشت .

بسیار روشن است که در متن نخستین ، دو روش کاملاً از هم جدا گرفته شده است . دریکی بدهی مؤدیان به‌نسبت وضع وتوانائی‌مالی معلوم می‌شود . و در دیگری سالانه مبلغ مقطوعی است که بر عهدهٔ مـردم می‌باشد. و نیز روشن است که ترتیب برآورد مالیاتها کـه شرح آن آمـده است مربوط به جاهائی نبوده که باج مقطوعی تأدیه می‌کرده‌اند ـ چنانکه بکر وانمود می‌کند ـ بلکه مربوط به جاهائی بوده که خراج نسبی درآن معمول بوده‌است . بعلاوه مالیاتی که می‌بایستی معین شود فقط مالیات ارضی بوده به اضافهٔ رسوم گندم embolé وآن غیر از مالیات سرانه است که اصلاً ذکرش نیامده است و حال آنکـه از روی پاپیروسهای افرودیتی بخوبی معلوم می‌شود که مالیات سرانه دراین نقاط گرفته می‌شد . شاید بتوان گفت که اشاره به پیشه‌وران خـلاف این مطلب را می‌رساند . ولی بل Bell این نکته را روشن ساخته که پیشه‌وران اضافه بـر مالیات سرانه مالیات دومی نیزدر ازای اراضی که کشت نمی‌کردند به آبادیهای خود می‌پرداختند (پاپیروس شمارهٔ ۱۴۱۹ افرودیتی ، سطر۱۲۱۵، حاشیه).

متن دوم حکایت می‌کند که دو جزیه معمول بوده‌است، یکی جزیهٔ عام در در آبادیها و دیگر جزیه بر سرهای مردان که معمولاً به معنی مالیات سرانـه یا andrismos می‌گرفته شده وجزئی ازجزیهٔ عام بشمار می‌رفته است. ازاین گذشته اصطلاحات مزبور به نحو روشن‌تری تعریف شده‌اند . اگر مـردی در آبادئی بمیرد که مشمول جزیهٔ عام است ، زمین او از آن آبادی خواهد بـود، ولی اگر کسی در آبادئی بمیرد که درآن جزیه از سرهای مردان گرفته می‌شود و وارث نداشته باشد زمین او ازآن مسلمانان خواهد بود. آیا معنی این عبارت چیست ؟ واضح است‌که مؤلف باز در مقام تفکیك دونوع از اراضی‌است. اراضی که در صورت فوت صاحب آنها و نبودن وارثی بـرای او به مسلمانان تعلق می‌یابد . این اراضی مطابق تعریف عبارت است از همان اراضی خراجی که قانوناً جزو اراضی مفتوحه بوده ودرمالکیت دولت اسلامی شناخته می‌شوند. کشاورزانی که این اراضی به دست آنان سپرده است یك مالیات ارضی و یك

مالیات سرانه (خراج وجزیه) می‌پردازند . همانطورکه سکنهٔ اراضی خراجی به‌عنوان مردمی‌که مالیات برسرها می‌پردازندخوانده شده‌اند . اما سرزمینهای دیگری‌که براساس پرداخت باج مقطـوعی تسلیم شده‌اند اراضی خراجی نبوده و اراضی عهدی نامیده می‌شدنـد. دستور عمربن عبدالعزیز مربوط به این قبیل ازاراضی بوده‌که می‌گوید مرگ یك قبطی مبلغی راکه مردم موافقت باپرداخت آن‌کرده‌اند تقلیل نمی‌دهد، وبنابراین روایت مورخین درست‌است‌که «وی جزیهٔ مردگان قبط را برعهدهٔ زندگان محول‌کرد.»

گروهمـان و بکر این دو متن را جزو مدارك خود نیاورده‌اند ولی از متن دوم هردو آنها فقط عبارت اول را نقل‌کرده‌اندکه یحیی می‌گوید به عقیدهٔ ما دونوع جزیه هست جزیه برسرها و جزیهٔ یکجا، و بعد این عبارت را تفسیر کرده و معنائی ازآن درآورده‌اندکه درست برعکس مطالبی است‌که یحیی بطور وضوح در جملات بعدی‌گفته است.

بنابراین متن نخستین دو نوع از اراضی را مشخص می‌کند:

۱. اراضی شهرها و مراکز؛

۲. اراضی‌که به موجب عهدنامه، سالانه باج مقطوعی می‌پرداختند.

ونیز متن دوم دونوع زمین را مشخص می‌سازد :

۱. ارضی‌که به‌موجب عهدنامه باج مقطوعی می‌پرداختند ؛

۲. ارضی خراجی .

با این ترتیب رویهم رفته این دو متن سه وضع یا سه حالت را مشخص می‌گرداند:

۱. شهرهای قبطی که دارای حکومتهای بلـدی بودند مانند افرودیتی ؛

۲. اراضی خراجی که اداره و مالیات آنها مستقیماً بـا مسلمانـان بود ومقامات‌محلی دخالتی دراین امر نداشتند ؛

۳. شهرهائی که به موجب عهدنامه مالیات ثابتی می‌پرداختند .

آیا این هرسه حالت درمصر وجود داشته است ؟ جواب آن مثبت است. دربارهٔ شهرهای تابع حکومت بلدی مطلب کاملاً روشن است واحتیاج به اقامهٔ دلیل نیست . دربارهٔ نوع سوم یعنی اراضی عهدی می‌توان به عنوان مثال شهرهای خمسه و انطابلس وپایتخت (برقه) را ذکرکرد . اینکه همهٔ انطابلس جزو

اراضی عهدی بود در کتاب عبدالحکم، صفحهٔ ۱۷۰ سطر هشتم، تصریح گردیده است. برقه به‌تنهائی سالانه سیزده هزاردینار می‌پرداخت که ازممرمالیات سرانه جمع‌آوری می‌شد . در اینجا مالیات ارضی یا رسوم گندم embolé سایرانواع مالیات مطالبه نمی‌شد ، «مردم برقه مالیات خود را به والـی مصر می‌فرستادند بی‌آنکه مأمورین وصول پیش آنان بروند[۱]» واین مطلب پاپیروسی که صورت مالیاتهای مخصوص انطابلس–پنتاپولیس Pentapolis را حاوی‌است وگروهمان آن را نشر کرده تأیید می‌نماید و نشان می‌دهد که تنها مالیاتی که از سکنه به عنوان سهمیهٔ باج مقرر گرفته می‌شد همان مالیات سرانه بوده‌است[۲].

اما در مورد اراضی خراجی واقعی که قراردادی دربارهٔ آنها نبود بـه عنوان مثال شهراسکندریه وپیرامون آن را می‌توان نام برد. این اراضی حقوق خود را در نتیجهٔ شورش سال ۲۵ هجـری از دست دادند . بلهیت و الخیس و سلطیس نیز بـه همین ترتیب جزو اراضی خراجی بشمار می‌آمدند[۳] . و نیز اراضی دولتی سابق و املاك اتوپراکت که به مصادره در تصرف عربها درآمده بودند روستائیانی که در این اراضی بودنـد خراج و جزیهٔ خود را مستقیماً به مسلمانان می‌پرداختند .

یك قسمت عمده ازاراضی خراجی درمصر سفلی (دلتای نیل) نزدیکیهای اسکندریه وحدودپایتخت جدید واقع بود. طبقهٔ حاکمهٔ اجنبی از دوران بطالسه در این حوالی زندگی کرده بودند و اعراب استثنائی در این باره بـه حساب نمی‌آمدند . قسمت عمدهٔ اقطاعات نیز در اینجا واقع بودو این نکته ازمطالبی که مقریزی و ابن عبدالحکم در توزیع اقطاعـات نوشته‌اند معلوم می‌گردد . اقطاعات ازاملاك مصادره‌شده ایجاد شد، ونیز بیشترحوادث تاریخی که ساویرس

---

۱ . ابن عبدالحکم ص ۱۷۰ سطر ۱۲ ص ۱۷۱ سطـر ۳ ؛ بـلاذری ص ۲۲۴ سطر ۲

كان اهل برقه يبعثون بخراجهم الى والـی مصر من غير ان يأتيهم حاث او مستحث

2. «Papyri della R. Univ. di Milano» ed. A. Vogliano Ar. Pap. 8, PP. 262–266, ed. Grohmann, ibid.

۳ . بلاذری ص ۲۱۵ _ ۲۱۶

در کتاب «تاریخ بطریقهای کلیسای مصر» آورده است درهمین منطقه بـه وقوع پیوسته و این خود نشان می‌دهد که چرا روایات مربـوط به مالیات در کتاب ساویرس با آنچه عربها دربارهٔ اراضی خراجی گفته‌اند بیشتر تطبیق می‌کند تا با مطالبی که از پاپیروسهای افرودیتی دربارهٔ مالیات مربوط به اراضی شهرها و مراکز برمی‌آید. مطالب پاپیروسها مطلقاً با آنچه که ساویرس گفته است مطابقت نمی‌نماید.

به عنوان مثال قصه‌ای را که قبلاً دربارهٔ مردی به نام یونس گفتیم یاد-آور می‌شویم: یونس کسی بود که موفق شد موافقت مسؤولین امر را نسبت به خود جلب کند و به سمت مأمور وصول خراج راهبان و اسقفان گماشته شود و به تحریك او مالیات سرانهٔ مسیحیان غیرقبطی (ملکانیان) دوبرابر گردید[1]. این قصه و وصفهای مختلف راجع به‌اموال کلیسا که پیشترنقل شد بهیچ‌وجه شباهتی با وضعی که درهمین زمان در شهر افرودیتی جریان داشت ندارد، چه دراینجا مالیات کلیساها و دیرها مستقیماً به وسیلهٔ رؤسای نواحی (پاگارك) ومأمورین حکومتهای بلدی تعیین و جمع‌آوری می‌گردید. معذلك در دو مورد که پیشتر نقل شد ــ و داستان گرویدن مردم به‌اسلام را بعداز وعدهٔ حاکم براینکه مالیات سرانه از مسلمانان برداشته می‌شود بیان می‌کند ــ بنظر می‌رسد که کسانی که قبول اسلام کرده‌اند در دلتا زندگی می‌کرده و مسلماً از مستأجـرین اراضی خراجی بوده‌اند و این نکته از عبارت ساویرس نیز مفهوم می‌شود که می‌گوید «ما کسانی راکه به‌دست این والی در مصر و حوالی آن از میان بـرادران ما مسیحیان تعمید یافته به‌دین اسلام گرویدند شماره کردیـم، عدّه‌شان بالـغ بر بیست وچهارهزار تن شد[2]».

بنابراین اراضی خراجی در مصر مشمول همان مقررات بودکه درمورد سواد دیدیم. کسانی که در مصر کار جمع‌آوری عواید دیوانی ونظارت ازطرف عربها رابرعهده داشتند غالباًمأمورین کلیسا وبقیةالسیف‌اشراف بودند، همان‌طور

---

۱. ساویرس ص ۶۲؛ بکر در (Islamstudien) ج ۱ ص ۲۵۴ نتیجه‌ای که از داستان می‌گیرد این‌است‌که میزان باج یا مالیات اجمالی دوبرابرشده‌است.

۲. ساویرس ص ۱۱۶

که در عراق نیز دهقانان این‌وظیفه را انجام می‌دادند و ساویرس این نکته را بیان داشته است .

عملاً کلیهٔ مصرعلیا وبسیاری از شهرهای مصر سفلی جزو اراضی شهری شمرده می‌شدند که از لحاظ مالیات مشمول مقررات عهدنامه‌هائی بودند که در زمان فتح تنظیم شده بود . بلاذری می گوید عین شمس Heliopolis و فیوم واشمونین واخمیم و بشرودات وشهرهای مصرعلیا (صعید) همچنین تنیس ودمیاط و تونه و دمیره و شطا و دقهله و بنا و بوصیر و سایر شهرهای مصر سفلی ازاین قبیل عهدنامه‌ها داشتند[۱] . عهدنـامه‌های مزبور مشابه هم و شامل بدهیهای زیر بود : دو دینار مالیات سرانه و یك دینار مالیات ارضی به‌نسبت هرفدان و رسوم گندم embolé و رسوم ضیافت مسلمین و عوارض اضافی .

این شهرها و حوالی آنها نیز جزو اراضی خراجی بشمار می‌آمـدنـد بدین معنی که آنها به زور شمشیر تسلیم شده بودند و لـذا باج مقطوعـی که در مورد اراضی عهدی مقرر بود نمی‌پرداختند. این‌شهرها ملك دولت بودند ودولت می‌توانست مالیاتهای آنها را تغییر دهد اما بین این شهرها و زمینهای خراجی به معنی واقعی که در دلتا واقع بودند تفاوت وجود داشت ، بدین معنی که آن شهرها دارای موجودیت مستقل و دستگاه اداری محلی برای تنظیم امور خـود بودند ولی در اراضی خراجی به‌معنی واقعـی اختیار همه کارها با اعراب بود، مع‌ذلك نرخ مالیات مسلماً در هردو نوع از اراضی یکی بوده است .

اولین سازمان منظم برای امور مالی‌درمصر توسط عبدالله بن سعد (۲۵ــ ۳۵هجری) ترتیب‌داده شد وبعد ازآن تجدید نظرهائی درتشکیلات‌مزبور بعمل آمد ومخصوصاً در موارد عدیده ازطرف اعراب‌در حکومت عبدالعزیز بن‌مروان و قرة بن‌شریك وبشربن صفوان وعبدالله بن‌عبدالملك وعبیدالله بن حبحاب وابن رفاعه شمارش وصورت‌برداری جداگانه‌ای برای اراضی وجمعیت انجام شد[۲].

راجع به‌دورهٔ اول اطلاعات مهمی بدست نداریم، لیکن ظاهراً این‌مسئله بزودی روشن گردیده که نرخ واحد مـالیات سرانه ـ نفری دو دینار ـ نسبت

---

۱ . بلاذری ص ۲۱۷ سطر ۳

۲. مقریزی ج ۱ ص ۹۴ سطر۱۰ ؛ ساویرس ص ۵۶

به فقرا غیرعادلانه است وبه‌سود توانگران تمام می‌شود . بدیهی است که اراضی بی‌آب‌وکم حاصل‌نمی‌توانست به‌قدر زمینهای مشروب وحاصلخیز مالیات‌بپردازد. تنها راه حل ممکن‌این‌بودکه در مورد هریك از افراد وبرای هرقطعه ازناحیه، من‌جمله مرکز ناحیه‌که همهٔ ناحیه به‌نام آن خوانده می‌شد ، ونیزبرای توابع کلیساها و دیرها ممیزی جداگانه‌ای بعمل‌آید .

عمده اشکال موضوع این است که ببینیم آیا بخشهای مختلف هرکدام سهمیهٔ باج ثابتی می‌پرداختندکه غیرقابل تغییر بوده و ارتباطی با خوبی یا بدی حاصل وافزایش یاکاهش جمعیت وهجوم غربا یا مهاجرت افراد نداشته‌است ویا خیر؟ وآیا مقدار مالیات ازسال‌بسال متغیر بوده‌است ؟ آیا عربها توجهی‌نداشتند به‌اینکه مالیاتها چگونه جمع‌آوری می‌شود ؟ بعضیها مالیات سرانه می‌پردازند وبعضی نه ؟ بعضی از اراضی مالیات سنگین می‌دهند و برخی مالیات ناچیزی ؟ آیاکار ممیزی بطور کامل مورد توجه اعراب بوده است ؟ مختصر اینکه آیا عاملین محلی مالیات ،طلقاً به‌اختیار وابتکار خود وطبق آنچه به‌نظر خود آنها درست بود عمل می‌کردند یا تعلیمات‌کلی عربها را بکار می‌بستند ؟ اگربگوئیم که آنان بدون تعلیمات عربهاکار می‌کردند و وظیفه‌ای نداشتند جزآنکه مبلغی راکه ثـابت ومقطوع بود وصول‌کنند (همچنانکه بکر می‌گوید) این پرداخت صورت باج پیدا خواهدکرد . اما اگر فرض کنیم‌که عربها مثلاً اینطورگفته باشند : «همهٔ اراضی این آبادی را صورت‌برداری کن وقطعات حاصلخیز وغیر حاصلخیز را از هم مشخص‌گردان وبرای هرقطعه مالیاتی نقدی ومالیاتی‌جنسی به مأخذ هر فدان یك دینار به‌اضافهٔ فلان مقدار رسوم‌گندم embolé مقررکن . اگر قطعه زمینی‌کمتر یابیشتر از یك فدان باشد آن را بربیست و چهار تقسیم کن وبرای هرقسمت یك بیست و چهارم دینار یعنی یك قیراط مـالیات ببند[1] ، آنگاه اضافه براین مالیات سرانه‌ای برای‌افراد ذکور بالغ مقررگردان.زنان وکودکان وکشیشان وراهبان وگدایان و مستحقان را از این مالیات معاف‌دار ، حد متوسط مبلغ مالیات سرانه که می‌گیری در حدود دو دینار برای هریك از

۱. تقسیم براساس شمارهٔ قیراطهای یك دینار یعنی ۲۴ بوده ، مراجعه شود به‌ابن عبدالحکم ص ۱۵۳ سطر ۱۰-۱۱

مشمولین خواهد بود اما در جمع‌آوری این مبلغ می‌توانی از یکی کمتر و از یکی بیشتر از دو دینـار بستانی. وقتی این کار را کردی یك ممیزی دیگری بعمل آور تاتکلیف مالیاتهای اضافی و عوارض نیز معین شود وپس از اختتام‌کار نتیجه را به‌اطلاع مابرسان تاتعلیمات لازم درمورد جمع‌آوری وجوه داده‌شود».
اگر نحوهٔ مالیات در اراضی مربوط به شهرها و مراکز مطابق چنین دستوری بوده باشد باید بگوئیم که عواید مزبور صورت باج نداشته بلکه درست مطابق با وضعی بوده است‌که مورخین مسلمان حکایت‌کرده‌اند.

شصت سال پس از فتح مصر نظام مالیاتی بسیار دقیق و تخصصی در این کشور برقرار بود. تکامل نظام مزبور چه مدتی طول داشته و کی شروع کرده به‌این‌شکل، که شباهت زیادی دارد به‌آنچه در زمان پاپیروسهای افرودیتی بوده درآید، اطلاعی‌موجود نیست. به‌نظر من این نظام در همان‌آغاز دوران فتوحات بوجود آمده است اگر چه مدرکی در این باره بدست ندارم.

بنا به‌مندرجات پاپیروسهای افرودیتی‌اولین‌گام درجریان مالیات‌صورت‌برداری یاتهیهٔ لیست Katagraphon بوده و این امر به دست پاگارکهـا انجام نمی‌شده است، بلکه به‌دست اشخاصی بوده‌که مخصوصاً ازمیان معتمدین‌و وجوه اهالی‌روستاها meizones وازمیان ملاکین‌بزرگ Proteuontes انتخاب‌می‌شدند. در این فهرستها صورت اسامی کلیهٔ افراد ذکور ساکن محل و میزان مالیات سرانهٔ هریك ازآنان ومقدار اراضی متصرفی‌آنان ومالیات متعلقه بدان‌وخدمات مخصوصی که برعهدهٔ هرکدام مقرر بود ثبت می‌شد. وقتی این صورتهـا تهیه می‌گردید به‌خزانهٔ بیت‌المـال در فسطاط فرستاده می‌شد ودر بسیاری از مواقع ممیزین‌هم دستور داشتند که‌همراه صورتها به‌پایتخت‌بروند. این مطلب‌درپاپیروس شمارهٔ ۱۳۳۹ منعکس است: «از مردم محل، کسانی راکه اسامی آنان‌درنامهٔ قبلی ما ذکر شده باخود بیاور و همچنین صورتی از امکنه متضمن تعداد افراد ذکور هرمحل بامالیات سرانه‌که به‌هرکس تعلق می‌گیرد، (سطرششم)ومساحت زمینی‌که در دست هرکس است اعم از تاکستان ومزرعه، وصورت خدماتی که بنابه‌دستور یابدون‌آن انجام داده ونیز صورت اسامی والقاب گریختگان‌هرمحل را باخود بیاور. ماحصل آنکه هرچه را می‌دانی طی صورتی‌که ترتیب می‌دهی برای ما روشن‌گردان ... و کسانی را که از نقاط مختلف نـاحیه همراه شما

خواهندآمد بگو که محاسبات مربوطهٔ محل خود را نیز بیاورند تا هرگونه اطلاعی بخواهیم بتوانند بهما بدهند و آنچه را که می‌توانند در اختیار ما بگذارند».

دستور دیگری مشابه با دستور بالا درسند پاپیروس شمارهٔ ۱۳۳۸ مندرج است .

عاملین بیت‌المال براساس این صورتها نه‌تنها سهمیهٔ شهر افرودیتی بلکه سهمیهٔ آبادیها ودیرهای تابعهٔ ناحیهٔ مزبور را معین می‌کردند .

بعداز تعیین سهمیه‌ها، والی اظهارنامه‌ای entagion به‌هریك از تقسیمات مختلف بخش (نه به‌پاگارك) ابلاغ می‌کردکه درآن مقدارمالیات نقدی(جزیه) ورسوم گندم embolé مورد مطالبه قید شده بود. برای اثبات این مطلب‌خواننده را به‌یازده فقره از اسناد پاپیروسی‌که مشابه هم و در دو زبان تنظیم یافته و از طرف بکر در اشتراسبورگ منتشر گردیده است مراجعه می‌دهیم[1] ، و اینك مضمون اظهارنامهٔ شمارهٔ یك را به‌عنوان مثال ونمونهٔ اسناد دیگر در اینجا نقل می‌کنیم : «بسم‌الله الرحمن الرحیم ، این نامه‌ای است از قرةبن‌شریك به‌مردم باکونیس از ناحیهٔ افرودیتی، شما ازبابت جزیهٔ (به‌معنی عام) سال۸۸ چهارصد ونود وهشت دینار وازبابت‌رسوم خواربار embolé صدوبیست وهشت ونیم«اردب» ونصف «ویبه» گندم بدهکار می‌باشید».

چون اظهارنامه به‌قسمتهای مختلف ناحیه واصل می‌شد اشخاصی انتخاب می‌گشتند تابین افراد سکنه ممیزی کرده مالیاتها را جمع‌آوری‌کنند و جمع‌آورندگان مالیاتها صورتهائی ترتیب می‌دادندکه‌آنها را merismoi می‌نامیدند.

این مطلب باید بطور کامل فهمیده شود که دو نوع جداگانه از عمل ممیزی در میان بوده‌است، یکی برای تهیهٔ صورت Katagraphon که می‌بایستی به‌فسطاط فرستاده شود و از روی‌آن سهمیه‌ها تعیین می‌شد و دیگری merismoi که‌بعدازآنکه‌اظهارنامه واصل می‌گردیددرمرحلهٔوصول‌صادرمی‌شد. ازmerismoi نسخ متعددی به‌دست ما رسیده اما از Katagraphon نسخه‌ای نمانده است ، ولی ظاهراً این دو در شکل ودر مبلغ می‌بایستی همانند بوده باشند وهمانطورکه بل

۱. بکر : «Papyri Schott-Reinhardt» pp. 108-113

گفته دلیلی برخلاف این نیست[۱] . سهمیه‌های مربوط به مالیاتهای فوق‌العاده (زواید) هم در فسطاط به‌همین ترتیب معلوم می‌گردید[۲] .

اهتمامی که عاملین بیت‌المال دربارهٔ صورتهای Katagraphon بخرج می‌دادند و اقدامات آنها در بارهٔ سهمیه‌بندی نشان می‌دهد که مالیات عنوان باج نداشته است .

بکر پاپیروسهای عربی هیدلبرگ را وقتی منتشر ساخت که هنوز بل صورتهای یونانی را منتشر نکرده بود . این پاپیروسهای عربی اظهارنامه‌های مطالبهٔ مالیاتی بود وطبیعهٔ شکل آنها نظریهٔ بکر را دربارهٔ باج تأیید می‌نمود. بکر به‌این مطلب استناد نموده و چون بل همیشه در قسمت اطلاعات عربی تابع نظریات وتفسیرهای بکر بود کوشیده‌است که این نظریه را با متون یونانی هم تطبیق دهد .

به‌همین جهت است که بل می‌گوید : «چون مالیاتها در دوران خلفای نخستین مانند دوران بیزانسی توسط حکومت مرکزی براساس مبلغ مقطوعی برای هرآبادی معین می‌شد نه‌براساس افراد مالیات بده، مسؤولین‌امورتوجهی نداشتند به‌این‌که فلان مؤدی بخصوص مالیات خود را به نقد می‌پردازد یا به جنس[۳] » ونیز می‌گوید : «خلاصه بیش از هرچیز این نکته را خواهیم‌دریافت که اساس سازمان مالی بطور کلی مالیات دسته‌جمعی بود . مالیاتها درهمه‌حال بدواً به‌جماعات تعلق می‌گرفت ونه به‌افراد ، وافراد به‌عنوان مؤدی مالیاتی نه باحکومت بلکه بااجتماعی‌که عضو آن تلقی می‌شدند طرف بودند[۴] ».

بلی سیستم مالیات دسته‌جمعی بود، به این معنی که چون هنگام تأدیه می‌رسید هر واحد اجتماعی مالیات مورد مطالبه را می‌پرداخت . اما آیا از نقطهٔ نظر ممیزی هم می‌توان گفت که سیستم دسته‌جمعی حکمفرما بود ؟ آیا اظهارنامه مطالبهٔ مالیات entagion همان چیزی بود که بکر باج مقطوع‌می‌نامد ومی‌گوید که بدون توجه به‌اوضاع واحوال گرفته می‌شد وتغییر مذهب ، فرار ،

---

۱. پاپیروس افرودیتی ۲۷
۲. پاپیروس افرودیتی ۲۸
۳. پاپیروس‌افرودیتی۳۵
۴. ایضاً ۳۲

مرگ ، خوبی‌حاصل یا خشکسالی درآن مؤثر نمی‌افتاد؟ اگرامر ازاین‌قراربود پس چرا حکومت ، هریك از نواحی Pagarchy را به عنوان واحد اجتماعی تلقی نکرده وبه‌سراغ قریه‌ها وحتی دیرها می‌رفت ؟ اگر موضوع باج در میان بود پس این فهرستهای دقیق سالانه چه بود که تهیه می‌شد و هرسال به‌فسطاط ارسال می‌گشت تا قبل از اعلام سهمیه به‌تصدیق مقامات مربوطه برسد ؟

اگر همانطور که بل می‌گوید عربها توجهی نداشتند که‌کسی مالیات سرانه می‌پردازد یانه، پس‌چرا اصرار می‌ورزیدندکه مالیات سرانهٔ هرکس‌بطور وضوح دراین صورتها ممیزی بشود؟ اگرحکومت‌کاری به سهم فرد فرد مؤدیان نداشت چرا درپاپیروسها ممیزینی راکه اسامی مؤدیان‌را ثبت نکنند تهدیدنموده است؟ آیا اتخاذ این سیستم پیچاپیچ صرفاً نتیجهٔ عشق و علاقهٔ اعراب به امر حسابداری بود؟

درجواب این سؤالات باید گفت‌که بل اشتباه‌کرده است و سیستم مالیاتی قبل از هرچیز برروی فرد وکار او و زمین مزروعی او بنیان نهاده شده بود. اولین اقدام عبارت بود ازتهیهٔ یك صورت ممیزی برای هریك از افراد. دومین قدم، جمع بستن مبالغی بودکه در صورت مزبور برای افراد تعیین شده بود. سومین قدم، اخذ وجمع‌آوری وجوه موردممیزی ازافراد بود. تنها قدم‌چهارمی صورت دسته‌جمعی داشت وآن عبارت بود ازپرداخت وجوه جمع‌آوری شدهٔ یك آبادی.

باید در نظر داشت‌که بکر حکایتی طولانی از عبدالحکم راجع به امر ممیزی نقل‌کرده و با تأیید آن خواسته است‌که مسؤولیت مشترك و دسته‌جمعی آبادیهارا ثابت‌کند، درصورتی‌که این‌حکایت می‌گویدکه مالیاتها به‌نسبت درجهٔ آبادی محل قابل افزایش و نقصان بود و این منافی با فکر مقطوع بودن باج است. بعلاوه، چگونه ممکن است افزایش یانقصان مالیاتها بدون توجه به‌وضع افراد و اراضی تحت تصرف آنها انجام پذیرد؟

اینك برای اینکه شواهد دیگری را مورد مطالعه قراردهیم به سه فقره صورت حساب حکومت بلدی (پاپیروسی ۱۴۱۲ تا ۱۴۱۴) توجه می‌کنیم . پاپیروس ۱۴۱۴ که پیچیده‌ترین‌آنهاست مالیاتها را به هفت‌طبقه تقسیم کرده‌است به شرح زیر :

۱ . مالیات نقدی demosia .

۲ . مالیات tetarita که عبارت بود از یك در صد مالیات نقدی demosia و ظاهراً عنوان رسوم جمع آوری مالیات را داشته است .

۳. مالیاتی به عنوان apargurismos dianamon aneu timosos که از محل آن کالاهائی که عربها لازم داشتند به قیمت روز بازار خریداری می‌شد. ازجملهٔ این کالاها بود: گوسفند، مرغ ، مویز ، نبیذ ، الوار ، چوب وخرما.

۴ . مالیاتی به عنوان apargurismos dianamon te timesié که حسابی بود برای خریدمواد مورد احتیاج حکومت طبق تعرفهٔ ثابت بانرخهای معین ، ازجملهٔ این مواد حصیر ، طناب ولنگر کشتی ، رسن و گونی وغیره ذکر شده است .

۵ . مالیات شیر برای تهیهٔ کره که apargurismos galaktus نامیده می‌شد .

۶ . مالیات عسل یا apargurismos melitos این مالیات را فقط در افرودیتی وبوکانیس می‌پرداختند.

۷ . Logismia که مقدار پولی بودکه مخصوصاً از سهمیهٔ کلیهٔ مالیاتها بجز مالیات tetratia و مالیات عسل کسر می‌شد . این مالیات به شرح و تفصیل تمام ذکر شده است ، کلیهٔ مخارج فوق‌العاده از قبیل دستمزد کارگرانی که برای ساختمان مسجد بیت المقدس وقصر والی در فسطاط کار می‌کردند و نیز دستمزدکارگران در بابیلون و کشتی‌سازان در قلزم وآلات و ادوات مانند میخ وطناب کشتی و مخده‌ها و زورقها ازمحل این مالیات تأمین می‌گشت .

بنابراین‌مسلم‌است‌که درمحل مقداری وجوه جمع می‌شدکه‌آن را به‌اعراب نمی‌پرداختند. مقدار این وجوه را اعراب می‌دانستند و می‌توانستندگاه وبیگاه حوالهٔ اجناس یا خدماتی از محل این وجوه سرمحل بفرستند . بنابراین می - توانیم مطمئن شویم که تمام درخواستها و تقاضاهای خاصی که مرتباً درنامه‌های والی به پاگارك دیده‌می‌شود نمایندهٔ عوارض اضافی نبوده بلکه حواله‌هائی بود به محل این وجوه که خود از کسر گذاشتن مبلغی از مالیاتهای مقرر معمولی حاصل گردیده و به همین منظور در افرودیتی تودیع شده بود .

شکل این صورت حسابها خود مشکل مهمی است که بل موفق به حل آن نگردیده است .

چه اولاً در آنها عنوان epizétoumena ومتعاقب آن مبلغ ذکر شده‌است. این سر آغاز درمورد کلیهٔ مالیاتها یعنی‌هم درمورد demosia و هم درمورد انواع apargurismoi تکرار شده است .

مبلغی که برای epizetoumena ثبت شده در مورد هرطبقه از مالیاتها در سرتاسر دوره‌های مالیاتی indiction مربوط به پاپیروس ۱۴۱۲–۱۴ رقم ثابتی‌است. ولی درپاپیروس ۱۴۱۶ فرق می‌کند. چون پاپیروس ۱۴۱۲ منطبق است با دورهٔ ۶۹۹-۷۰۴ و پاپیروس ۱۴۱۳ با دورهٔ ۷۱۶-۷۲۱ بسیار محتمل است که epizétoumena از سال ۶۹۹ تا ۷۲۱ فرق نکرده باشد بل کلمه epizétoumena را به «حصهٔ مالیاتی» ترجمه کرده است[۱].

بعداز عنوان مزبور دراین صورت حسابها دوعنوان دیگر بنظر می‌رسد:

اول aph on eis ten sakellan

و دوم Logisima

اولی‌عبارت ازمبلغی است که عملاً به بیت‌المال فسطاط پرداخت می‌شد و دومی را پیشتر معنی کرده‌ایم . این دو مبلغ را باهم جمع و حاصل جمع را از مبلغ epizétoumena تفریق می‌کردند و الباقی را loipon می‌نامیدند که‌به علامت اختصاری «L» مشخص می‌شد مثلاً :

از افرودیتی $\frac{\text{epizétoumena}}{\text{۱۵ قیراط ؛ ۶۹۵۱ فدان}}$

قانون دیموسیا

به بیت‌المال : ۹ قیراط ؛ ۳۰۹۸ دینار

لوگیسیما: $\frac{۳}{۴}$۱۹قیراط ؛ ۱۴۸ دینار

جمع : $\frac{۳}{۴}$۴ قیراط ؛ ۳۲۴۷ دینار

$\frac{۳}{۴}$۴ ؛ ۳۲۴۷ دینار

الباقی : $\frac{۱}{۴}$۱۰؛ ۳۷۰۴ دینار

---

۱. بل : پاپیروس افرودیتی ص ۸۱ به‌بعد

مشکلی که باید بحث کرد این است که : الباقی چه می‌شد؟ می‌دانیم که آن را به بیت‌المـال فسطاط نمی‌پرداختند . آیـا الباقی را عملاً هم جمـع آوری می‌کردند ؟ بل دوفرضیه را محتمل می‌داند :

۱. اینکه الباقی جمع آوری ووقف مصارف محلی می‌شده است .

۲. اینکه حکومت عربی هیچ وقت سهم مالیاتـی را بطور کامل استیفا نمی‌کرده است .

به نظر بل شواهد مهمی که به دست است فرضیهٔ اول را تأیید می‌کند . وی می‌گوید که epizétoumena به‌معنی‌مبلغی است که مطالبه شده وجمع آوری گردیده است و آنچه که بیت‌المال نقداً مطالبه نمی‌کرد در محل خرج می‌شد[1]. معذلك مشکل بتوان معتقدشد که این مبالغ معتنابه را درمحل خرج می‌کرده‌اند مثلاً درمورد افرودیتی بعدازآنکه پرداخت به بیت‌المال و لوگیسیما کسرمی‌شد الباقی بالغ بر ۳۷۰۴ دینار بود . مسلماً حقوق مأمورین محلی از این بابت پرداخت نمی‌شد چه می‌دانیم که آن را از محل tetartia می‌پرداختند . پول شیر ، گوسفند ، عسل ، نبیذ ، رسن ، مخده ، گونی ، طناب‌کشتی ، جامه ، چوب وادوات آهنی و سایرمصارف فوق‌العاده نیز ازاین محل نبود وازمحلهای دیگر تأمین می‌گردید . حتی رسوم گندم embolé هم ارتباطی به این محل نداشت .

پس نتیجه این می‌شود که هدف معقولی بـرای خرج این مبالغ موجود نبود، درصورتی که مبلغ مهم‌است یعنی‌بیش‌ازیك نیمهٔ epizétoumena ودرحدود ۶۰۶ دینار بیش‌از آنچه به بیت‌المال پرداخت می‌شد .

وضع دیگری هم برمشکل مزبور می‌افزاید . بعضی ازجاها قطع نظر از اینکه الباقی نداشتند بیش‌از سهمیهٔ مالیاتی خود به بیت‌المال می‌پرداختند. این وضع در مورد بعضی از امکنه بطور استثنائی و اتفاقی و در مورد جاهای دیگر رسماً وسال به سال یعنی بطورمداوم دیده می‌شود. مثلاً epizétoumena آبادی بسیرو Psyrus ازسال (۶۹۹ م) الی (۷۰۴ م) ۷۰/۲۱ دینار بود ولی مبلغی که به بیت‌المال در آن مدت پرداخت شده عبارت است از ۷۷/۱۲ و ۷۶/۲۱

---

۱. بل صفحهٔ ۸۳

و ۷۶/۲۲ و۷۷/۱۰ و۷۷/۴ و۸۰/۶ و بطوری‌که دیده می‌شود به‌جای‌الباقی در هرسال تقریباً معادل ده درصد اضافه‌پرداخت داشته‌اند[1] .

از طرف دیگر سهمیهٔ کرامیون Keramion ‏۵۰/۱۹ دینار بود ولی‌در همین شش سال‌کرامیون به ترتیب ۹/۳ و ۹/۴ و ۷/۱۰ و ۷/۱۲ و ۷/۸ و ۹/۴ پرداخته والباقی‌که به‌خزانه پرداخت نشده هرساله متجاوز از ۸۰ درصد سهم بوده است .

باکونیس Pakaunis که سهم‌آن ۳۷۱/۸ دینار بود به‌ترتیب ۳۸۱/۱۰ و ۳۸۳/۱۲ و ۳۵۷/۱۸ و ۳۵۶/۱۸ و ۳۵۶/۱۰ و ۳۷۴/۱۰ پرداخته یعنی در سه سال الباقی داشته و در سه‌سال اضافهٔ پرداخت .

تاریخ این پاپیروس کمی قبل‌از حکومت قرة‌بن شریك است . دوسال‌بعد از آن تاریخ یعنی دردوران حکومت قره مبلغ پرداخت به مقدار زیادی‌افزایش یافته وباکونیس‌که ۳۷۱/۸ دینار سهم مالیاتی آن بود ۴۹۸ دینار پرداخته ، بسیروکه سهم‌آن ۷۰/۲۱ بود $104\frac{1}{4}$ دینار پرداخته، کرامیون که سهم‌آن ۵۰/۱۹ دینار بوده و عملاً به طور متوسط سالانه ۸ دینار می‌پرداخته مبلغ $25\frac{1}{3}$ دینار تأدیه‌کرده است[2] .

این‌کار چه معنی داشته است؟ چرا عربها پول بیشتری ازکرامیون نمی‌خواستند تا مجبور نشوند از بسیرو اضافه برمیزان مالیاتی آن بگیرند .

بل سه مورد رانشان می‌دهد که اضافه حواله‌ای برسر یك آبادی توسط شهر افرودیتی فرستاده شده‌است. درپاپیروس شمارهٔ ۱۴۱۶ عنوانی هست مشعر براینکه اضافه حواله از اندیکسیون (دورهٔ مالی) پانزدهم ازمبلغ مالیاتی‌اولین اندیکسیون کم‌گذاشته خواهد شد، ولی‌این‌مثالهای پراکنده نمی‌تواند ضابطه‌ای به دست ما دهد‌که در حالات مختلف قابل تطبیق باشد .

---

۱. پاپیروس افرودیتی شمارهٔ ۱۴۱۲ علامت ممیزی برای مشخص ساختن قیراط از دینار بکار رفته وهردینار ۲۴ قیراط است

2 . ‹Papyri Schott–Reinhardt, Strassburger Qorra Papyri› بکر Anhang ‹a›, p. 108; ‹d›, p. IIO; ‹Der Islam›, Vol. II p. 267.

حل اشکال به‌نظر من بسته به تعریف خودکلمهٔ epizétoumena است ، زیرا این‌کلمه اگرچه به معنی حصهٔ مالیاتی است لیکن به معنی حصهٔ مالیاتی سنواتی نیست .

۱ . چون مبلغ epizétoumena از سال ۶۹۹ تا ۷۰۴ م تغییر نکرده و نیز از سال ۷۱۶ تا ۷۲۱ م ثابت مانده است می‌توان چنین نتیجه گرفت که حصهٔ مالیاتی از سال ۶۹۹ تا ۷۲۱ م ثابت بوده و اگر این نتیجه‌گیری صحیح باشد اشکال دیگری پیش می‌آید که چرا عربها هر سال در فسطاط به تفتیش و بررسی صورتهای ممیزی می‌پرداختند .

۲ . حصه‌های مالیاتی در پاپیروس ۱۴۱۶ که مقارن نخستین اندیکسیون بوده مختلف است وچون در دورهٔ اندیکسیون اول و پانزدهم در هردو پاپیروس شمارهٔ ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳ ذکر شده پاپیروس ۱۴۱۶ که به آنها شباهت ندارد نمی‌تواند مربوط به سنوات ۶۹۹ تا ۷۲۱ م باشد و محتملاً تاریخ آن مصادف است با اولین اندیکسیون بعداز پاپیروس ۱۴۱۳ یاسال ۷۳۲ میلادی. حالانکتهٔ قابل‌توجه درپاپیروس ۱۴۱۶ این است‌که اپیزتومنای تازه دربسیاری از موارد با مبالغی‌که سابقاً در فاصله‌های ۶۹۹ و۷۲۱ میلادی دروجه بیت‌المال پرداخته شده یکجا ذکر گردیده است . مثالهای جدول نخستین به قرار زیر است :

جدول شمارهٔ ۱

قریه	اپیزتومنا ۶۹۹-۷۲۱	حد متوسط پرداخت ۶۹۹-۷۲۱	اپیزتومنا ۷۳۲
بونون	۴۰/۵	۲۳/۱	۲۲
کرامیون	۵۰/۱۹	۳۰/۵	۲۳
بسیرو	۷۰/۲۱	۷۲/۷	۸۶

۳ . دلیل قاطع‌تر مندرجات پاپیروس ۱۴۲ مورخ ۷۰۶ میلادی است . این پاپیروس سندی است دایر برممیزی جمع‌آوری مالیات merismos ومبالغی راکه عملاً از افرادمؤدی مالیات گرفته‌شده نشان می‌دهد. اسامی‌مؤدیان بامیزان مالیات‌سرانه و اسم زمین و مقدار مالیات ارضی درآنها ذکرشده‌است. درجدول شمارهٔ ۲ ارقام مربوط به مناطق پنجگانه ومناطق دوگانه منعکس است .

جدول شماره ۲

مالیات	محال خمسه	محال دوگانه
از مالیات ارضی	$۱۶۷\frac{۲}{۳}$	$۱۷۱\frac{۱}{۲}$
از مالیات سرانه	۲۳۰	$۴۰\frac{۱}{۳}$
آنچه باید جمع و به بیت‌المال پرداخت شود	$۳۹۷\frac{۲}{۳}$	$۲۱۱\ \frac{۱}{۲}+\frac{۱}{۳}$

پاپیروس شمارهٔ ۱۴۲۰ سطر ۲-۴ (مربوط به محال خمسه).

پاپیروس شمارهٔ ۱۴۲۰ سطر۱۵۵-۱۵۷ (مربوط به محال دوگانه).

اینك فعلاً بحث دربارهٔ اپیزتومنا را کنار گذاشته آنچه را که ازمحال پنجگانه ودوگانه به شرحی که در پاپیروس ۱۴۱۲ از سال ۶۹۹ تا ۷۰۵میلادی به بیت‌المال پرداخت شده برطبق جدول سوم مورد مطالعه قرار می‌دهیم :

جدول سوم

آنچه باید به بیت‌المال پرداخته شود

(۶۹۹ ـ ۷۰۵ م)

سال	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵
محال پنجگانه	۴۴۴ ۲/۳	۴۲۵ ۲/۳	۳۸۵ ۲/۳	۳۸۵ ۲/۳	۳۸۵ ۲/۳	۳۹۷ ۲/۳	۳۹۷ ۲/۳
محال دوگانه	۲۳۳ ۱/۲ + ۱/۳	۲۲۶ ۱/۲ + ۱/۳	۲۰۵ ۱/۲ + ۱/۳	۲۰۵ ۱/۲ + ۱/۳	۲۰۵ ۱/۲ + ۱/۳	۲۱۱ ۱/۲ + ۱/۳	۲۱۱ ۱/۲ + ۱/۳

(مالیاتهای نقدی جمع‌آوری شده ـ پاپیروس ۱۴۲۰)

بطوری‌که ملاحظه می‌شود آنچه به‌موجب پاپیروس ۱۴۲۰ در محال خمسه در سال ۷۰۵ جمع‌آوری شده عیناً منطبق است بامقدار وجوهی‌که درسال ۷۰۴ از طرف این مناطق به‌بیت‌المال می‌بایستی پرداخته شود یعنی مبلغ $\frac{۲}{۳}$۳۹۷ دینار. وچون مالیاتها چنانکه«بل» توضیح داده درسال بعداز ممیزی جمع‌آوری می‌شد معلوم می‌شودکه پاپیروس ۱۴۱۲ ملخصی از نتیجهٔ ممیزیهای مالیاتی سال ۷۰۴ می‌باشد وپاپیروس ۱۴۲۰ میزان وجوهی‌راکه‌ازمحل‌ممیزیهای‌مزبور درسال ۷۰۵ جمع‌آوری شده نشان می‌دهد . این مطالب دربارهٔ محال دوگانه هم قابل‌تطبیق است . پاپیروس ۱۴۲۱ تاریخ ندارد اما شکل آن باپاپیروس ۱۴۲۰ یکی‌است وعبارت از صورت ممیزی merismos محال ثلاثه است و مجموع وصولی از مالیات ارضی و مالیات سرانه بالغ بر $\frac{۱}{۳}$۳۶۷ دینار است . اما در پاپیروس ۱۴۱۲ سطر ۴۷۸ قید شده که محال ثلاثه در سال ۷۰۴ هم $\frac{۱}{۳}$۳۶۷ دینار به بیت‌المال پرداخته وبنابراین معلوم می‌شودکه پاپیروس ۱۴۲۱ مربوط به‌زمان پاپیروس ۱۴۲۰ یعنی سال ۷۰۵ بوده و واضح است‌که آنچه به‌بیت‌المال‌پرداخته شده فقط عبارت از مبالغی بوده‌که جمع‌آوری گردیده وترازآن رقم واقعی نخواهدبود به‌عبارت‌دیگر تفاوت بین‌مبلغ epizètoumena ومبلغی‌که به‌بیت‌المال پرداخت شده اصلاً وصول نگردیده است .

واز همین‌جا روشن می‌گرددکه epizètoumena حصهٔ سالانهٔ مالیاتی‌نبوده است . پس معنی واقعی آن چیست ؟ می‌توان احتمال دادکه اپیزتومنا عبارت‌از حصه‌ای بودکه بعداز سرشماریهائی‌که اعراب هرچندوقت یك‌بار انجام می‌دادند تعیین می‌شد ورقم آن‌که تعیین می‌گردید به‌عنوان یك‌رقم ایده‌آل بودکه دراول امر بطور کامل وصول می‌شد اما به‌مرور زمان واقعیت خود را از دست‌می‌داد . بعضی از آبادیها مانند بسیرو روبه‌وسعت وآبادی‌گذاشتند وبرخی دیگر مانند کرامیون به ویرانی افتادند ولی‌بعضی مانند باکونیس وضع‌خود را تقریباً حفظ کردند .

عربها در هنگام ممیزیهای سنواتی حقائق را در نظر می‌گرفتند اما در ترازنامه‌ها مبلغ اپیزتومناکه درآخرین سرشماری معین شده بود جهت کنترل ذکرمی‌شد ودرنتیجه بانخستین‌نظرمی‌شد تغییرات حاصله‌را دریافت. اپیزتومنای

پاپیروس شمارهٔ ۱۴۱۲-۱۴۱۴ (سال ۶۹۹ تا ۷۲۱ م) مبتنی برسرشماری عبدالعزیز بن مروان بود. سرشماری بعدی سرشماری مشهوری بود که توسط ابن‌الحبحاب محتملاً بعد از سال ۷۲۵ صورت گرفت و اپیزتومنای پاپیروس ۱۴۱۶ (سال ۷۳۲م) مبتنی براین سرشماری بود.

ملخص مقال آنکه:

۱. اپیزتومنا حصهٔ مالیاتی بودکه به موجب آخرین سرشماری معین می‌شد وتاسرشماری مجدد، مأخذ قرار می‌گرفت.

۲. مالیاتهای جمع‌آوری شده فقط مبالغی بودکه عملاً به‌موجب صورتها وصول می‌گردید.

۳. مبلغ مالیاتها همه ساله توسط دیوان برمأخذ ممیزیهای فردی‌تعیین می‌شد. مبلغ کل به‌نسبت جمعیت وحاصلخیزی زمین قابل تغییر بود.

۴. این سیستم باسیستم باج‌که «بکر» از آن سخن می‌گوید شباهتی ندارد.

نوع دیگر پاپیروس یعنی مریسموا merismoi عبارت است از صورت ممیزی مربوط به‌وصول (پاپیروس ۱۴۱۹ ودنبالهٔ آن) متأسفانه دراین‌پاپیروسها اطلاعات کافی برای نشان دادن طریق ممیزی مالیات ارضی موجود نیست. فقط سه‌پاپیروس(۱۴۲۷ تا ۱۴۲۹)جسته‌گریخته اطلاعاتی دربارهٔ مساحت‌متصرفات افراد بدست می‌دهد. اما نرخ مالیاتی خیلی متفاوت است وظاهراً همانطورکه «بکر» گفته علت‌آن تفاوت وضع آبیاری ونوع محصول بوده‌است[۱]. مریسمواهای مختلف اشکالاتی را در بردارد، چه فقط دوتا از ۱۴پاپیروس (شمارهٔ ۱۴۱۹ تا ۱۴۳۲)کاملاً مشابه هم‌اند یعنی پاپیروس ۱۴۲۱ و۱۴۲۴. یکی از پاپیروسها فقط ناظر به‌رسوم‌گندم emboléاست و دیگری راجع به‌مبالغ عقب افتاده بابت همین رسوم، و پاپیروس۱۴۲۰ مربوط به‌مالیاتهای ارضی وسرانه و رسوم‌گندم است، ولی پاپیروس ۱۴۲۱ رسومی نیز به‌عنوان تکالیف وهزینه‌ها برمالیاتهای مزبور اضافه کرده است. درازترین پاپیروسها به‌شمارهٔ ۱۴۱۹ با دوپاپیروس استثنائی‌دیگر اشاره‌ای به‌مالیات سرانه نکرده وبه‌جای آن مالیات ارضی‌ورسوم

۱. بل صفحهٔ ۱۷۱ حاشیهٔ ۱

گندم ودونوع عوارض دیگر ذکر کرده که «بل» نتوانسته است آنها را مشخص کند . دومین آنها زیر عنوان Ettiko [۱] ذکر شده و به نظر من ممکن است این دو رقم عبارت از ممیزیهای logisima و apargurismoi های مختلف باشد که در سایر مریسمواهای این مجموعه قید نشده است .

پاپیروس شمارهٔ ۱۴۲۰ تنها پاپیروسی است که درقسمت مربوط به‌مساحت مالیاتی کامل وخالی ازنقص است. این پاپیروس مربوط است به‌محال خمسه‌ودرآن مالیات ارضی وسرانه ورسوم گندم ذکرشده وازمهم‌ترین‌اسنادی است که درخور مطالعهٔ دقیق می‌باشد .

درمحال خمسه نودوپنج نفر جملتان ۲۳۰ دینار مالیات سرانه‌پرداخته‌اند که نفری بطورمتوسط ۲/۴۲ دینار می‌شود، ونیز ۷۳ قلم مالیات ارضی‌جملتان ۱۶۷/۶۶ دینار قید شده که بطور متوسط برای هرخانواده ۲/۲۹ دینار تعلق می گیرد . ارقام مخصوص مالیات ارضی‌ونیز عناوینی از قبیل «ازفرزندان‌فلان» یا «از فلان صاحبان حصه» آورده شده که نشان می‌دهد بیش از ۷۳ نفر در مجموع مبلغ مزبور سهیم بوده‌اند . مبنای ممیزی مالیات سرانه را درپاپیروس ۴۲۶ می‌توان یافت. دراین سند ارقام اصلی‌را به‌خطی دیگرتغییر داده‌اند واین تغییرات می‌توان گفت که کلاً غلط است. خوشبختانه در بسیاری از موارد فقط مالیات سرانه دستخوش تحریف گردیده ودر دو مبلغ دیگر که یکی رسوم هزینه depanc ودیگری حاصل‌جمع رسوم هزینه ومالیات‌سرانه است تغییری‌حاصل‌نشده واز همین‌جا می‌توان رقم اصلی‌مالیات سرانه را با تفریق رسوم هزینه ازحاصل جمع مزبور بدست آورد .

فورمول این صورت به‌شرحی است که درجدول شمارهٔ ۴ آورده شده‌است جز آنکه در سطر اول وچهار ویازده باید متوجه بود که نرخ ممیزی دو دینار برای یك مردکامل درنظر گرفته شده است .

---

۱. ایضاً صفحهٔ ۱۷۶

جدول شمارهٔ ۴

سطر	اسم تعداد مؤدیان	نسبت مؤدی بامردکامل	مالیات سرانه	نرخ مالیات‌سرانه برای هرمرد کامل
۱ –	۱	۱	۳	۳
۲ –	۱	۱	۲	۲
۳ –	۱	۲/۳	۱/۳	۲
۴ –	۱	۱	۲ ۱/۳	۲ ۱/۳
۵ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۶ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۷ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۸ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۹ –	۱	؟	؟	؟
۱۰ –	۱	۱/۲	۱	۲
۱۱ –	۱	۲/۳	۱ ۲ ۱/ـ	۲ ۱/۴
۱۲ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۱۳ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۱۴ –	۱	۲/۳	۱ ۱/۳	۲
۱۵ –	۱	۵/۶	۱ ۲/۳	۲

بل می‌گوید که عربها برای اینکه تعدیلی بین توانگران ودرویشان بوجود آورند مأخذدو دینار راگرفته بعضی راکمتر ازیك مرد حساب می‌کردندوبدین ترتیب در سطر سوم ، مؤدی مالیاتی دو سوم یك مرد بشمار آمده ولذا بابت مالیات سرانه روی همان میزان دو دینار برای هرمرد کامل ۱/۳ ۱دینارپرداخته است ، ودر سطر دهم مؤدی مالیاتی نصف مرد حساب شده ولذا نصف نرخ مقرر یعنی یك دینار پرداخت کرده ، و در سطر آخر مؤدی ۵/۶ یك مرد محسوب گردیده و ۱/۳ ۱ پرداخته است، ولی در سه مورد نرخ تغییر کرده (سطور۱ و۴ و۱۱ که پیشتر هم اشاره کردیم) که توضیح آن آسان نیست[1] . از این پاپیروس و نیز از پاپیروس شمارهٔ ۱۴۲۰ نکات زیررا می‌توان استنباط کرد:

۱. مالیات سرانه در جزو مالیاتهای سنواتی مبلغ ناچیزی نبوده بلکه مالیات مزبور تقریباً به همان میزان مالیات ارضی نقدی (یعنی بدون احتساب رسوم گندم و عوارض فوق‌العاده) بود، بلکه دربسیاری از موارد حتی از میزان مالیات ارضی متجاوز بود .

۲. مالیات سرانه برحسب قدرت مالی مؤدی معین می‌شد وهمانطور که از پاپیروس ۱۴۲۶ برمی‌آید عربها برای تسهیل عمل ممیزی ، مؤدی مالیاتی را به‌نسبت مرد کامل(کمتر از یك مرد یا زیادتر ازیك مرد) حساب می‌کردند.

۳. چنین‌پیداست که نرخ مقرر برای مالیات‌سرانه بطور متوسط دودینار بوده واین همان رقمی است که مورخین مسلمان هم ذکر کرده‌اند .

و نیز ملاحظه می‌شود که درمناطق پنجگانه به‌موجب پاپیروس ۱۴۲۰ نود وپنج نفرمالیات‌سرانه‌پرداخته‌اند درصورتی که‌مالیات‌ارضی‌فقط ۷۳فقره پرداخت شده‌است. ازپاپیروسها مثالهای‌زیادی‌می‌توان ذکر کرد که اشخاصی‌مالیات ارضی نمی‌پرداختند اما مالیات سرانه می‌دادند وطبعاً تفسیر آن بدینگونه تواند بود که اشخاصی که مالك زمین نبودند مالیات ارضی هم نمی‌پرداختند . دو دلیل برای این گفته هست : اول آنکه‌اسامی آنانی که مالك‌زمین نبودند درصورتهای‌مالکین ذکر نشده ، دوم آنکه دربسیاری از موارد که مؤدی مالك زمین نبوده شغل او ذکر شده است. اسامی اشخاصی که مالیات ارضی‌نمی‌پرداختند به‌این شکل‌ذکر

---

۱. بل ص ۱۷۱ــ۱۷۲

شده: استفانوس چوپان (سطر۱۲۹) بنیس روغن فروش (سطر ۱۳۴)لئو نتیوس روغن فروش (سطر ۱۴۲).

از طرف دیگر تعداد زیادی ازمردم مالیات ارضی می‌پرداختندولی‌مالیات سرانه نمی‌دادند وهمین امر اشکال مهمی است . مسلم است که هیچکدام از این گروه جزوکسانی نبودند که اسلام پذیرفته بودند چه در اینصورت کلمهٔ مولی mauléus که درتمام موارد این‌سند اسلام پذیرفتگان‌را به‌آن مشخص‌می‌کردند با اسم آنان ذکرمی‌شد . باید درنظر داشت که مسلمانان تصریح کرده‌اند که مردم زیر از مالیات سرانه معافیت داشته‌اند :

۱. زنان

۲. اولاد ذکور غیر بالغ

۳. راهبان وکشیشان

۴. درویشان تنگدست وپیرمردان ومعلولین یااشخاصی که قادر به‌امرار معاش نباشند .

بجاست ببینیم که این قواعد چگونه در پاپیروس ۱۴۲۰ منعکس گردیده است . دراین سند پنجاه‌وهفت نفر مؤدی مالیات ارضی معرفی شده‌اندکه‌مالیات سرانه نپرداخته‌اند ، از پنجاه و هفت نفر مزبور دوازده تن جزو زنان بوده‌اند (سطور ۴۶ و۵۴ و۷۲ و۷۶ و۸۰ و۹۱ و۹۵ و۱۱۹ و ۱۲۰ و۲۰۸ و۲۱۱ و ۲۵۱)، چهارتن کودك بوده‌اند (سطور ۲۱و۳۹ و۲۰۹ و۲۴۵ ومحتملاً ۲۵۳)، چهارتن کشیش بوده‌اند (سطور ۶۹ و ۷۷ و۱۹۱ و۲۰۰) و یکی شماس بوده (سطر ۱۶۳).

درتمام اقلام مجموعهٔ پاپیروس حتی‌یك مورد دیده نمی‌شودکه از کسی که به‌عنوان کشیش معین شده باشد مالیات سرانه گرفته شود . همین مطلب دربارهٔ شماسها وسایر اعضای کلیسا نیزصادق است . موارد متعددی هست که نشان می‌دهد که دیرها وکلیساها مالیات ارضی ورسوم گندم می‌پرداختند ولی اثری‌ازمالیات سرانه دیده نمی‌شود مگر دریك‌مورد استثنائی . درپاپیروس شمارهٔ ۱۴۱۹موارد متعددی از پرداختهای کلیسائی ودیرها ثبت شده (سطور ۵۲۴ و ۵۲۶ و ۵۲۸ و۵۳۰ و۵۴۹ و۵۵۱ و۵۵۶ و۱۰۰۲ و۱۰۰۳) از سطر ۱۲۶۹ صورت‌حساب

دیر پرداختهای شش دیر دیده می‌شود . پنج فقره ازآنها پرداخت مالیات‌ارضی و رسوم گندم‌است، ولی دریك‌فقره مربوط به دیر انباهرموت Abba Hermaotos مبالغ معتنابهی تحت عنوان مالیات‌سرانه قید شده‌است. وخوشبختانه این‌پاپیروس صورت ریزدارد. مالیات‌سرانه برای‌کسی به‌نام Xwpa ازمردم افرودیتی‌قید شده ومبلغ آن نیز معتنابه‌است(۵۸دینار) وپرداخت دیگری برای مسگران ۷۷ دینار ودونفر که یکی چهار و دیگری شش دینار پرداخته‌اند . این غیرمعقول است که بگوئیم دیر ، مسگرانی‌راکه قادر به‌پرداخت چنان مالیات‌گزافی بودند درخود جاداده بلکه باید بگوئیم‌که محتملاً دراین‌موارد دیر واسطهٔ وصول مالیات بوده ومؤید این مطلب آن است‌که همین دیر انباهرموت رسوم گندم این عده را هم که مقدار آن۶۷ اردب‌بوده پرداخت‌کرده است درصورتی‌که ازپاپیروس۱۴۳۲ (سطر ۶۳) پیداست‌که رسوم‌گندم خود دیر فقط شش اردب بوده است .

اگر از این مورد استثنائی ناروشن چشم بپوشیم دلیل دیگری نداریم که بگوئیم راهبان و کشیشان مالیات سرانه می‌پرداخته‌اند. و این را شاید بتوان به‌عنوان یك دلیل منفی برای اثبات فرضیهٔ من تلقی‌کرد که مالیات یك دینار که اصبغ برای راهبان مقرر داشت دوام نکرده است .

برگردیم به پاپیروس شمارهٔ ۱۴۲۵؛ در سطور ۷۷ تا ۷۹ نام یعقوب کشیش ودوتن دیگر ذکر شده است‌که مالیات سرانه نپرداخته ولی بابت‌املاکی به نام انباتورینو Abba Taurinou مالیات ارضی پرداخته‌اند . بکر سندی خطاب به‌دیری به‌نام عربی طرین‌که یونانی آن Taurinou entagion است[۱] نشر کرده واز آن معلوم می‌شود‌که محتملاً یعقوب کشیش ودوتن دیگر وابسته به‌این دیر بوده وبه‌همین جهت از مالیات معاف بوده‌اند . مؤدیان متعدد دیگری نیزاز اولاد کشیشان دیده می‌شوند که‌برخیها مالیات‌سرانه پرداخته‌اند وبرخی‌نه. تصریح شغل پدر امری غیرعادی است . شاید بتوان‌گفت اولاد در مواردی معاف از مالیات بوده‌اند که به‌سن رشد نرسیده‌باشند، امااشکالی که هست این‌است که‌کلمهٔ یونانی‌که برای‌کشیش استعمال شده همیشه در پاپیروسها به‌شکل اختصاری قید

۱. بکر «Papyri Schott-Reinhardt» Anhang «f», p. III و نیز مراجعه شود به«بل» پاپیروس افرودیتی شمارهٔ ۱۷.

شده ولذا نمی‌توان قطع کرد که آن صفت کلمه‌ای است که قبل از «فرزند» ذکر شده یـا به‌بعداز این کلمه تعلق دارد . مثلاً در سطر ۴۷ اینطور قید شده : Apollo Kollouth Pre که ممکن است آن را چنین ترجمه کرد : «آپولو فرزند کلوتوس کشیش» یا «آپولو کشیش فرزند کلوتوس» و بی‌شك استنباط ما در چنین وضعی مفید قطع نخواهد بود .

اما در مورد فقرا فقط یك جا دیده می‌شود که کسی مالیات ارضی کمتر از یك‌دینار پرداخته ودرعین‌حال مشمول مالیات سرانه هم‌بوده است. ازطرف دیگر درمورد دونفر قید شده است که یك‌دینار تمام مالیات ارضی داده ومالیات سرانه هم تأدیه کرده‌اند . حد متوسط مالیات سرانه درمورد هر کس متجاوز ازدودینار بوده ، مالیات سرانه هم‌همین حـال را داشته وبه همین جهت افراد مذکور در سطور ۲۰،۲۲،۴۵،۵۵،۵۶،۷۵،۱۰۰،۱۶۸،۱۹۰ از مـالیات سرانه معاف بوده‌اند چه آنان‌فقرائی بوده‌اندکه به ترتیب مالیات ارضی ۱/۳، ۲/۳، ۱/۲، ۲/۳، ۲/۳، ۱/۲، ۲/۳، ۱ ، ۱/۲، ۱/۲ پرداخته‌اند. همچنین صاحبان‌اراضی متعلق به‌دیرچنانکه در سطور ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۵۷ قید شده از پرداخت مـالیات ارضی معـافیت داشته‌اند .

از ۵۷ فقره ۳۵ مورد را می‌توان توضیح داد، چه مؤدیان آنها عبارت بوده‌اند از زن وکودك وفقیر وکشیش یا راهب. از میان بقیه شنوده Senuthios (سطر ۸۲) به‌عنوان عالم Scholastikos و اینوخ (سطر ۱۸۵) به‌عنوان پاسبان و فویبامون (سطر۷۷) به‌عنوان ممیز مالیات محال خمسه (سطراول) ذکر شده ودیگری به‌نام پساخو Psacho (سطر۸۳)درپاپیروس۱۵۲۲ به‌عنوان مأموردولتی معرفی گردیده‌است. ازهمینجا می‌توان نتیجه گرفت که برخی‌از مردم ومأمورین دیوانی امتیازاتی داشته‌انـد و از پرداخت مالیات سرانه معاف بوده‌انـد . از کسی به‌نام الیاس فرزند هورنخیوس وازکسانی به‌عنوان «وغیره» نام برده شده که مالیات ارضی مهمی (۷ دینار) پرداخته ولی مالیات سرانه نپرداخته‌اند (سطر ۱۸۵) و چون پرداخت مالیات سرانه در اینجا صورت دسته‌جمعی داشته شاید بتوان گفت که همهٔ آنهـا از فقرا بوده‌اند، گرچه نمی‌دانیم مراد از کلمه «وغیره» چند نفراست. و نیز درپاپیروس ۱۴۲۵ (سطر۱۹۳) کسی به‌نام ایوب

می‌بینیم که مالیات سرانه نپرداخته واگر او همان ایوبی باشد که به موجب پاپیروس ۱۴۱۹ (سطر ۹) مالیات یکی ازدیرها توسط او پرداخت شده شاید بتوان گفت که وی هم کشیش یا راهب بوده است .

شاید خطرناك باشد که دامنهٔ استنتاج را از این فراتر بکشیم . آنچه شواهد قطعی دلالت دارد این‌است که زنان و کودکان‌وکشیشان وراهبان وشماسان از مالیات سرانه‌معاف بودند، ونیزچنین معلوم می‌شودکه فقرا نیز این‌مالیات‌را نمی‌پرداختند، و بالاخره شواهدی در دست است که برخی‌از افراد ممتاز هم از این مالیات معاف بودند و این امر از مفهوم مخالف عبارتی در امریهٔ عمربن عبدالعزیز نیزاستنباط می‌شود : «عمر امر کرد وگفت‌که‌جزیه از همهٔ کسانی که اسلام نیاورده‌اند گرفته شود و حال آنکه پرداخت جزیه معمول آنان نبود [۱]» معلوم می‌شود که بسیاری از مردم از مالیات سرانه معاف بودند همچنانکه در خراسان چنین بود وما آن را درفصل آینده مورد بحث قرار خواهیم داد .

بطورکلی جدولهای ممیزی merismoi با آنکه اطلاعات زیادی بدست نمی‌دهد، روایات مورخین عرب را دربارهٔ مالیات سرانه ومقدار و ممیزی آن تأیید می‌کند .

آخرین مطلب که در این فصل مورد بحث قرار می‌دهیم مطالعهٔ مشکل مهاجرین یا فراریان می‌باشد . برای مردمی که ازمالیات می‌گریختند مناسب‌ترین جائی که بنظر می‌رسد این است که به‌جائی خارج از مصر بگریزند، ولی متأسفانه جز بلاد نوبه‌که محل جالبی نبود جائی برای فرار از عربها وجود نداشت . معذلك می‌بینیم که جریان مهاجرت به شکل مبادله درآمده یعنی اگر دوناحیهٔ الف وب فرض‌کنیم خواهیم دیدکه درهمان وقت‌که اهالی مقیم درناحیهٔ الف به‌ناحیهٔب فرارمی‌کنند اهالی‌مقیم درناحیهٔ ب هم به‌ناحیهٔ الف می‌گریزند. شاهد این‌مطلب مندرجات پاپیروس ۱۴۶۰ مورخ ۷۰۹ میلادی است‌که فهرست اسامی اشخاصی راکه به‌افرودیتی فرارکرده‌اند باتعیین محل اقامت قبلی آنها دربردارد ودر پاپیروس ۱۴۶۱ مربوط به‌همان سال‌فهرست اسامی‌کسانی‌مندرج است‌که از افرودیتی به دیگر نقاط گریخته‌اند . در پاپیروس ۱۴۶۰ (سطور

۱. ساویرس ص ۷۲

۱۰۵ و۱۰۶) اسامی دونفر است که از هپسلیس Hupselis به‌افرودیتی آمده‌اند و در پاپیروس ۱۴۶۱ سطر ۲۲ چهار نفر ذکر شده که از افرودیتی به‌هپسلیس رفته‌اند .

علت این گریزها مزایای اقتصادی بوده که فراریان برای کم کردن بـار مالیاتی‌واصلاح وضع‌خود درنظرمی گرفتند ، ولی باید توجه کرد که اگرموافقت ضمنی‌مقامات محلی نبود گریز عملی‌نمی‌شد وبنابراین باید نتیجه گرفت که گریز شاید به‌حال‌نواحی مربوطه مفیدبوده یالااقل موجب خسارت‌آنان نمی‌شده‌است. آنچه مسلم است عربها از این ممر خسارت زیاد می‌دیده‌اند چه‌آنان سروصدای زیادی درپیرامون این موضوع راه انداخته وبه‌وسائل مختلفی برای جلوگیری از فرار متوسل شده‌اند .

بنابراین باید فرضیه‌ای پیدا کرد که بشود این وضع را تفسیر نمود .

فرض کنیم که نظربل وبکر را بپذیریم که عربهـا در هرجا باج مقطوعی معین‌کرده و نسبت به طرز تسهیم و اخذ آن از افراد توجهی نداشتند ، در این صورت :

۱. اگر عربها مـالیات مقطوعی می‌گرفتند علت نـاراحتی ایشان از مهاجرت چه بوده است ؟ چون آنان پول خود را به‌هرحال دریافت می‌کردند .

۲. درهمان حال که افرودیتی‌عده‌ای را ازطریق مهاجرت از دست می‌داد عده‌ای دیگر ازاهالی سایرشهرها به‌آنجا می‌رسیدند . چرا طبق شواهدموجود اهالی افرودیتی بااین‌مردم تازه وارد بهتر معامله می‌کردند تابا مردم خود شهر که ازآنجا می‌گریختند ؟ وچرا اهالی افرودیتی در پنهان‌کردن این مهاجرین از اعراب تشریك مساعی می‌نمودند ؟ وچرا افرودیتی تکالیف مالیاتی افرادی راکه از آن شهر مهاجرت‌کرده بودند عیناً برعهدهٔ تازه واردین نمی‌گذاشت ؟

۳. اگر جمعیت مصر را عدد مفروضی درنظربگیریم تبادل سکنه درمیان نواحی مختلف‌که مالیات ثابتی می‌پرداختند تأثیری درجمع‌کل مالیات مملکت نمی‌توانست داشته باشد.

واضح است‌که ما تفسیرمنطقی‌برای این موضوع نخواهیم داشت. امااگر عکس آن را در نظر بگیریم یعنی فرض‌کنیم مالیات ثابت نبوده وبلکه مـالیات نقدی دربارهٔ هریك از افراد بطور سالانه و باتوجه به‌دارائی او برآورد ومقرر

می‌گردیده نتیجه همان خواهد بود که در اسناد مربوطه آمده است به‌شرح زیر:

۱. مهاجرینی که از افرودیتی به‌هپسلیس می‌رفتند ، سال دیگر که‌صورتها در افرودیتی تهیه می‌شد اسامی این‌مهاجرین ازصورت خارج می‌شد ومالیات به همان اندازه کم می‌گشت.

۲. مهاجرینی که ازهپسلیس به‌افرودیتی می‌آمدند اسامی آنان‌ازصورتهای هپسلیس حذف می‌شد ولی به‌صورت‌افرودیتی‌هم اضافه نمی‌گشت، ومردم‌افرودیتی می‌کوشیدند که‌آنان‌را مخفی‌نگهدارند. به‌همین‌علت حاصل‌کار ونتیجهٔ زحمت‌آنها پنهانی به‌حساب افرودیتی ریخته می‌شد وسبب خوشرفتاری مردم شهر با آنان و تشجیع به‌مهاجرت نیز همین بود .

اینك ببینیم نفع این‌جریان عاید که می‌شد ؟ جواب معلوم است:مهاجرین ومردم افرودیتی . خسارت آن متوجه که بود ؟ : عربها . حالا ببینیم دلیل این مطلب چیست ؟

۱. توجه شدید عربها به موضوع مهاجرت.

پاپیروس ۱۳۳۳ : «مردمی معتمد که نوشتن هم بدانند پیش مهاجرین بفرستید باتعلیمات لازم، که همراه‌آنان به‌کمیسیون فراریان رفته اسامی‌والقاب هریك ازآنان را ثبت بکنند، ونیزمعلوم دارند که از چه محلی وبه‌چه‌محلی‌وچه ناحیه‌ای آمده‌اند . این عمل را هم دربارهٔ آنهائی‌که به محل خود پس فرستاده شده‌اند وهم دربارهٔ آنهاکه اجازهٔ اقامت در محل جدید به آنها داده شده انجام دهید مشروط به‌آنکه در پرداخت مالیات شرکت‌کنند.»

از عبارت اخیر چنین مستفاد می‌شودکه مهاجرین درتأدیهٔ مالیات‌شرکت نمی‌کردند .

پاپیروس ۱۳۴۳ : « پاگارك مأمور است که صورتی از مهاجرین با قید نام و محل و اقامت قبلی و میزان دارائی و تعداد سنوات اقامت آنان ترتیب دهد .»

ازاین‌عبارت هم‌معلوم می‌شودکه مهاجرین جزو صورتهای مؤدیان‌مالیات ثبت نشده بودند والا نیازی به‌تعیین محل سکونت درافرودیتی ومیزان اموال‌آن نمی‌بود .

پاپیروس۱۳۳۹: درطی تعلیمات‌مخصوص که برای تهیهٔ صورتهای‌ممیزی جهت ارسال به‌فسطاط به‌منظور محاسبهٔ مالیاتهاداده شده است پاگارك مخصوصاً مأمور گشته براین‌که بعداز ثبت نام‌کلیهٔ افراد ذکورازسکنه وقید مالیات‌سرانه واراضی زراعتی و تاکستانهای آنها صورتی نیز از اسامی و القاب فراریان هر کدام از محلها تهیه‌کند . از اینجا هم استنباط می‌شود که اسامی مهاجرین در ثبت Katagraphon «کلیهٔ افراد ذکور از سکنه» وارد نبوده است .

۲. اهالی فراریان را مخفی‌می‌کردند .

پاپیروس ۱۳۴۳: «به‌خدا سوگندکه اگر بعداز مراجعت ایلچی‌مامعلوم شودکه نام یك‌نفر از فراریان در صورتی‌که می‌فرستید قید نشده است شما را به‌شدیدترین‌وجه،هم به‌جریمهٔ سنگین‌وهم به‌مجازات بدنی، سیاست می‌کنیم،ونیز اهالی‌محلی راکه اینگونه فراری‌درآن باشد بسختی جریمه می‌کنیم‌وکدخدایان ورؤسای‌چنان‌محلی‌را برهنه‌کرده نگهبانان‌برآنان می‌گماریم وچنان شکنجه‌شان می‌دهیم که تصور آن نکنند ، چه‌ما به‌یاری خدا هیچ ناحیه‌ای را در مصر فروگذار نخواهیم‌کرد جز آنکه نمایندگان معتمد وکاردان به‌آنجاگسیل داریم ودستور دهیم‌که بانهایت‌دقت واهتمام دراین باره تحقیق وتفتیش‌کنند وبه‌هرکس که راجع به‌یکی از فراریان مخفی شده ـ که‌گفته بودیم نزدما بفرستند ـ اطلاعی بدهد پاداشی بیش ازحد توقع او بپردازند.»

پاپیروس ۱۳۸۴: «بعداز این هرکس که ثابت شود یکی از فراریان را مخفی‌کرده‌است‌برای هرمرد ده‌دینار جریمه‌خواهد پرداخت، وهریك‌ازفراریان نیز پنج دینارجریمه خواهندشد، مأمورین و رؤسا وپولیس هم پنج دینارجریمه خواهند پرداخت، وهرکس دربارهٔ یك نفرفراری (بعداز تهیهٔ صورت) اطلاعی بدهد دو دینار پاداش خواهدگرفت .»

۳. پاپیروس۱۴۶۰: این‌پاپیروس عبارت است‌ازفهرست اسامی‌فراریانی که ازنقاط مختلف به‌افرودیتی‌آمده بودند. آنان به‌حسب محال مورد اقامت‌خود Epoikia گروه‌بندی شده و زیر عناوینی به‌خط قرمز به‌این مضمون :«کسانی که بیست‌سال وبیشتر در افرودیتی زندگی‌کرده‌اند» و«کسانی که پانزده سال و کمتر در افرودیتی زندگی کرده‌اند» ثبت شده‌اند . این صورت طبق تعلیماتی که در پاپیروس۱۳۳۳ داده شده تهیه‌گردیده است ومجموعاً نام۱۸۰ فراری در

آن قید شده ، اگر چه فقط اسامی ۱۱۵ نفر از آنـان خوانا می‌باشد . اینك ببینیم ازاین عده چند نفرضمن صورتهای مربوط به‌شهرهای دیگر وجزومؤدیان مالیاتی آن شهرها قید شده‌اند ؟

فقط ۱۴ تن از این ۱۱۵ درپاپیروسهای دیگر نام برده شده‌اند . شکی نیست که این‌تعداد خیلی‌کم است مخصوصاً اینکه‌بامطالعهٔ دقیق سند معلوم‌می‌شود که اسامی‌این افراد درچند مورد ومکرر ذکر شده است .

درسطر ۷۰ اسامی شش‌نفر ازفراریان دیده می‌شودکه بیست سال یابیشتر در «محال ثلاثه» بوده‌اند و درصورت ممیزی مربوط به مناطق مزبور اسمی از این‌افراد نیست، درصورتی‌که صورت ممیزی سه سال جلوتر از پاپیروس مزبور تنظیم گردیده است (مراجعه شود به‌پاپیروس ۱۴۲۱).

و نیزاسامی ده نفر که درسایر جاها ذکر شده درپاپیروسی به‌تاریخ‌مؤخر وارد شده وهمین امر نشان می‌دهدکه به‌آنها اجازه داده شده در افرودیتی بمانند مشروط برآنکه اسامی‌آنان درصورتهای مالیاتی درج شود. این اسامی درسطور ۱۰،۴۶،۶۹،۷۴،۷۵،۸۵،۱۰۴،۱۰۵،۱۵۵،۱۸۱ ذکر شده است .

از ۱۱۵ نفر که‌گفتیم فقط چهار نفر پیش از سال ۷۰۹ جزو مؤدیـان مالیاتی ثبت شده بودند واسامی آنان به‌قرار زیر است :

سطر ۹ـ شنوده پسر جورج (پاپیروس ۱۴۲۰ سطر۱۴۱).

سطر ۶۱ـ سلیمان پسرکلوتوس (پاپیروس ۱۴۲۰ سطر ۱۳۷).

سطر ۶۷ـ زکریا پسرشنوده (پاپیروس ۱۴۲۰سطر۲۶).

سطر ۱۷۳ـ پطرس پسر جورج (پاپیروس ۱۴۲۱ سطر ۱۵۱).

سه‌نفراولی فقط مشمول مالیات‌سرانه بوده ومالیات ارضی‌نمی‌پرداخته‌اند وبه‌عنوان پیشه‌ور معرفی گردیده‌اند .

صرف نظر ازوجود این چهارنفر (که ممکن است‌آنها را هم درسالهای متأخرکشف وضمن صورتها درج‌کرده باشند) نسبت چهار به ۱۱۵ بخوبی نشان می‌دهدکه معمولاً اسامی فراریان درصورتهای مالیاتی قید نمی‌شده است.

در خاتمه بکر استدلال می‌کندکه فزونی روزافزون اسلام‌آورندگان در میان قبطیها موجب فشار برجماعت مزبورگردید «چه گروندگـان به اسلام از

جزیه معاف می‌شدند درصورتی که آنچه جماعت می‌بایست بپردازد ثابت بود و چیزی‌از آن کم نمی‌گشت[۱]»، و نیز بکر درمورد دیگری شرحی آورده دربارهٔ تعداد کثیر فراریان که به فسطاط می‌رفتند وهمولایتیهای خود را در وضع خیلی بدی می‌گذاشتند[۲].

اما دلیلی برای این گفته‌ها دردست نیست. نه‌اسناد پاپیروس و نه روایات مورخین عربها ومسیحیان دربارهٔ «تعداد کثیری فراری» که به‌فسطاط رفته باشند سخن‌نمی‌گویند. فقط شواهد کمی‌از گروش مردم به‌اسلام در دست داریم وهمهٔ‌این شواهد مربوط است به‌محلی نزدیك فسطاط که جزو اراضی خراجی بودوارتباط باشهرهای قبطی در مصر علیا که تابع حکومت بلدی بودند نداشت. بالاخره‌از از مقایسهٔ پاپیروس ۱۴۱۲ (سال ۶۹۹-۷۰۴ میلادی) باپاپیروس ۱۴۱۳ (سال ۷۱۶-۷۲۱م) وپاپیروس ۱۴۱۶ (سال ۷۳۲م) معلوم‌می‌شود که عواید مالیاتی‌در بسیاری از موارد نقصان پذیرفته و این بکلی برخلاف فرضیهٔ ثابت بودن مبلغ مالیات است.

خلاصه آنکه:

۱. درمورد هریك ازسکنهٔ قرای قبطی، هیئتی از اهالی محل سالانه‌طبق تعلیمات عربها ممیزی می‌کرد و پنج نوع مالیات مقرر می‌داشت:

الف ـ مالیات سرانه؛

ب ـ مالیات ارضی (نقدی)؛

ج ـ رسوم گندم؛

د ـ مبلغی برای تأمین عوارض و مالیاتهای فوق‌العاده، حق‌الحفاظه، ضیافت وجامه‌بهای مسلمانان؛

هـ ـ مبلغی‌برای تأمین مخارج مأمورین محلی.

۲. این صورتهای ممیزی را پس از ثبت به‌فسطاط می‌فرستادند ودرآنجا مورد بررسی قرار می‌گرفت.

۳ـ مأمورین بیت‌المال بعدازانجام این‌مقدمات اظهارنامهٔ مطالبهٔ‌مالیاتی

۱. بکر: «Papyrusstudien», ZA (1908), XX II, p. 139.

۲. بکر: «Grundlinien», Klio, IX, Pt. 2, pp. 213-214

هریك از آبادیها راکه شامل مالیات ارضی وسرانه ورسوم گندم بود به‌نام حکام ارسال می‌داشتند . مبلغ مورد مطالبه حاصل‌جمع ارقام ممیزیهای فردی بودکه درصورتهای مربوطه ثبت شده بود .

۴ . مالیات نقدی در دوقسط عمده درسال بعداز ممیزی پرداخت می‌شد . رسوم گندم از محصول‌سال بعداز ممیزی اخذ می‌گردید .

۴. مالیاتهائی‌که برای مخارج فوق‌العاده بود (مراجعه شود به‌بند «د» فوق)درخزانهٔ محلی‌حفظ می‌شد ومقدارآن‌را به‌حکام عرب‌اطلاع می‌دادند،حاکم می‌توانست ازآن محل برای‌تهیهٔ جامه وخواربار و ادوات ساخته‌شده وپرداخت مزد کارگران حواله بدهد .

۵. حصهٔ ثابت مالیاتی وجود نداشت . مالیاتها به افراد تعلق می‌گرفت و مقدار آن به اختلاف میزان جمعیت و حاصلخیزی اراضی هرمحل فرق می‌کرد .

۶. تغییر مذهب از مسیحیت به اسلام ، کاهش جمعیت و فرار مهاجرین موجب نکث عواید مالیاتی می‌شد ولی بهیچ وجه سبب ازدیاد تعهدات مالیاتی جماعات قبطی نبود .

۷. تغییر مذهب در مصر در دوران خلافت بنی‌امیه خیلی‌کم اتفاق افتاده است .

۸. عربهاباگرویدن مردم به‌اسلام روی‌موافق نشان نمی‌دادندودربسیاری از موارد از معاف‌کردن نومسلمانان ازمالیات سرانه سر باز می‌زدند .

۹. زنان وکودکان وراهبان‌وفقرا وگروندگان به‌اسلام از مالیات‌سرانه معاف بودند .

۱۰. اصبغ راهبان را نیز مشمول مالیات سرانه‌کرد ولی این رسم‌دیری نپائید وبعداز چندی برافتاد .

۱۱. عمربن عبدالعزیز دستور دادکه همهٔ آنها که اسلام می‌پذیرند از مالیات سرانه معاف باشند ولی مالیات ارضی راکماکان بپردازند .

۱۲. اسناد پاپیروسی با روایات عدیدهٔ مورخین وفقهای عرب مطابقت دارد ومفاد آنها را تأیید وتأکید می‌کند وهمین نکته سبب می‌شود که به‌منابع تاریخی مزبور بیشتر ازپیش‌تر وثوق واعتماد داشته باشیم .

٦
خراسان

بحث دربارهٔ خراسان به قسمت آخر کتاب موکول گردید چه دو فقره روایتی که ولهاوزن را به اتخاذ نظریهٔ وی سوق داده است از طبری گرفته شده که بزرگترین منبع اطلاعات اداری دربارهٔ این ایالت می‌باشد و اینك توضیح روایات مزبور براساس مباحثی که راجع به سیستمهای مالیاتی موجود درایالات دیگر طرح کرده‌ایم آسان خواهد بود.

پیش از فتح اعراب نسبت درآمد افراد از طریق منابع غیرکشاورزی در خراسان بیش‌ازسایرقسمتهای امپراتوری ساسانی یا رومی‌بودکه تاکنون دربارهٔ آنها بحث کرده‌ایم. مقصود این نیست که در خراسان کشاورزی اهمیتی نداشت بلکه اکثریت مردم در این ایالت نیز کشاورز بودند و منبع عمدهٔ درآمد همان زمین‌بود، منتها درعین حال دربسیاری ازشهرهای معمور این ایالت جمع کثیری از پیشه‌وران و صنعتگران به کار زرگری و نقره‌کاری و آهنگری و مسگری و بافندگی اشتغال داشتند، ونیز درشهرها طبقهٔ دیگری بودندکه کارشان رواج و رونق داشت و آن عبارت بود از بازرگانانی که‌کار توزیع محصولات داخلی با آنان بود، این بازرگانان درتجارت بین‌المللی‌هم که قسمت عمدهٔ آن ابریشم بود به عنوان واسطه دخالت داشتند. برای این طبقات در برابر مالیات ارضی به شرحی که درفصل دوم راجع به اراضی سواد ذکرشد مالیاتهای خاص بازرگانی وصنعت مقررگشته بود. کلیهٔ افراد بین ۲۰ و۵۰ سالگی ازکشاورز تا بازرگان مالیات سرانه‌ای به نسبت درآمد خود می‌پرداختند و فقط طبقات ممتازه یعنی اشراف، دولتیان، سربازان و روحانیان از این مالیات معاف بودند[۱].

---

۱. کریستن‌سن: «L, Iran», pp. 118-124, 362

چون اعراب در هجوم خود به سوی مشرق از خراسان گذشته رودخانهٔ جیحون را پشت سر گذاشتند رؤسای دولتی و روحانیان بسیاری ازشهرهای آباد ونواحی سرراه که می‌دانستندکه با شکستهائی که درعراق برساسانیان وارد شده دیگر امیدی برای تجدید قدرت آن دولت نیست بی‌فایده بودن مقاومت را درك کرده درصدد برآمدندکه با اعراب عهدنامه ببندند و تسلیم شوند تا ازعواقب جنگ مصون بمانند. در این عهدنامه‌ها موضوع خراج یا جزیه مطرح نبود و نیز مأخذ تعیین مالیات ارضی و مالیات سرانه دراین معاهدات معلوم نبودبلکه به موجب هرعهدنامه‌ای مبلغ مقطوعی مقرر شده بود که بطور سالانه پرداخت شود و این مبلغ رقم ثابتی بودکه قابل افزایش وکاهش نبود. مثلاً در عهدنامهٔ مربوط به هرات چنین آمده است:

«به نام خدای بخشایندهٔ مهربان، این‌است آنچه عبدالله‌بن عامر؛ رئیس هرات و پوشنگ و بادغیس را امرکرد . ـ او را امرکرد به ترس از خدا و خیرخواهی‌مسلمانان‌واصلاح سرزمینهائی که زیردست اوست. ومصالحه‌کرد با او دربارهٔ هرات اعم از دشت وکوه؛ دربرابر پرداخت جزیهٔ مقررکه آن را روی موازین عدالت براراضی سرشکن‌کند، و هرکس از پرداخت سهم خود سرباز زند تعهدی و حمایتی در برابر او و به‌گردن ما نخواهد بود. این عهدنامه را ربیع‌بن نهشل نوشت و ابن عامر آن را مهرکرد[1]».

جدول باج سالانه (بدرهم) به شرحی که در قراردادهای مختلف ذکرشده به شرح زیر است:

۱ـ طبسین[2] ۶۰،۰۰۰

۲ـ کوهستان (قهستان)[3] ۶۰۰،۰۰۰

۳ـ نیشابور[4] ۱،۰۰۰،۰۰۰

۴ـ نساء[5] ۳۰۰،۰۰۰

۱. بلاذری ص ۴۰۵ سطر ۱۱ـ۱۲
۲. ایضاً ص۴۰۳ سطر۴ـ۵
۳. ایضاً ص ۴۰۳ سطر ۱۶
۴. ایضاً ص ۴۰۴ سطر ۳ـ۱۳
۵. ایضاً ص ۴۰۴ سطر ۱۵

۵ـ ابیورد[۱] ۴۰۰،۰۰۰

۶ـ طوس[۲] ۶۰۰،۰۰۰

۷ـ هرات[۳] ۱،۰۰۰،۰۰۰

۸ـ خاتون بخارا[۴] ۱،۰۰۰،۰۰۰

۹ـ سمرقند[۵] ۷۰۰،۰۰۰

مرو شاهجان متعهد شد که مقطوعاً مبلغی نقد ومقداری محصول پرداخت کند . در قرارداد صلح باآن شهر مقرر گردید که اهالی مسلمانان را در منازل خود جا بدهند وتعیین سهم هرکس ازمالیات برعهدهٔ خودشان باشد و مسلمانان جز دریافت آن مداخله‌ای نداشته باشند[۶].

درانعقاد این عهدنامه‌ها طرف مذاکره عبارت بود ازمقامات محلی‌شهرها یا امرائی که‌حکومت را بدست داشتند یا رؤسای ولایات. بنابراین تمام خراسان جزو اراضی عهدی بشمار می‌آمد که ساکنان آن مقطوعاً باجی می‌پرداختند . جمع‌آوری‌باج برعهدهٔ خود مردم بود واملاك آنان ارضی خراجی تلقی‌نمی‌شد. آنچه عربها در این منطقه انجام دادند ایجاد تعدادی مراکز تحت‌الحمایه بود و خواننده بزودی خواهد دید که نظریهٔ ولهاوزن و بکر راجع به باج جز در مورد خراسان درجای دیگر مصداق ندارد.

معذلك ازنقطهٔ نظر فرد ایرانی سیستم مالیاتی همان سیستم معهود زمان ساسانیان بود. چون او مالیاتهائی بعنوان مالیات ارضی و مالیات پیشه‌وکسب و مالیات سرانه می‌پرداخت. بنابراین در مورد خراسان ازلحاظ نوع مالیاتها اختلافی باسواد موجود نبود. انواع مالیات همان جزیه و خراج بود لیکن در طرزوصول و جمع‌آوری اختلاف زیادی وجود داشت. درسواد عربها صورتهای

۱. ایضاً ص۴۰۴ سطر۱۷ـ۱۸
۲. ایضاً ص۴۰۵ سطر ۸
۳. بلاذری ص۴۰۵ سطر۱۸
۴. ایضاً ص ۴۱۰ سطر ۲۱
۵. ایضاً ص ۴۱۱ سطر۱۶
۶. ایضاً ص ۴۰۵ سطر ۱۸ و ص ۴۰۶

ثبت اراضی وسرشماری را خود بدست داشتند و مالیاتها راکه برآورد شده بود جمع‌آوری می‌کردند و حال آنکه در خراسان این سوابق و صورتها به دست رؤسای محل و امرا بود و آنان مالیاتها را بطریقی‌که خود مایل بودند جمع‌آوری می‌کردند وتنها مبلغی‌راکه معلوم ومقررگشته بود به‌عربها می‌پرداختند.

گروه انبوهی از قبائل عرب به خراسان مهاجرت‌کرده بودند . این جریان در خراسان به دو علت به مراتب دامنه‌دارتر از مصر بود و موجب شدکه انتشار اسلام در میان ایرانیان سریعتر از انتشار آن در میان مصریان صورت‌گیرد. نخست‌آنکه عربها در ایران فقط در پایتخت متمرکز نشدند بلکه در سرتاسر کشور و در همهٔ درازا و پهنای آن پراکنده بودند و حال آنکه در مصر نشانی از زندگی اعراب درشهرهائی خارج ازپایتخت (مثلاً در افرودیتی) پیدا نیست. نزدیکی بین دو عنصر غالب و مغلوب موجب شیوع سریع اسلام در میان خراسانیان‌گردید و شاهد این امر ذکر مکرر اسامی موالی در متون و کثرت عدهٔ‌کسانی است‌که در صفوف مسلمانان به جنگ ترکان رفته‌اند.

علت دوم‌این‌است‌که اعراب درخراسان مانند جاهای دیگر بامخالفتهای متشکل مواجه نشدند. باز مصررا به عنوان مثال یاد می‌کنیم، سکنهٔ قبطی مصر وابسته به‌کلیسا بودند که پیروانی بهم فشرده و متشکل داشت و برای محافظت اتباع خود و جلوگیری ازتغییر معتقدات آنان تدابیر و وسائل بسیار مؤثری در اختیار آن بود.

انکار مسیحیت درمصر نتیجه‌اش نه تنها لعن و عذاب اخروی بلکه لعن و عقاب دنیوی نیز بود وکلیساکلیهٔ وسایل لازمه را برای متوجه ساختن مردم به این امر دراختیار داشت. لیکن درخراسان جامعه‌های مسیحی، یهود و زردشتی به‌علت موقعیت جغرافیائی واوضاع و احوال خاص محلی قادر بمقاومت درمقابل شیوع اسلام نبودند.

با توجه به شیوع سریع اسلام و تعداد روزافزون نومسلمانان ظاهراً می‌بایستی اشکالات مالی مهمی دراین منطقه پیدا شده باشد. چون قبول اسلام موجب معافیت ازباج بود لابد باربدهی نومسلمانان به‌گردن‌کسانی‌که بدین‌آبا و اجدادی خود وفادار مانده بودند می‌افتاد و یا به نسبت نومسلمانان از مقدار

باج کسر می‌شد. مع‌ذلك در تاریخ طبری شواهد معدودی حاکی از گران شدن بار مالیاتی مردم می‌توان یافت و راجع به شق دوم یعنی تقلیل باج معین در عهدنامه‌ها نیز هیچ شاهدی بنظر نمی‌رسد.

تنها نکته‌ای که از مطالعهٔ این وضع می‌توان استنباط کرد این است که‌یا متصدیان گردآوری‌مالیات درمحل مایل‌نبودند که گروندگان اسلام‌را ازتعهدات مالیاتی آنان معاف بدارند ویا میزان باج از اول چندان مهم نبود ویا شاید هم هردو مطلب صحیح باشد.

این قاعدهٔ عمومی درسرتاسر امپراتوری عربی مجری بود که قبول اسلام موجب معافیت ازمالیات سرانه می‌شود ولی تأثیری در مالیات ارضی ندارد ولذا می‌توان فرض کرد که اعراب در مواجهه با اشکال مهم نومسلمانان در خراسان به متصدیان محلی جمع مالیات دستور داده بودند که آنان را از مالیات سرانه معاف بدارند امامتصدیان مزبور که نظارتی درکارآنان نبود یانخواسته‌اندکاملاً این دستور را اجراکنند ویا معادل مالیات سرانه‌که ازاین افراد نمی‌گرفته‌اند به عناوین دیگر وصول می‌کرده‌اند.

اینك فرضیهٔ مزبور را با توجه به دو روایت مشهور از طبری مطالعه می‌کنیم:

در سال ۱۱۰ هجری حاکم خراسان اشرس به مأمورین خود گفت: «برای‌من کسی با فضیلت وتقوی پیداکنیدکه اورا به ماوراءالنهر بفرستم تامردم را به سوی اسلام فراخواند» ابوالصیداصالح بن ظریف مولی بنی‌ضبه را معرفی کردند... ابوالصیدا گفت: «من به‌این شرط می‌روم که از هرکس که اسلام‌آورد جزیه گرفته‌نشود چون خراج خراسان فقط‌برسرهای مردم‌است»، اشرس‌موافقت کرد... پس ابوالصیدا به سمرقند رفت. فرمانده سپاهیان در سمرقند و عامل خراج‌آن شخصی بود به‌نام حسن‌بن ابی‌العمرطة‌کندی. ابوالصیدا مردم سمرقند وحوالی آن را به اسلام فراخواند و وعده دادکه جزیه ازآنان برداشته خواهد شد. مردم به سوی او شتافتند. غورك (که از امرای محلی بود) به اشرس نامه نوشت که در نتیجهٔ این وضع خراج دچار نکث شده است (ان الخراج قد انکسر). اشرس درنامه‌ای به والی سمرقند چنین نوشت: «بدرستی که قوت مسلمانی در خراج است. من اطلاع یافته‌ام که مردم سند و امثال‌آنان‌نه ازروی

صداقت بلکه برای فرار از جزیه اسلام پذیرفته‌اند . این مطلب را تحقیق کن وکسانی راکه ختنه کرده‌اند و واجبات دینی را عمل می‌کنند و به‌راستی اسلام آورده‌اند ومی‌توانند یك سوره از قرآن بخوانند از خراج معاف دار .»

بعدها اشرس ابوالعمرطه را ازکار برکنارکرد وهانی‌بن‌هانی را به جای اوبرگماشت... مولی ابوالصیدا آنان را از وصول جزیه از نومسلمانان منع می‌کرد. دهقانان‌بخارا نزد اشرس رفته گفتند: «حالاکه همه‌عرب شده‌اندخراج ازکه می‌خواهید بگیرید»؟ اشرس به‌هانی ومأمورین نامه نوشت و دستورداد‌که: «ازکسانی‌که تاکنون خراج گرفته می‌شد بازهم بگیرید ولی جزیهٔ اشخاصی را که‌اسلام می‌پذیرند پس بدهید». درنتیجه هفت هزارتن ازمردم سغد مرتد شدند. ابوالصیدا به این وضع اعتراض‌کرد و به‌زندان افتاد. اصحاب او به سرکردگی ابو فاطمه نامی سر به شورش برداشتند تا او از زندان رهائی یافت ولی‌کارشان رونقی نگرفت. هانی و مأمورین او دروصول خراج اصرار ورزیدند وبزرگان عجم‌را مورداهانت قراردادند وجامهٔ دهقانان بردریدند وکمربندشان را به‌عنوان اهانت و تمسخر برگردنشان انداختند و از نومسلمانان ضعیف‌الحال جزیه بستدند[۱]».

در این روایت هرگاه‌کلمهٔ خراج را معادل مالیات ارضی وکلمهٔ جزیه را معادل مالیات سرانه بگیریم معنای محصلی در دست نخواهیم داشت. ولهاوزن با توجه به این نکته‌گفته است که دو اصطلاح مزبور مترادف است و به معنی مطلق باج می‌باشد[۲]. ولی متأسفانه این راه حل اشکالات موضوع را برطرف نمی‌کند. به‌یك علت ما مجبوریم فرض‌کنیم طبری‌که معنی صحیح خراج وجزیه را در روزگار خود نیکو می‌دانست نتوانسته است روایتی را که مأخذگفتهٔ او بوده درست بفهمد. اشکال بزرگتر در عبارتی است‌که می‌گوید ابوالصیدا شرط کردکه از نومسلمانان ماوراءالنهر جزیه مطالبه شود چه « خراج خراسان بر سرهای مردان است[۳]». معنی این عبارت (برسرهای مردان) چیست: باج یا

---

۱. طبری ص ۱۵۵۷ سطر ۸ص۱۵۱۰ سطر ۱

۲. ولهاوزن ص ۲۹۹

۳. طبری ص ۱۵۵۷ سطر ۱۳

مالیات سرانه؟ بطوری‌که در آغاز این فصل دیدیم نظامات مالی درخراسان و ماوراءالنهر یکسان بود چه در این هردو منطقه به موجب عهدنامهٔ صلح مقرر شده بودکه باج مقطوع معینی پرداخته شود. اما بنظر می‌رسد که قبل از سال ۱۱۰ هجری‌لااقل درخراسان تغییری دراین وضع حاصل شده‌بود. چه ابوالصیدا پیش ازاخذ تأمین براینکه با مسلمانان ماوراءالنهر نیزهمان معامله را خواهند کردکه درخراسان جاری‌است(خراج‌بستن‌برسرهای مردان) به‌آن ولایت‌نرفت.

این عبارت «برسرهای مردان» ما را به یاد روایت عبدالحکم می‌اندازد که دونوع جزیه را مطرح کرده است: جزیهٔ عام و جزیه برسرهای مردان. در فصل مقدم نشان داده‌ایم که مراد عبدالحکم در عبارت «آبادی‌که در آن جزیه برسرهای مردان مقرر است» آبادی است‌که از همه حیث جزو اراضی خراجی باشد. یعنی زمینی‌که نه دارای حکومت محلی بود و نه جزو اراضی عهدی بلکه مستقیماً بدست خود عربها اداره می‌شد.

دراینگونه اراضی به مجرد فوت یکی ازاهالی، ملك او از آن مسلمانان می‌شد و صاحب ملك به محض قبول اسلام از مالیات سرانه معاف می‌گشت ولی مالیات ارضی را می‌بایستی بپردازد مگراینکه ازآنجا مهاجرت‌کند. اگرفرض کنیم‌که مراد طبری از عبارت «خراج برسرهای مردان» بیان وضعی است در خراسان، مشابه باآنچه عبدالحکم‌دربارهٔ مصربیان‌کرده، اشکال مسئله حل‌خواهد شد. دراین‌صورت چنین معلوم می‌شودکه درنتیجهٔ اصلاحاتی‌که درخراسان بعمل آمده مناطقی‌که قبلاً جزو اراضی عهدی بود به اراضی خراجی تبدیل گردیده بود وچون قبول اسلام موجب‌معافیت ازمالیات سرانه بوده ابوالصیدا می‌خواسته است‌که مقررات مزبورنسبت به ماوراءالنهر هم مجری گردد.

خواننده پیشتر با این موضوع‌که اصطلاحات خراج و جزیه در دو معنی اعم و اخص استعمال گردیده‌آشنا شده است. یادآورمی‌شویم‌که ساویرس اصطلاح خراج راگاهی بمعنی اعم مالیات وگاهی به معنی اخص مالیات ارضی استعمال کرده اما اصطلاح جزیه را همیشه درمعنی صریح مالیات سرانه بکار برده است. در روایت طبری هرگاه‌کلمهٔ خراج را به معنی اعم آن وجزیه را به معنی‌خاص مالیات سرانه بگیریم اشکال رفع خواهد شد. بنا به این تعبیر مدلول روایت این خواهد بودکه اشرس‌که می‌خواست مردم ماوراءالنهر را به اسلام فراخواند از

ابوالصیداکه مردی زاهد و متقی بودخواست تا این مأموریت را برعهده بگیرد ابوالصیدا پیشنهاد وی را پذیرفت به‌شرط اینکه کسانی که اسلام‌پذیرند ازمالیات سرانه (جزیه) معاف گردند همچنانکه در خراسان معمول بود زیراکه مالیات (خراج) خراسان برسرهای مردان مقرر بود به عبارت دیگر کسانی که اسلام می‌پذیرفتند از مالیات سرانه معافیت داشتند. اشرس این شرایط را پذیرفت. ابوالصیدا به‌سمرقند رفت. آنجا عامل خراج (در معنی اعم‌آن) ابوالعمرطة بود. ابوالصیدا مردم را به اسلام خواند و گفت در صورت قبول‌آن از مالیات سرانه (جزیه) معاف خواهند بود و بسیاری ازمردم دعوت او را اجابت‌کردند. غورك از امرای محلی آن ناحیه‌که مأمور بودکه مبلغی راکه به موجب مصالحه‌نامه معین شده بود از مردم گردآورد و به‌عامل خراج (ابوالعمرطة) پرداخت کند از این جریان به وحشت افتاد چه بااین وضع بسیاری از مردم از زیربار مالیات سرانه فرار می‌کردند وبیم‌آن می‌رفت‌که وی نتواند مبلغ مقرر را بالتمام‌جمع‌آوری‌کند. بنابراین وی‌به‌اشرس اطلاع دادکه وصول خراج به‌اشکال برخورده است. اشرس به‌ابوالعمرطة نوشت‌که وصول مبلغ مقررسالانه(خراج) که برطبق عهدنامه‌ها بایستی گرفته شود برای مسلمانان جنبهٔ حیاتی دارد و اینك بیم آن می‌رودکه به‌سبب معافیتهای حاصله ازمالیات سرانه (جزیه) که در نتیجهٔ تظاهر به‌قبول‌اسلام ازطرف عده‌ای است این‌پولها وصول نشود. بنابراین اشرس‌دستور دادکه ابوالعمرطة موضوع را دقیقاً رسیدگی‌کند و فقط اشخاصی راکه واقعاً و ازصمیم قلب اسلام می‌پذیرند مشمول معافیت مالیاتی (خراج ص ۱۵۰۸ سطر۷: در معنی مالیات سرانه) بکند. آنگاه اشرس عامل جدیدی برای خراج (ص ۱۵۰۸ سطر۸ و ۹) نصب‌کرد و او هانی نام داشت ولی دراین‌هنگام ابوالصیدا موفق شده بودکه از وصول مالیات سرانه (جزیه ص ۱۵۰۸ سطر۱۰–۱۱) از مسلمانان جلوگیری‌کند. بالاخره دهقانان بخارا شکایت نزد اشرس بردندکه‌از تأدیهٔ تعهدات (خراج ص ۱۵۰۸ سطر ۱۲–۱۳) خود به‌علت اینکه مردم همه عرب شده‌اند(ومالیات سرانه نمی‌پردازند) عاجز گشته‌اند. اشرس نامه به هانی نوشت‌که مالیات (خراج ص ۱۵۰۸سطر۱۴–۱۵) راکماکان (یعنی هم مالیات ارضی وهم مالیات سرانه) وصول کند ودرنتیجه مسلمانان سر به‌شورش‌برداشتند. و چون شورش از میان برخاست عاملین جدید درجمع‌آوری مالیات (خراج‌ص

۱۵۰۹ سطر ۱۵) طریق سابق را درپیش گرفتند و بدهقانان اهانت ورزیدندو آنان را الزام کردند که باج معهود را بپردازند ومالیات سرانه (جزیه ص ۱۵۱ سطر ۱) را ازنومسلمانانی «که ضعیف بودند» وصول کردند واز این‌عبارت اخیر استنباط می‌شودکه قویدستان ازپرداخت خودداری نموده‌اند.

دراین‌ترجمه که ماکردیم کلمهٔ جزیه همیشه‌دربرابرمالیات‌سرانه وخراج در معنی عام‌آن گذارده شده‌است. خراج به‌اقتضای مورد بایکی ازدو مفهوم زیر تطبیق می کند: مبلغ مقطوعی قابل پرداخت به موجب عهدنامهٔ صلح، یا مالیات سرانه یعنی‌خراج برسرها.

نکتهٔ قابل توجه اینکه مخالفت با جریان اسلام آوردن مردم نه ازجانب اعراب، بلکه از طرف دهقانان و غورك اخشید سمرقند صورت پذیرفته است. ولهاوزن مسئله را تنها روی جنبهٔ مالی‌آن تفسیرمی کند و می گوید که این مردم به‌سبب پیشرفت برنامهٔ اشرس درپرداخت تعهداتی که‌ازبابت باج برعهده داشتند دچار اشکال شده بودند[۱]. این نظریه مطلبی است که طبری هم گفته و بنابراین اشکالی در قبول آن بنظر نمی‌رسد مگر اینکه خلافش ثابت شود.

مع‌ذلك مسئله‌ای مطرح می‌شودکه چگونه اشرس به فکر مسلمان کردن مردم ماوراءالنهر افتاد، چه او قاعدةً می‌بایستی بخوبی‌آگاه باشدکه این‌امر موجب نکث درآمد مالیاتی خواهـد بود. اما باید متوجه بودکه درصورتی که معافیت نومسلمانان فقط ناظر به‌مالیات سرانه باشد ونه مالیاتهای دیگر، نقصان حاصله مهم نخواهد بود. مضافاً براینکه چون غورك بار اول نتایج این امر را به اشرس گزارش دادخشم وی بیشتر ازاین‌جهت بودکه اسلام‌آوردن مردم روی عقیده وصفای باطنی نبوده نه‌اینکه این امر تأثیری درمیزان درآمد دولت داشته است و نیز نکتهٔ قابل توجه دیگر شکایت دهقانان است که می گویند همهٔ مردم «عرب» شده‌اند ونمی گویند همهٔ مردم «مسلمان» شده‌اند.

این حقایق بارتولد و گیب را وادارکرد معتقد شوندکه حتماً در ورای مسئلهٔ ظاهری وصول مالیات علل دیگری برای مخالفت امرای محلی در میان بوده است. می‌توان گفت که منافع سیاسی این امرا یا تمایل‌آنان به حفظ نفوذ خودکه طبعاً باتوسعه وشیوع اسلام درمخاطره می‌افتاد علت واقعی مخالفت‌آنان

۱. ولهاوزن ص ۲۸۵

بود. ازطرف دیگرمحرك اشرس دراقدامات او تنها حس دیانت نبود. بلکه‌عمدهٔ مقصود اوآن بودکه وابستگی وموالات سندیان را به‌اعراب تحصیل کند و اسلام وسیله‌ای برای حصول این مقصود بود. اما مخالفت غورك روی این اصل‌بودکه توفیق نقشهٔ اشرس‌موجب ازمیان رفتن امید وی برای کسب‌استقلال می گردید[1]. این تفسیر از هرحیث مقعول بنظر می‌رسد.

اینك می‌رسیم به موضوع اصلاحاتی که توسط نصربن سیار در خطابهٔ مورخ ۱۲۱ هجری (۷۳۸) او اظهار گردید. (طبری ص ۱۶۸۸ سطر ۹): «بهرامسیس هوادار مجوس بود و طرفدار و مدافع آنان، که بار مجوس را بر دوش مسلمانان می گذاشت، و اشپداد پسر گریگور هوادارمسیحیان بود، و عقیبه هوادار یهود. اینك من هوادار مسلمانانم، از آنان طرفداری می کنم ومدافع آنانم و بارشان را بردوش مشرکان می گذارم. از من پذیرفته نیست جز اینکه خراج را چنانکه ثبت و معلوم شده وصول کنم. اینك منصور بن ابی‌الخرقا را به عنوان عامل بر شما بگماشتم و او را مأمور کردم که راه عدالت را در پیش گیرد. هرکدام از شما مسلمانان که جزیهٔ سر یا خراج سنگین از او مطالبه شده ودرعوض‌نسبت به‌مشرکین تخفیف داده‌اند موضوع را به منصوربن‌عمر اطلاع دهد تا آن را ازگردن او بردارد و بر عهدهٔ مشرکان بگذارد»، «هنوز جمعهٔ دوم نرسیده بود که سی هزار مسلمان از پرداخت جزیهٔ سر شکایت آوردند و معلوم شد که از هشتاد هزار مشرك جزیه مطالبه نمی‌شود. منصور مسلمانان را معاف داشت و جزیهٔ آنان را برعهدهٔ مشرکان محول کرد. پس خراج رامجدداً طبقه‌بندی و تنظیم کرد و سپس باجی (وظیفه) را که به موجب عهدنامهٔ صلح‌معین شده بود برآورد کرد. از شهر مرو درایام بنی‌امیه صدهزار درهم علاوه بر خراج گرفته می‌شد.»

به نظر ولهاوزن این اولین باری است که دو اصطلاح خراج و جزیه مفهوم باج را از دست داده و به معنی مالیات ارضی و مالیات سرانه استعمال شده‌اند. بنابه‌فرمان نصر خراج مالیاتی است که همهٔ مردم ازمسلمان ونامسلمان

---

1. H.A.R. Gibb, ‹The Arab Conquests in Central Asia›, (London 1923), p. 69; W. Barthold, in W. Radloff, «Die alt-Türkischen Inschriften der Mongolei», (St Petersburg, 1899), Vol II, pp. 24-25.

بایدبپردازند ولی مالیات سرانه فقط برعهدهٔ نامسلمانان‌است. نصر برای‌اجرای این اصلاحات انقلابی دستور دادکه از آن پس کل مبلغ باج به صورت مالیات از اراضی‌مملوکه وصول‌شود وبنابراین‌دستور دادکه درنرخ مالیات ارضی‌تجدید نظرشود. اما درموردمالیات سرانه چون این‌مالیات ارتباطی بامبلغ معلوم ومعین باج‌نداشت‌ممکن‌بود میزان‌آن تقلیل یابد بدون‌آنکه تأثیری زیاد درعواید مقرر داشته‌باشد[1]. چون ولهاوزن نمی‌توانست‌آن‌قسمت‌از روایت راکه‌دلالت به‌پرداخت جزیه توسط سی‌هزار تن از مسلمانان دارد تفسیر بکند طبق معمول خـود آن را مردود دانسته می گوید : «مبهم است و مطلقاً نمی‌توان به‌آن تسلیم شد[2]» .

فرض ما این است که کلمهٔ جزیه در صفحهٔ ۱۵۰۷ طبری به معنی باج و در صفحهٔ ۱۶۸۸ آن بـه معنی مـالیات سرانه استعمال شده است . روایت صفحهٔ ۱۶۸۸ (سطر ۱۶–۱۷) چنین می گوید : «هرکدام از شما مسلمانان که جزیهٔ سر از او گرفته می‌شد» فعل «گرفته می‌شد» (کان یؤخذ) دلالت بـر وقوع امری درگذشته دارد، بنابراین فقط یك تعبیرجایز خواهد بود که بگوئیم سابقاً قاعده براین بودکه مسلمانان از مالیات سرانـه معاف باشند لیکن بعدها بر خلاف حق آنان را مجبور به پرداخت آن کرده بودنـد . همچنین روایت مذکور در صفحهٔ ۱۶۸۸ سطر ۱۷ دلالت بر این دارد که مالیات ارضی که از مسلمانان‌گرفته می‌شد سنگین‌تر از مالیات نامسلمانان بود . بنابراین تمایز بین دو نوع مالیات ارضی و سرانه بطوری کـه استعمال فعل ماضی در روایت نشان می‌دهد پیش‌ازنصر موجودبود وبرخلاف نظریهٔ ولهاوزن این مطلب چیزی‌نیست که نصر آن را برای نخستین بار آورده باشد .

نکتهٔ دیگرآنکه دراین‌روایت خراج همیشه‌به‌معنی مالیات‌ارضی استعمال نشده بلکه به‌معنی اعم آن هم بکار برده شده‌است. نصر می‌گوید (صفحهٔ ۱۶۸۸ سطر ۱۴) «از من پذیرفته نیست مگر آنکه خراج را تمام وکمال طبق آنچه ثبت و معلوم شده وصول کنم» واضح است که خراج در اینجا به معنی باج و یا کل مبلغ مالیاتی است که باید وصول شود و فقط ناظر به مالیات زمین نیست . در صورتی‌که در همان روایت صفحهٔ ۱۶۸۸ سطر ۱۷ مراد از خـراج مالیات

۱. ولهاوزن ص ۲۹۷–۳۰۰

۲. ایضاً ص ۲۹۸

زمین است ولاغیر . اما ترجمهٔ ولهاوزن این حقیقت را روشن نمی‌سازد چــه او کلمهٔ خراج را در عبارت اول اصلاً ترجمه نمی‌کند :

«صفحهٔ ۱۶۸۸ سطر۱۴ واجب است که خراج را بطورکمال بپردازد».

«صفحهٔ ۱۶۸۸ سطر۱۷ و هرمسلمانی باید مالیات سرانه یامالیات‌ارضی سنگینی‌بپردازد[۱]» (ونیزتوجه شود اشتباه درترجمهٔ زمان فعل «باید بپردازد»).

تفسیری که ما از این روایت آوردیم ساده و روشن است وباتظریه‌هائی که پیشترذکر کرده بودیم مطابقت دارد. شهرها ونواحی مختلف خراسان متعهد به‌پرداخت مبلغ مقطوعی سالانه بودند . این‌مبلغ عبارت بود ازمقداری مالیات ارضی ومقداری مالیات سرانه . ممیزین و گردآورندگان این مالیاتها امرای محلی بودند که با همکاری رؤسای مذهبی این عمل را انجام می‌دادند . عربهــا همانگونه که در نواحی دیگر معمول داشته بودند دراینجا نیز دستور دادندکه گروندگان به اسلام را از مالیات سرانه معاف دارند ولی دستور آنان به مورد اجراگذارده نشد. مثلاً مردی‌به‌نام بهرامسیس مأمورجمع‌آوری‌مالیات‌زردشتیان بودوچون یکی‌از زردشتیان اسلام می‌آورد بهرامسیس‌نه‌تنها اورا ازمالیات معاف نمی‌داشت بلکه جریمه‌اش هم می‌کرد واو رادروضع بدتری قرارمی‌داد ودرعوض سهم مالیاتی دیگر زردشتیان را تخفیف می‌داد . پسر گریگور (ابن جریجور) که مأموربرآورد وجمع‌آوری‌مالیات‌مسیحیان‌بود ونیزعقیبه که‌مأمور گردآوری مالیات یهود بود نیزبرهمین منوال رفتار می‌کردند. نتیجه این‌بودکه سی‌هزار تن‌از مسلمانان به ناحق مالیات سرانه می‌پرداختند وهشتاد هزارتن غیرمسلمان ازپرداخت مالیات معافیت داشتند. بعلاوه ممیزین مزبور درمورد مالیات ارضی به‌عدالت رفتارنمی‌کردند وهمکیشان خود را در وضع مساعدتری قرار می‌دادند و مسلمانان را مشمول مالیات سنگین‌تری می‌کردند این همان بیعدالتی بودکه نصربن سیار موضوع اصلاح آن را مطرح‌کرد. او عــاملی بااختیار تمام معین کرد تا در این‌امر نظارت‌کند ومسلم داردکه هیچ مسلمانی مالیات سرانه نمی‌پردازد وهمهٔ نامسلمانان می‌پردازند. در نتیجه سی‌هزار ازمسلمانان معاف‌شدند و هشتاد هزارتن غیرمسلمان مشمول مالیات‌گشتند. نیز عامل مزبور به‌شکایات واصله درمورد غیرعادلانه‌بودن‌ممیزی برمالیات اراضی رسیدگی‌کرد. این اشکال

---

۱. ولهاوزن ص ۲۹۷

را هم بدین نحو حـل کردند که «وی خراج را مجدداً طبقه‌بندی وتنظیم کرد و سپس باجی‌راکه بموجب عهدنامهٔ صلح مقررشده بودبرآوردکرد»(وظفالوظیفه) صفحهٔ ۱۶۸۹ سطر ۵ و ۶ ولی برخلاف قول ولهاوزن در دستورهای او چیزی مشعر به این معنی نیست که از این پس مالیات باید فقط از زمین وصول شود.

معنی تحت‌اللفظی وسادهٔ عبارت طبری همین‌است. نصر اصلاحاتی دروضع مالیات کرد، اما مبدع و مبتکر امری نبود . او نظام تازه‌ای نیاورد وتقسیمات جدیدی در انواع مالیات ایجاد نکرد و انقلابی در ادارهٔ مالی‌امپراتوری عرب بوجود نیاورد. کاری که‌او کرد این‌بود که سوء استفاده‌های‌مربوط به‌نظام موجود را اصلاح کند. از بیان طبری جزاین چیزی مفهوم نمی‌شود.

مع‌ذلـك ما تصویر روشن‌تری از وضع خراسان در دست داریم: چنانکه بارها گفته‌ایم در زمـان ساسانیان طبقات ممتازه از پرداخت مالیات سرانه که اهانت‌آمیز تلقی می‌شد معاف بودند . همین طبقات بودند که در زمان حکـومت اعراب هم کنترل کامل ممیزی وجمع‌آوری مالیاتها را برعهده داشتند وبنابراین مالیات سرانه نمی‌پرداختند . گیب و بارتولد نشان داده‌اند که منظور عمدهٔ این جماعت حفظ قدرت و نفوذ خود بود و این قدرت و نفوذ با شیوع اسلام تضعیف می‌گردید. حکام محلی برای جلوگیری از توسعهٔ اسلام حربهٔ مؤثری در دست داشتند وآن مالیات اهانت‌آمیز سرانه بود که نومسلمانان را ملزم به‌پرداخت‌آن می‌کردند و یا مالیات ارضی سنگین‌تری را برآنان‌تحمیل می‌نمودند ودر همان حال عدهٔ زیادی از غیرمسلمانان را از تکالیف مالیاتی معاف می‌ساختند و بدین ترتیب‌نومسلمانان را دروضع نامساعدتری قرارمی‌دادند. بنابراین‌وقتی ولهاوزن می‌گوید قبول اسلام موجب معافیت‌کلی ازباج بود دچاراشتباه بزرگی می‌شود. این اشتباه حتی بزرگتر از آن است‌که بگویند قبول اسلام موجب معافیت از مالیات سرانه می‌شد، زیرا اگر چه این یکی از لحاظ حقوقی صحیح است در واقع چنین چیزی نبوده و عملاً کسی که اسلام می‌پذیرفت اگرملزم به پرداخت مبلغ سنگین‌تری‌نمی‌شد خوشبخت بود وکمال خوشبختی‌وی دراین بود که بتواند تنها از مالیات سرانه معاف گردد.

دربارهٔ مصر در فصل گذشته به نکتهٔ غریبی اشاره کردیم که وضع خراسان آن را روشن می‌سازد . گفتیم شواهد دلالت دارد براینکه در مصر عدهٔ زیادی که می‌بایستی مالیات سرانه بپردازند عملاً آن مالیات را نمی‌پرداختند. مثلاً «عمر بن عبدالعزیز مقرر کرد که برخلاف معمول از همهٔ نامسلمـانان مالیات سرانه گرفته شود».

حتی اگرتعبیر ولهاوزن را ازگفتهٔ طبری (صفحهٔ ۱۶۸۸) بپذیریم ناچار باید مانند او اعتراف کنیم که اگر چه نظام مالی مبتنی برپرداخت مبلغ مقطوعی باج سالانه بود درعین حال تمایزی هم بین دونوع مالیات ارضی و مالیات سرانه پیدا شده بود. نصربن سیار شرایط محلی مقرر درعهدنامه‌ها را تغییر داد. لیکن اقدامات اوجنبهٔ ابداع و ابتکار نداشت بلکه جنبهٔ اصلاح ورفورم داشت وهمانطور که استعمال صیغهٔ فعل ماضی در عبارت طبری نشان می‌دهد حتی پیش از نصربن سیار سیستم مالیاتی مبتنی بر عهدنامه‌ها تغییر یافته و وضع طوری شده بود که غیر مسلمانان می‌توانستند از پرداخت مالیات سرانه شانه خالی کنند.

این حقیقت مؤید تفسیری است که ما از مطالب طبری (صفحهٔ ۱۵۰۷) کردیم و نیز مبین قول ابوالصیدا است آنجاکه می‌گوید: «خراج خراسان فقط برسرهای مردان است» و نشان می‌دهد که چرا وی مایل بود قاعده‌ای راکه در شهرهای عهدی خراسان معمول بود درمورد شهرهای‌عهدی ماوراءالنهر هم‌مجری گرداند، و نیز بدین وسیله عبارت اخیر روایت هم که می‌گوید دهقانان دوباره «از نومسلمانان ضعیف‌الحال جزیه ستدند» روشن می‌گردد. چه معلوم است که آنان نمی‌توانستند مسلمانان قوی‌دست را که نفوذ سیاسی درمیان اعراب داشتند ـ مانند شخص ابوالصیدا ـ ملزم بپرداخت مالیات سرانه کنند.

بالاخره برای ما روشن می‌شود که چگونه علی‌رغم شیوع وتوسعهٔ اسلام بار مالیاتی کسانی که درکیش پدران خودثابت قدم بودند گرانتر نمی‌شد. نومسلمانان در بیشتر موارد نمی‌توانستند از مالیاتهای مقرره شانه خالی کنند.

در نتیجهٔ این بحث، واضح می‌شود که تفسیرقیام عباسیان برمبنای اقتصادی خطای بزرگی خواهد بود. فرضیهٔ فان فلوتن Van Vloten که می‌گوید کم ایرانیان زیر بارسنگین‌مالیات دوتا شده بود ودراولین فرصت‌آمادهٔ انقلاب بودند بانتایجی که ازبحث وتحقیق عمیق بدست می‌آید تطبیق نمی‌کند[1]. درست است که موالی استثمار می‌شدند ولی استثمارکنندگان آنان عربها نبودند بلکه همنژادان خودشان بودند. و چون انقلاب برخاست خراسان ده سال تمام بودکه زیر نظر نصربن سیاراداره می‌شد و این مردرا نظماً ونثراً به عنوان بهترین و عادل‌ترین حکام خراسان در زمان امویان توصیف کرده‌اند ، مردی‌که حتی خود ولهاوزن اعتراف داردکه برنامهٔ کار او متضمن سیاست عادلانه‌ای دربارهٔ موالی بوده است.

---

1. G. Van Vloten, ‹Recherches sur la domination arabe, le Chiitisme, et les croyances messianiques sous le khalifat des Omayades›, (Amsterdam 1894), pp. 20 ff.

فهرست نامهای اشخاص و جایها و کتابها

آ

آبادان ۱۰
آپولو (کشیش) ۱۵۹
آپیون (خاندان ...) ۱۰۶،۱۰۵
آپیون اول (حکمران کل مصر) ۱۰۵
آپیون دوم (حاکم مصرعلیا) ۱۰۵
آتناسیوس ۱۲۰
آذربایجان ۱۰
آرکادیا (ایالت ...) ۱۰۴
آغاتون (بطریق...) ۱۲۱
آفرودیتی (ناحیه ...) ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰
آفریقیه ۷۴
آکسفورد ۱۰۹،۳۷
آلپیان ۹۱
آمستردام ۱۸۰
آناستاسیوس ۱۰۸

الف

ابن الاشعث ۷۳،۶۴
ابن الحبحاب (ر.ک. عبدالله بن الحبحاب)
ابن الرفیل ۶۶
ابن الطقطقی ۶۳
ابن المقفع ۴۷
ابن جریجور ۱۷۸
ابن حجیره ۱۲۷،۱۲۵
ابن خلدون ۱۵
ابن دراج (ر.ک. عبدالله بن دراج)
ابن رفاعه ۱۳۹
ابن سلام ۱۷
ابن صلوبا ۵۵،۵۴،۴۸
ابن عامر ۱۶۸
ابن‌عبدالحکم ۳۹، ۷۴، ۸۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰
ابن عبدربه ۷۳
ابن عساکر ۳۸
ابن عمر ۵۲،۱۷
ابن لهیعه ۱۳۴
ابوالاعور ۱۰۱
ابوالصیدا صالح‌بن ظریف ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰
ابوالعمرطة ۱۷۴،۱۷۲
ابوبکر ۵۰،۴۷
ابوحفص الدمشقی ۹۳
ابوحنیفهٔ دینوری ۶۲
ابوعبید ۵۰،۱۸،۱۰
ابوعبیده (سردار عمر) ۱۷، ۸۰، ۹۳، ۹۵
ابوفاطمه ۱۷۲
ابومحنف ۹۳
ابومسلم ۲۴
ابویوسف (قاضی) ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۲۴
ابیورد ۱۶۹
اجنادین ۸۶

اخمیم ۱۳۹
ادسا (= الرها) ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۰۳
اذرح ۴۹
اردن ۸۶،۹۴
اروپا ۱۳۴
اسامه ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
استخری ۲۱
استراتژیوس (پسر آپیون اول) ۱۰۵
استفانوس چوپان ۱۵۷
اسکندروس (بطریق...) ۱۲۳، ۱۲۴،
اسکندریه ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۷
اشپداد (پسر گریگور) ۱۷۶
اشپرنگلینگ (ر.ك. مارتن اشپرنگلینگ)
اشتراسبورك ۱۴۲
اشرس (حاکم خراسان) ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
اشمون سفلی ۱۲۵
اشمون علیا ۱۲۵
اشمونین ۱۳۹
اصبغ ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۶۶
اصفهان ۱۰، ۶۶، ۶۷
اگستال (ایالت...) ۱۰۸
اگستامنیکا (ایالت...) ۱۰۴
الاحکام السلطانیه (کتاب) ۱۰، ۱۲
الاموال (کتاب) ۱۰، ۱۷، ۱۸
الجزیره (= جزیره) ۱۰، ۱۷، ۵۱، ۷۹، ۸۳، ۸۴
الحضرة (کتاب) ۲۰
الخراج (کتاب) ۱۳، ۱۷، ۲۶، ۴۱، ۸۰
الخمیس ۱۳۷
الرها (ر. ك. ادسا)
العقد (کتاب) ۷۳
الفرما = Pelusium ۱۰۹
الکندی ۱۳۲
المقوقس (ر. ك. سیروس)
المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار (کتاب) ۱۴
الوزراء والکتاب ۲۴
الیاس ۱۵۹
الیس (شهر) ۴۸، ۵۴، ۶۷، ۶۸
اموی (امویان) ۲۴، ۳۲، ۳۶، ۴۲، ۷۳، ۱۳۰، ۱۸۰
انباتورینو ۱۵۸
انباهرموت (دیر...) ۱۵۸
انصار ۱۷، ۵۳
انطابلس = Pentapolis ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۳۷
انطاکیه ۹۲، ۹۷
انوشیروان ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۴۵، ۵۶
ایاس بن قبیصه (حاکم حیره) ۴۸
ایران ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۰
ایله ۴۹
اینوخ ۱۵۹
ایوب ۱۵۹، ۱۶۰

ب

بابیلون (قلعهٔ...) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵
باتلر Alfred Butler ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
بادغیس ۱۶۸
بارتولد ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
باکونیس (محلی) ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲
بانقیا ۴۸

بجیله (قبیله...) ۵۲
بحرالمیت ۸۶
بحرین (= هجر) ۱۳، ۱۴
بخارا ۱۷۲، ۱۷۴
برچم (ر. ك. وان برچم)
برقه (شهر) ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۷
برلین ۳۱، ۳۷، ۵۵، ۱۰۴
برواز ۶۳
بروکسل ۳۵
بریتانیا (موزهٔ ...) ۱۹
بسقنون‌باها ۱۲۵
بسیرو ۱۴۹، ۱۵۲
بشر بن صفوان ۱۳۹
بشرودات ۱۳۹
بصره ۱۵، ۱۷، ۵۷، ۶۳، ۷۳، ۷۴
بصری ۸۶
بطالسه ۱۳۷
بطلمیوس ۷۹
بعلبك ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳
بکر ـ C. H. Becker ۲۴، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۷۷، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹
بل H. I. Bell ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱
بلاذری ۱۵، ۱۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۶۹
بلهیت ۱۳۷
بنا ۱۳۹
بنیامین ۱۱۳
بنی‌امیه ۳۶، ۴۱، ۶۶، ۸۴، ۹۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۷۶
بنیس (... روغن فروش) ۱۵۷
بنی‌ضبه ۱۷۱
بنی قریظه ۴۹
بوصیر ۱۳۹
بوکانیس ۱۴۵
بولاق ۴۳
بونون ۱۴۹
بویب ۵۰
بهرامسیس ۲۶، ۱۷۶، ۱۷۸
بیت‌المقدس ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴۵
بیت‌لهیا ۸۷
بیرواز ۶۳
بیروان ۶۳
بیروت ۳۶، ۶۵
بیزانس ۲۹، ۳۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۹
بیزانسی ۸۷، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۳
بین‌النهرین ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۴

پ

پاتریارك ۱۰۲
پاریس ۴۷، ۹۱، ۱۰۴
پترزبورگ ۱۷۶

پتولمی ۷۹
پطرس (والی مصرعلیا) ۱۶۴،۱۳۰
پوشنگ ۱۶۸
پولیاك ۳۷
پهلوی (زبان ...) ۱۹
پیروز ۶۳
پیروزان ۶۳
پیغمبر (= رسول-محمد) ۱۴،۱۳،۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۴۹،۳۵،۳۴،۳۳، ۱۳۳،۹۵،۷۳،۵۲
پیکانیول ۹۱

ت

تاریخ بطریقهای کلیسای قبطی در اسکندریه (کتاب ...) ۱۲۰
تاریخ بطریقهای کلیسای مصر ۱۳۸
تاریخ بیزانس ۲۹
تاریخ روم ۲۹
تاریخ طبری ۱۷۱
تاریخ قم ۲۶،۲۵،۲۳،۲۲،۲۱،۲۰
تاریخ مصر ۳۶
تبوك ۴۹
تریتون ۱۰۲،۳۷
تنیس ۱۳۹
تونه ۱۳۹
تهران ۲۰
تیبولت ۹۱
تیسفون (ر . ك . مداین)
تئودور ۱۳۰
تئودوراکیوس ۱۱۶
تئوری مالی اسلام (کتاب) ۳۸
تئوفانیس ۱۳۰،۱۰۷،۱۰۲،۱۰۰،۷۹

ج

جبهه (والی کرمان) ۷۴
جبلة بن الایهم (پادشاه غسان) ۱۰۰
جزیره (ر . ك . الجزیره)
جزیرةالعرب ۲۷،۱۰
جسر (جنگ ...) ۵۰
جلولا ۶۶،۵۰
جلیله (دریای...) ۸۶
جورج ۱۶۴
جونبول ۵۴
جهشیاری ۲۴
جیحون ۱۶۸
چاچ ۷۴

ح

حارث بن ثابت ۱۲۸
حجاج بن یوسف (والی عراق) ۲۴،۲۳، ۴۰،۳۲، ۷۳،۶۴، ۷۴، ۷۶،۷۵، ۱۲۸،۱۲۷،۱۲۵
حذیفة بن الیمان ۵۵
حسن‌المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة (کتاب ...) ۱۱۲
حسن بصری ۷۴
حسن بن ابی‌العمرطة کندی ۱۷۲،۱۷۱
حفص بن‌الولید ۱۳۲،۱۳۰
حلب ۹۷،۷۹
حلوان ۶۳،۱۰
حمص (شهر) ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴،۹۳، ۹۷،۹۶،۹۵
حیان بن سریج ۱۳۴،۱۲۸
حیره ۴۸،۴۷، ۵۰،۴۹، ۵۹،۵۸،۵۴، ۹۵،۸۳،۶۷

خ

خاتون بخارا ۱۶۹
خالد بن ولید ۱۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱،۴۹، ۵۴
خاور ۱۰۶
خثعم (دیوان...) ۶۶

خراسان ۱۰، ۲۴، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۷۴، ۷۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹
خراسان (دیوان...) ۲۴
خراسانی ۱۷۰
خسرو اول ۴۵، ۴۶، ۵۶، ۶۳
خلیج فارس ۷۹
خلیفهٔ اول ۱۵، ۴۰
خمسه (شهر) ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹
خوارزمی (صاحب مفاتیح العلوم) ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵
خوزستان ۴۲
خیبر ۱۳، ۱۴، ۲۰

د

دانیل دنیت ـ (ر. ك. دنیت)
دجله ۴۷، ۵۱، ۶۷، ۶۸
دقلدیانوس ۸۸، ۹۱، ۱۰۷، ۱۲۳
دقهله ۱۳۹
دلتای نیل ۱۰۴
دمشق ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳
دمشقی (دمشقیان) ۸۷
دمیاط ۱۳۹
دمیره ۱۳۹
دنیت ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶
دوزی ۳۸، ۵۸
دیریزید ۵۹
دی گویه ۸۶
دیموسیاد (قانون ...) ۱۴۶
دیوان العساکروالجیوش (کتاب) ۱۴
دیونیزیوس تل‌محری ۸۱، ۸۲

ر

رادلف ۱۷۶
ربیع‌بن‌نهشل ۱۶۸
رسول (ر. ك. پیغمبر)
رقه ۷۹، ۸۰، ۱۰۳
روم ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۳۰، ۹۱، ۱۰۴
روم شرقی ۲۹
رومی (رومیان) ۲۳، ۳۳، ۵۰، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۷
رویارد ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

ز

زادان فرخ ۱۵، ۲۴، ۶۳
زبیر ۷۳
زردشتی (زردشتیان) ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۱۷۰، ۱۷۸
زکریا (پسر شنوده) ۱۶۴
زهری ۱۵
زیاد ۶۵

ژ

ژنو ۵۳
ژوستینین ۱۰۴

س

ساسانی (ساسانیان) ۱۹، ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹
سالنامهٔ اسلام Annali dell Islam ۳۴
سالنامهٔ رسمی (خداینامك) ۴۷
ساموئل بل (ر. ك. بل)
سامی ۳۷، ۴۹، ۹۵

ساویرس ۴۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۷۳
سرجون بن منصور ۶۵
سریانی ۸۳، ۸۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱
سعد بن ابی وقاص ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۷۳
سغد ۱۷۲
سلجوقی ۲۶
سلطیس ۱۳۷
سلوك الملوك (کتاب) ۱۹
سلیمان ۱۶۴
سمرقند ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵
سمط بن الاسود الکندی ۹۳، ۹۵
سمعان (ر. ك. سیمون)
سند ۱۷۱
سندیان ۱۷۶
سن ژوزف (دانشکدهٔ...) ۳۶
سواد ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۶۹
سوادکسری ۱۰
سوریا ۱۰
سوریه ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
سوفرونیوس ۱۰۲
سیاوش ۷۴
سیروس (=المقوقس) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
سیف بن عمر ۹۴، ۹۶، ۱۰۲
سیمون (=سمعان) ۱۲۰
سیوطی ۱۱۲
شابو Chabot ۸۲، ۹۶

ش

شام ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲
شام (دیوان...) ۲۳، ۲۴
شرایع (کتاب) ۱۲
شطا ۱۳۹
شنوده ۱۵۹، ۱۶۴
شیراز ۲۱
شیکاگو ۳۷، ۱۲۹

ص

صالح بن عبدالرحمن ۲۴، ۷۴
صعید (=مصرعلیا) ۱۳۹

ض

ضحاك بن عبدالرحمن ۸۲

ط

طبری ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۹۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰
طبلسین ۱۶۸
طرین (دیر...) ۱۵۸
طلحه ۱۷، ۵۲، ۷۳
طوس ۱۶۹

ع

عباسیان (عباس) ۳۰، ۴۲، ۱۳۰، ۱۸۰،
عبدالحکم ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۷۳
عبدالرحمن بن عوف ۱۶، ۷۴

عبدالعزیزبن مروان ۳۳. ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹،۱۳۹،۱۵۳
عبدالله بن دراج ۶۳،۶۴
عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۹
عبدالله بن عامر ۱۶۸
عبدالله بن عبدالملك بن مروان ۱۲۷، ۱۳۹
عبدالملك بن جناده ۱۳۴
عبدالملك بن مسلمه ۱۳۴
عبدالملک مروان ۲۴،۸۱،۸۲،۸۳،۸۴، ۱۲۴،۱۲۵،۱۳۴
عبیدالله بن الحبحاب ۳۴،۷۴،۱۲۴،۱۲۹، ۱۳۹، ۱۵۳
عثمان ۱۴،۱۶،۵۲،۵۹،۶۵،۷۲،۹۹
عثمان بن حنیف ۵۶،۶۰
عجم ۱۴،۲۰،۲۳،۱۷۲
عراق ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۵، ۳۰،۳۲،۴۲، ۴۳،۵۰، ۵۶،۵۷، ۵۸،۶۳، ۶۵، ۷۳،۷۹،۹۰، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۶۸
عراق (دیوان...) ۲۳،۲۴
عربستان (شبه جزیرهٔ ...) ۱۱،۱۳
عربستان شرقی ۴۷
ظن ؛ عقبه عقیبه ۱۷۶، ۱۷۸
علی (ع) ۱۴، ۱۷، ۵۲، ۵۸، ۶۵،۶۷
عمر (... بن الخطاب) ۱۴،۱۵،۱۶،۱۷، ۱۸، ۱۹،۲۰،۲۵، ۲۷، ۳۵،۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۱،۵۲،۵۳، ۵۴،۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،۶۱،۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶،۶۷،۶۸،۷۰، ۷۱، ۷۲،۷۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸،۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
عمران بن هرون همدانی ۴۲
عمر بن عبدالعزیز (خلیفه اموی) ۲۶، ۳۲، ۴۰، ۷۴، ۷۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶،۱۶۰،۱۶۶،۱۷۹
عمربن هبیره ۷۶
عمر دوم ۱۲۸
عمروبن‌عاص ۱۰۹،۱۱۱،۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۲
عیاض بن غنم ۷۹،۸۰،۸۲
عین‌التمر ۴۹،۶۷
عین شمس ۱۱۰،۱۳۹

غ

غسان ۱۰۰
غسانی ۱۰۰
غورک ۱۷۱،۱۷۴،۱۷۵،۱۷۶
غویث (حاکم منطقهٔ علیا) ۱۲۳

ف

فارس ۱۰،۶۲
فارسی ۱۹،۲۴،۶۳،۹۴
فان فلوتن ۷۳،۱۸۰
فتح مصربه‌دست اعراب (کتاب...) ۱۰۹
فتوح (کتاب) ۱۷
فحل ۸۶
فدک ۱۳،۱۴،۲۰
فرات ۴۷،۵۱،۷۶،۷۹
فردوسی ۲۱
فردیناند لات ۹۱،۹۲،۹۳،۱۰۰
فسطاط ۱۱۵ ، ۱۳۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹،،۱۶۳،۱۶۵
فضل بن‌روزبهان ۱۸،۱۹
فلاویوس عطیة بن جمید ۱۲۳

فلسطین ۱۰۲
فلسطینی ۸۶، ۸۷
فن برجم ۳۸، ۵۳، ۵۸، ۵۹
فن کریمر ۳۸
فوزی فهیم ۱۹
فوبیامون ۱۵۹
فیروزان ۶۳
فیروز هرمزان ۶۶
فیوم ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۳۹

ق

قادسیه ۱۰، ۵۰، ۵۱، ۶۲
قاهره ۳۵، ۳۶، ۷۳، ۱۲۴
قباد (پدر کسری) ۱۹، ۲۰، ۲۱
قبط ۱۳۶
قبطی ۲۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰
قدامه ۱۱۹
قرآن ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۹۵، ۱۷۲
قرة بن شریك ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸
قسطنطنین ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰
قلزم ۱۴۵
قم ۲۶
قنسرین ۹۷

ك

کامبری (چاپ...) ۹۱
کلوکوی ۱۲۳
کایتانی (لئون ...) ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷
کرامیون ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
کرمان ۷۴
کریستن‌سن ۴۶، ۴۷، ۱۶۷
کریستوفورس ۱۱۶
کسری (=انوشیروان) ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۵۵، ۵۹
کلبی ۱۵
کلوتوس(کشیش) ۱۵۹، ۱۶۴
کنستانتین (ر. ك. قسطنطین)
کنستانتین‌پاپستولوس جوان ۱۲۵
کنستانس ۱۰۱
کوفه ۱۷، ۵۱، ۵۷، ۷۴
کوهستان (= قهستان) ۱۶۸

گ

گروهمان (آدلف...) ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۴، ۵۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷
گریگور ۱۷۶، ۱۷۸
گلدزیهر ۷۳
گلزر Gelzer ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
گویرگاس (چاپ...) ۶۲
گیب ۱۷۵، ۱۷۹

ل

لات (ر. ك. فردیناند لات)
لاذقیه ۹۷
لازاروس‌گلدشمیت ۴۷
لاکتانسیوس ۹۲

لمنس (ر. ك. هانری لمنس)
لندن ۴۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۷۶
لیبیا (ایالت...) ۱۰۴
لیپزیك ۳۴، ۳۷، ۴۷، ۸۸، ۱۰۴
لیث ۱۳۴
لیدن ۹۵،۱۱۹
لئون کایتانی (ر. ك. کایتانی)
لئونیتوس(... روغن‌فروش) ۱۵۷

م

مارتن اشپرنگلینگ ۳۷،۴۵،۶۲،۶۳،
۶۴
مارتن هارتمان ۳۷، ۴۹
مانویل (سردار رومی) ۱۱۰
ماوراءالنهر ۴۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
۱۷۵، ۱۸۰
ماوردی ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۵۴،۵۶،
۵۷، ۶۰، ۷۱، ۷۲
مثنی بن حارث شیبانی ۴۷، ۴۹، ۵۰
مجموعة الوثائق السیاسیة للعهدالنبوی و
الخلافةالراشده (کتاب) ۱۸
مجموعهٔ شروح (کتاب) ۵۸
مجموعهٔ قوانین‌تئودوس ۹۲
مجموعه قوانین ژوستینین ۹۲
مجوس ۱۳،۱۷۶
محال ثلاثه ۱۶۴
محقق (صاحب شرایع) ۱۲
محمد بن مجمع ۲۲
محمد حمیدالله (دکتر...) ۱۸
محمد علی موحد ۲۸
مداین (= تیسفون) ۵۰، ۵۱
مدینه ۵۱، ۵۳، ۹۰
مدینه (دیوان...) ۲۳
مرج‌الصفرعلی ۸۶
مردانشاه ۲۴
مرو ۱۷۶
مروشاهجان ۱۶۹
مسیح ۴۰،۱۰۲،۱۳۰
مصر ۱۰، ۱۷، ۲۴،۳۳، ۳۶،۴۱،۴۲،
۴۳، ۴۴، ۶۵ ، ۷۴، ۷۸ ، ۸۲،
۹۰ ، ۹۸، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،۱۱۲،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،۱۱۶، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳،۱۲۴،
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸،۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،۱۳۸،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۱،۱۶۳،
۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۹
مصر (دیوان...) ۲۴،۱۱۵
مصرسفلی (دلتای نیل - ایالت...)۱۱۵
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
مصرعلیا (= ایالت...) ۱۰۴، ۱۰۸،
۱۱۵،۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۵
معاویه ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۹۹،۱۰۱،
۱۱۹
مغیرة بن شعبه ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲
مغیره (سردار عرب) ۱۵
مفاتیح‌العلوم(کتاب) ۱۹، ۲۲،۲۳، ۲۵
مقریزی ۱۴، ۷۴، ۱۱۳، ۱۱۴،۱۲۱،
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۷
۱۳۹
مقنا ۴۹
مقوقس ۱۱۳
مکه ۵۱
مونیا (کوهستان ...) ۱۲۳
منبج ۹۷
منصوربن ابی الخرقا ۱۷۶
منصوربن‌عمر ۱۷۶
موصل ۱۰
مهاجرین ۱۶، ۵۳
مهدی خلیفه ۴۲، ۷۶
میدنیکوف ۸۶

میکائیل سریانی ۷۹، ۸۲، ۸۳ ، ۱۰۰،
۱۰۱ ، ۱۰۲، ۱۲۸
میلان ۳۴، ۳۶

ن

نبطی ۶۱، ۶۲
نبیهٔ عبود ۳۷، ۱۲۹
نسا ۱۶۸
نصربن‌سیار (والی خراسان) ۲۴ ، ۲۶،
۳۲،۴۳،۱۷۶،۱۷۷،۱۷۸،۱۷۹،
۱۸۰
نوبه ۱۶۰
نولدکه ۴۵، ۴۶، ۵۷
نیزك (پسر صالح ـ والی چاچ) ۸۴
نیشابور ۱۶۸
نیکولا اغنیدس ۳۸
نیل ۱۰۹
نیویورك ۳۸

و

واقدی ۱۵، ۸۱، ۹۳، ۹۵
وسلی ۱۰۸
وصاف ۲۰
ولهاوزن (ژولیوس...) ۹، ۱۰،۱۱،۱۳،
۲۲، ۲۳، ۲۴،۲۵، ۲۶،۲۸،۳۱،
۳۳، ۳۵، ۳۸،۳۹، ۴۰،۴۱،۴۳،
۵۵، ۶۲،۶۶، ۶۷، ۶۸،۶۹،۷۳،
۷۵، ۷۷، ۸۳، ۹۶، ۱۱۷،۱۲۰،
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۷، ۱۶۹،۱۷۲،
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،۱۷۹،
۱۸۰
ولید بن عبدالملك ۲۴
ویل ۳۸
ویلکن ۱۰۸

هـ

هاجر ۸۲
هارتمن ۵۳، ۵۴
هارون ۷۴
هانری لمنس ۳۶، ۴۱، ۶۵
هانی بن هانی ۱۷۲،۱۷۴
هپسلیس ۱۶۱،۱۶۲
هجر ـ (ر. ك. بحرین)
هرات ۱۶۸، ۱۶۹
هراکلیوس (=هرقل) ۵۰ ، ۷۹، ۸۷،
۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۰
هرقل (ر. ك. هراکلیوس)
هرمزان ۱۴، ۱۵
هشام ۲۴، ۷۶
همدان ۲۳
هنینگ (پروفسور...) ۱۹
هورنخیوس ۱۵۹
هیدلبرگ ۱۴۳
هیراکلیوپولیس ۱۱۶
هیوئن‌تسانگ (چینی) ۴۷

ی

یافا ۸۶
یحیی بن‌آدم ۱۷، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۲،
۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۱۳۳، ۱۳۶
یرموك ۵۰،۸۷،۹۳،۹۶،۱۰۰
یزدگرد سوم ۵۰
یزید اول ۱۰۱ ، ۱۲۱
یزید بن ابی مسلم ۷۴
یزید دوم ۱۲۱
یعقوب کشیش ۱۵۸
یعقوبی ۴۸، ۶۰، ۶۳، ۶۴ ، ۶۵، ۹۳،
۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳
یوتیخا ۹۴، ۱۰۲ ، ۱۱۲،۱۲۴،
یوحنا بن رؤبه ۴۹
یوحنا قدیس ۹۳،۱۲۶
یوحنای‌نیقوی ۱۰۳، ۱۱۱،۱۱۲
یونس ۱۳۸

فهرست کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فلسفه

آلبر کامو (چاپ دوم)	نوشتهٔ کانر کروز اوبراین ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند بها ۱۲۵ ریال
انقلاب یا اصلاح	گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل پوپر بها ۷۵ ریال
تحلیل ذهن	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر شمیز ۲۳۵ ریال زرکوب ۲۸۵ ریال
تیمائوس	نوشتهٔ افلاطون ترجمهٔ محمدحسن لطفی بها ۱۲۵ ریال
خدایگان و بنده	نوشتهٔ هگل ترجمهٔ دکتر حمید عنایت بها ۷۵ ریال
ژان‌پل سارتر	نوشتهٔ موریس کرنستن ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر بها ۱۲۵ ریال
فانون	نوشتهٔ دیوید کات ترجمهٔ رضا براهنی بها ۱۳۵ ریال
فلسفهٔ تحلیل منطقی	نوشتهٔ منوچهر بزرگمهر بها ۱۲۵ ریال
کارناپ	نوشتهٔ آرن نائس ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر بها ۱۰۵ ریال
مارکوزه	نوشتهٔ السدر مک‌اینتایر ترجمهٔ حمید عنایت بها ۱۲۵ ریال
مسائل فلسفه (چاپ دوم)	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر بها ۱۴۵ ریال
منطق سمبلیك	نوشتهٔ سوزان لنگر ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر شمیز ۲۵۰ ریال، زرکوب ۳۱۵ ریال

ویتگنشتاین	نوشتهٔ یوستوس هارت‌ناك ترجمهٔ منوچهر بزرگمهر بها ۱۲۵ ریال

دین

تاریخ طبیعی دین	نوشتهٔ دیوید هیوم ترجمهٔ دکتر حمید عنایت بها ۷۵ ریال

آموزش و پرورش

فقر آموزش در امریکای لاتین	نوشتهٔ ایوان ایلیچ ترجمهٔ هوشنگ وزیری بها ۱۲۵ ریال

جامعه‌شناسی

ساختهای خانواده وخویشاوندی درایران (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر جمشید بهنام بها ۹۵ ریال
مقدمه برجامعه شناسی	نوشتهٔ دکتر شاپور راسخ ودکتر جمشید بهنام زرکوب ۳۱۵ ریال
امریکای دیگر	نوشتهٔ مایکل هرینگتن ترجمهٔ ابراهیم یونسی بها ۱۶۵ ریال

سیاست

امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ دوم)	نوشتهٔ ك. بیلز ترجمهٔ و. ح. تبریزی بها ۱۵۵ ریال
انقلاب افریقا (چاپ سوم)	نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمدامین کاردان بها ۱۴۵ ریال
پوست سیاه صورتکهای سفید	نوشتهٔ فرانتس فانون ترجمهٔ محمد امین کاردان بها ۱۹۵ ریال
ایالات نامتحد (چاپ دوم)	نوشتهٔ ولادیمیر پوزنر ترجمهٔ محمد قاضی بها ۱۶۵ ریال
جنگ ویتنام (چاپ دوم)	نوشتهٔ برتراند راسل ترجمهٔ صمد خیرخواه بها ۱۲۵ ریال

چهرهٔ استعمارگر، چهرهٔ استعمارزده (چاپ دوم)	نوشتهٔ آلبرممی ترجمهٔ هما ناطق بها ۱۰۵ ریال
درجبههٔ مقاومت فلسطین	نوشتهٔ روژه‌کودروا ـ فایض‌ا. سائق ترجمهٔ اسدالله مبشری بها ۸۰ ریال
روزهای سیاه غنا	نوشتهٔ قوام نکرومه ترجمهٔ جواد پیمان بها ۱۳۵ ریال
سفری درگردباد	نوشتهٔ یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار شمیز ۲۳۵ ریال زرکوب ۲۸۵ ریال
عرب و اسرائیل (چاپ سوم)	نوشتهٔ ماکسیم رودنسون ترجمهٔ دکتر رضا براهنی بها ۱۵۵ ریال
مسئلهٔ فلسطین	گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر ترجمهٔ اسداله مبشری بها ۱۲۵ ریال
هیروشیما	نوشتهٔ جان هرسی ترجمهٔ چنگیز حیات داوودی بها ۱۲۵ زیال
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مردم چین	نوشتهٔ راس‌تریل ترجمهٔ حسن کامشاد بها ۱۹۵ ریال
یادداشتهای روزانه (چاپ سوم)	نوشتهٔ لئوتروتسکی ترجمهٔ هوشنگ وزیری بها ۱۱۶ ریال
سرمایه‌داری امریکا	نوشتهٔ ماریان دوبوزی ترجمهٔ محمد قاضی بها ۱۷۵ ریال
هائیتی و دیکتاتور آن	نوشتهٔ برنارد دیدریچ و ال‌برت ترجمهٔ سروش حبیبی بها ۳۱۵ ریال
سیمای پنهان برزیل	نوشتهٔ فرانسیسکو خولیائو ترجمهٔ محمدعلی صفریان بها ۱۲۵ ریال

اقتصاد

بحران دلار (چاپ دوم)	نوشتهٔ ر. تریفین ـ ژان دونیزه ـ فرانسواپرو ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو (زیرچاپ)
نفت وکشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم)	نوشتهٔ پیتر. اودل ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو بها ۱۵۵ ریال
نفت‌ما ومسائل حقوقی آن (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر محمدعلی‌موحد بها ۲۶۵ ریال
جهان سوم دربرابر کشورهای غنی	نوشتهٔ آنجلوآنجلو پولوس توجمهٔ امیرحسین جهانبگلو بها ۱۶۵ ریال
جهان سوم دربن‌بست	نوشتهٔ پل‌بروك ترجمهٔ امیرحسین جهانبگلو بها ۲۴۵ ریال

حقوق

مجموعهٔ قوانین ومقررات شهرداریها	گردآورنده هوشنگ زندی زرکوب ۲۰۰ ریال

آموزش زبان

آموزش حروف انگلیسی (برای نوآموزان زبانهای‌لاتین)	بها ۲۰ ریال
علی و آذر (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)	بها ۴۰ ریال
هدیه (کتاب آموزش انگلیسی برای نوآموزان)	بها ۴۰ ریال

ریاضیات

استقراء ریاضی	نوشتهٔ سومینسکی‌گولووینا یاگلوم ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۸۵
اشتباه استدلالهای هندسی(۴)	نوشتهٔ یاکوف اسمنویچ دوبنوف ترجمهٔ پرویز شهریاری شمیز ۵۰ ریال
اصول خط‌کش محاسبه (۱) (چاپ دوم)	نوشتهٔ م. هـ. شفیعیها شمیز ۱۱۰ ریال

انعکاس (۵)	نوشتهٔ ایلیا یا کولویچ باکلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری شمیز ۵۰ ریال
جبر ومقابله خوارزمی	نوشتهٔ محمدبن موسی خوارزمی ترجمهٔ حسین خدیوجم بها ۱۲۵ ریال
حساب استدلالی (چاپ دوم)	نوشتهٔ محمود مهدی‌زاده ـ مصطفی رنگچی بها ۳۶۵ ریال
۲۵۰ مسئلهٔ حساب	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۸۵ ریال
رسم فنی (دبیرستانی)	نوشتهٔ امیرمنصورصدری‌ـجوادافتخاری بها ۹۵ ریال
رسم فنی (دانشگاهی)	نوشتهٔ س. بوگولیوبف‌ـا. وینف ترجمهٔ باقر رجالی‌زاده بها ۴۳۵ ریال
روشهای مثلثات	نوشتهٔ پرویز شهریاری، احمد فیروزنیا زرکوب ۳۰۰ ریال
ریاضیات چیست؟	نوشتهٔ ریچاردکورانت وهربرت رابینز ترجمهٔ حسن صفاری زرکوب ۶۸۰ ریال
ریاضیات نوین	نوشتهٔ سرژ برمان ورنه بزار ترجمهٔ احمد بیرشك شمیز ۱۹۵ ریال
سرگرمیهای هندسه	نوشتهٔ یاکوب ایسیدورویچ پرلمان ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۱۹۵ ریال
فلسفهٔ ریاضی	نوشتهٔ استیفن س. بارکر ترجمهٔ احمد بیرشك شمیز ۱۴۵ ریال
لگاریتم	نوشتهٔ گ.ك. استاپو ترجمهٔ پرویز شهریاری زرکوب ۲۱۵ ریال
مسائل عمومی ریاضیات	نوشتهٔ باقر امامی زرکوب ۳۶۵ ریال

معادلات دیفرانسیل	نوشتهٔ محمدجواد افتخاری بها ۷۰ ریال
نامساویها (۳)	نوشتهٔ پاول پترویچ‌کاروکین ترجمهٔ پرویز شهریاری بها ۵۰ ریال
نظریهٔ مجموعه‌ها (۲)	نوشتهٔ واتسلاو سرپینسکی ترجمهٔ پرویز شهریاری بها ۵۰ ریال
ریاضیات در شرق	ترجمهٔ پرویز شهریاری بها ۱۰۵ ریال

علوم طبیعی

آموزش حل مسائل شیمی آلی (چاپ دوم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی (زیرچاپ)
آموزش شیمی (چاپ پنجم)	نوشتهٔ دکتر پرویز ایزدی بها ۲۷۵ ریال
اشعه لازر	نوشتهٔ گریبوفسکی ـ چکالینسکایا ترجمهٔ غضنفر بازرگان بها ۶۵ ریال
روش حل مسائل فیزیك	نوشتهٔ م. اسپرانسکی ترجمهٔ غضنفر بازرگان زرکوب ۲۱۵ ریال
سرگرمیهای شیمی	نوشتهٔ ولاسف ـ ترینونف ترجمهٔ باقر مظفرزاده شمیز ۱۴۵ ریال
مبانی زمین‌شناسی	نوشتهٔ ابروچف ترجمهٔ عبدالکریم قریب بها ۲۵۰ ریال
مسائل مسابقات شیمی	ترجمهٔ باقر مظفرزاده بها ۷۵ ریال
مسائل مسابقات فیزیك ومکانیك	نوشتهٔ س. او. گونچارنکو ترجمهٔ غضنفر بازرگان زرکوب ۳۳۰ ریال

مردم شناسی

لوی استروس	نوشتهٔ ادموند لیچ ترجمهٔ دکتر حمیدعنایت بها ۱۴۵ ریال

علوم به‌زبان ساده برای کودکان و نوجوانان

خزندگان ودوزیستان	نوشتهٔ لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۰ ریال
درختان	نوشتهٔ کی‌ویر ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۵ ریال
سفر به‌فضا (کتاب برگزیدهٔ سال شورای کتاب کودک)	نوشته لوسیل ساترلند ترجمهٔ احمد ایرانی بها ۶۰ ریال
قورباغه را می‌شناسید	ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی بها ۴۵ ریال

پزشکی

طب وپرستار	نوشتهٔ دکتر محمد بهشتی بها ۲۵۰ ریال

تکنولوژی

تلویزیون	نوشتهٔ مهندس خداداد القابی بها ۳۳۰ ریال

هنر

راهنمای نقاشی	غلامعلی گنجی بها ۳۵ ریال
صداشناسی موسیقی	نوشتهٔ امین شهمیری بها ۱۴۵ ریال

ادبیات (تحقیقات ادبی)

بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ)	نوشتهٔ پرتوعلوی بها ۹۵ ریال
داستانها وقصه‌ها	تألیف مجتبی مینوی بها ۱۷۵ ریال
دربارهٔ کلیه ودمنه	نوشتهٔ دکتر محمد جعفر محجوب بها ۲۵۰ ریال
سخن وسخنوران	نوشتهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر زرکوب ۵۲۵ ریال
سوگ سیاوش (چاپ سوم)	نوشتهٔ شاهرخ مسکوب بها ۱۶۵ ریال

گزینهٔ ادب فارسی	نوشتهٔ مصطفی بی‌آزار، محمدحسن ظهوری. علی مرتضائیان ، نعمت‌الله مطلوب بها ۱۴۵ ریال
نقد حال	تألیف مجتبی مینوی زرکوب ۳۹۵ ریال
گفتگو با کافکا	نوشتهٔ گوستاو یانوش ترجمهٔ فرامرز بهزاد **بها ۱۷۵ ریال**

شعر

گلی برای تو (مجموعهٔ شعر)	از مجدالدین میرفخرائی (گلچین گیلانی) زرکوب ۱۳۵ ریال

نمایشنامه‌ها

آدم آدم است (چاپ سوم)	نوشتهٔ برتولت برشت ترجمهٔ شریف لنکرانی (زیرچاپ)
افسانه‌های تبای	نوشتهٔ سوفوکلس ترجمهٔ شاهرخ مسکوب بها ۲۵۵ ریال
تمثیلات (شش نمایشنامه ویک داستان)	نوشتهٔ میرزافتحعلی آخوندزاده ترجمهٔ میرزا جعفر قراجه‌داغی شمیز ۲۵۰ ریال زرکوب ۳۵۰ ریال
قضیهٔ رابرت اوپنهایمر	نوشتهٔ هاینار کیپهارت ترجمهٔ نجف دریابندی بها ۹۵ ریال

رمانها

آزادی یا مرگ (چاپ دوم)	نوشتهٔ نیکوس کازانتزاکیس ترجمهٔ محمد قاضی بها ۴۵۵ ریال
آقای رئیس جمهور (چاپ چهارم)	نوشتهٔ میگل انخل استوریاس ترجمهٔ زهرای خانلری (کیا) بها ۲۲۵ ریال

بنال وطن (چاپ دوم)	نوشتهٔ آلن پیتون ترجمهٔ سیمین دانشور بها ۱۶۵ ریال
توروتومبو	نوشتهٔ میگل انخل استوریاس ترجمهٔ زهرای خانلری(کیا) بها ۹۵ ریال
جنایت ومکافات	نوشتهٔ فئودور داستایفسکی ترجمهٔ مهری آهی زرکوب ۴۸۵ ریال
سووشون (داستان) (چاپ ششم)	نوشتهٔ سیمین دانشور بها ۱۵۰ ریال
گذری به‌هند	نوشتهٔ ای. ام. فورستر ترجمهٔ حسن جوادی زرکوب ۳۱۵ ریال
مسیح باز مصلوب (چاپ دوم)	نوشتهٔ نیکوس‌کازانتزاکیس ترجمهٔ محمد قاضی بها ۴۵۵ ریال
تام‌پین	نوشتهٔ هاوارد فاست ترجمهٔ دکتر حسن‌کامشاد بها ۲۸۵ ریال

ادبیات کودکان

اقبال وغول	نوشتهٔ بنیامین ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی بها ۳۵ ریال
سرگذشت فردیناند	نوشتهٔ رابرت لاوسن ترجمهٔ مهدخت دولت‌آبادی بها ۴۵ ریال

فلسفهٔ تاریخ

تاریخ چیست؟ (چاپ دوم)	نوشتهٔ ای. اچ. کار ترجمهٔ دکتر حسن‌کامشاد بها ۱۴۵ ریال
فقر تاریخیگری	نوشتهٔ کارل ر. پوپر ترجمهٔ احمد آرام شمیز ۱۱۵ ریال

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

تاریخ اسلام

سفرنامه

سفرنامهٔ جکسن
تألیف ویلیامز جکسن
ترجمهٔ منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای
شمیز ۴۵۵ ریال
زرکوب ۵۷۵ ریال

سفرنامهٔ ونیزیان در ایران
نوشتهٔ پنج سوداگر ونیزی در زمان حکومت آق‌قویونلو
ترجمهٔ دکتر منوچهر امیری
شمیز ۳۳۵ ریال زرکوب ۴۳۵ ریال

سفیران پاپ به‌دربار خانان مغول
نوشته دوراکه ویلتس
ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا
بها ۲۲۵ ریال

تاریخ

امیرکبیر و ایران (چاپ دوم)
نوشته فریدون آدمیت
(زیر چاپ)

اندیشهٔ ترقی وحکومت قانون (عصر سپهسالار)
نوشته فریدون آدمیت
زرکوب ۵۲۵ ریال

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده
نوشته فریدون آدمیت
شمیز ۱۶۵ ریال زرکوب ۲۳۵ ریال

تاریخ و فرهنگ
تألیف مجتبی مینوی
بها ۴۰۵ ریال

جنگ داخلی اسپانیا (جلد اول)
نوشته هیوتامس
ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار
بها ۳۱۵ ریال

جنگ داخلی اسپانیا (جلد دوم)
نوشته هیوتامس
ترجمهٔ دکتر مهدی سمسار
بها ۴۷۵ ریال

نامه‌هائی از تبریز
نوشته ادوارد براون
ترجمهٔ حسن جوادی
زرکوب ۳۵۵ ریال

فاجعهٔ سرخپوستان
نوشته دی براون
ترجمهٔ محمد قاضی
بها ۴۸۵ ریال